بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة بحضور کرامت ظهور مکرمت دستور عمید اکرم راد و صاحب اجل کافی جناب سلطان اشرف معظم وزیر اعظم زین الله تعالی دست الوزاره ببقائه السعید العالی و اقدام حضرته المتعالی معروض میدارد

باین قصد و نیت که خلوص خدمت خود را بحضرت وزارت عظمی اجلها الله تعالی باز نماید و صدق ارادت و پاکی عقیدت خویش را بملازمان آن حوزه سنیه مبرهن سازد کتابی تالیف کرده و بطراز القاب خواجه امجد مطرز ساخته است

این کتاب که صدر التواریخ نامیده ام و نسخه از آن بحضور مبارک عالی تقدیم نموده اینک در حکم مسوده میباشد اگر بخت یار آید و از حضرت اشرف

تشریف

تشریف قبول یافت این برگ نقشی بدیع خواهد شد و از نگارخانه مانی گرو خواهد برد بعبارة اخری اوراقی که بمطالعه نقاد نبیل آن یعنی دستور اعظم فایز میشود بمنزله نقشه ایست که مهندس و معمار قصری رفیع قبل از بنا بکشد و بنظر خداوند عمارت برساند چون از آن مقام بلند اشارت بساختن رود این طرح بیامن اقبال خواجه فرشته خصال آن خواهد شد که بنای استحکامش از هرمان مصر و برج ایفل پاریس کم نیاید بلکه بهر ساخته پهلو زند و دعوی پایداری کند و حکیم خدا آفرین فردوسی طوسی علیه الرحمه درچنین موردی فرموده است

بنائی که هرگز نگردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب

چون وزرای عظام اسباب نظام ملک و ملت و مایه انتظام هر دولت و سلطنت اند ترجمه حالشان بمنزله چشم تاریخ است و دانشمندان عالم را

تاریخ وزرا نظر و اعتنای دیگر باشد این است که این نگارش را بپایندگی دولت
ستوده‌ام و در جمع و تدوین آن سعی و اهتمام بلیغ نموده و اگر همت و اقدام
این ضعیف نبود شاید پای دیگران این راه نمی‌پیمود یا هیچ دست این عقده نمی‌گشود
صدر التواریخ ترجمهٔ حال و تاریخ صدور و وزرای اعظم دولت ابدمدت سلسلهٔ
علیهٔ قاجار است و اسناد آن اوراق متشتته و حکایاتی است که از الواح
خواطر معمرین و دانایان معاصرین نقل شده و برای آگاهی ضمیر منیر خواجه دانا
بطور حقیقت و گاهی در آن هیچ ظاهرسازی نیست در صورتی که تمام
مسطورات این صحیفه منتشر شود ممکن که اخلاف صدور و عظام وزرای
اسلاف از نگارنده ملول و مکدر شوند غافل که نوع بشر با هر قسم کمال در
قید و بند طبیعت است و مبتلا بانواع منقصت و در زندگانی شخصی بزرگان
قرون اخیرهٔ فرنگ از قبیل ناپلیون بناپارت و فردریک پروس دیده‌اند
تا بدانند انسان ملک و معصوم نیست و امور طبیعی ورای ماهیت حالات
ذاتی و ترکیب پس این بنده از خازن کتابخانهٔ عالی مستدعی است که

این

این سوده را خاص بندگان حضرت داند و بر آن باشد که این نوشته را هرکس نخواند
و گمان نبرد که نگارنده از ادب دور است و از ملاحظات ظاهر مهجور و حال آنکه
این راه بسر می‌برم تمام و پیوسته بقول افصح المتکلمین علیه الرحمه استشهاد نمایم و گویم

سعدی ادب آنست که در حضرت خورشید
گوییم که ما خود شب تاریک ندیدیم

یازده نفر از صدور و وزرای اعظم را در این کتاب نام برده و شرح حالشان را
نگاشته و در فصول راجع به آن اشخاص بعضی نیز بوده که ابکار را در رمالی برده حشمه
و نموده‌اند اما چون باسم صدارت و وزارت عظمی نامیده نشده از ترجمهٔ احوال
ایشان صرف نظر کرده‌ام
چون نوشتن سال‌ها و هنوز در محرم در آن وقت است که آفتاب بنقطهٔ اعتدال ربیعی رسید
و باز بگفتهٔ شیخ شیراز عالم را اهتزازی دست میدهد (آثار صولت برد آرمیده
و اوان دولت ورد رسیده) بارسند حضرت معظم نیز در این خجسته موقع و فرخنده
وقت گیاه خودرو را بگلهای بهاری پیوند کرده برای شگفتگی خاطر مبارک فالی بخیر و

خوشی سزد و این نگارش ناچیز را تقدیم نموده میگوید

از کجا بنده گوید تا رباحین بهار
خواجه خرم باد و خرم از وجودش روزگار

و حاصل آنکه چون هر دعوی را برهانی باید تا عقل قبول نماید صدر التواریخ بینه ارادت این خالص العقیدت بحضر حضرت مستطاب عالی است و جواهر زواهر کلماتش از آن بر مسلالی

من این صدر التواریخ گزیده
برای حضرت کردم مدون
نوای فر وزیران نکورای
کرم فرما ببین خدمت من

العبد الاقل الفانی محمد حسن بن علی المراغی المدعو باعتماد السلطنه فدوی و فدای
لی رب حضرت اشرف امجد ارفع اعظم عالی دام ظله
بیستم شعبان سنه ۱۳۰۹

بسمه تبارک و تعالی

حاجی ابراهیم خان شیرازی ملقب باعتماد الدوله اول صدر اعظمی است که در ظهور دولت قاجاریه خدمتگزار بوده است مردی با تدبیر و دوراندیش بود که مآل کار فردا را امروز خوانده باقتضای وقت چاره جوئی مینمود جان خود را در آخر کار زندیه و ظهور سلطنت قاجاریه بسلامت دربرده و باصابت تدبیر و اجابت تقدیر خود را برتبه منیع امارت و عرشه رفیع وزارت رسانید در دو دولت نعمت برده و بدو سلطان بزرگ خدمت کرده در زمان سلطنت شاه شهید آقا محمد شاه و خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه ده سال رشته امور بکف کفایت و قبضه درایت او بود در دوره شاه شهید بیگلربیگی فارس شد و بوزارت خاصه سرافراز آمد و لقب اعتماد الدوله یافت سه سال بیگلربیگی و کارگذار فارس بود و از سنه هزار و دویست و نه هجری تا سنه هزار و دویست و پانزده که هفت سال میشود وزارت خاصه یافت و صدارت داشت

چون نوبت سلطنت به ایام نامی خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه رسید اقتدار
حاجی ابراهیم خان بیش از پیش شد و خاقان مغفور بر مراتب مناصب او افزود
و او را کما فی السابق بصدارت عظمی مخصوص کرد در مجلس حضرت شهریاری عالیاً اذن
جلوس داشتی و در رتق و فتق امور و عزل و نصب اعیان دولت و ارکان
مملکت اقتدار کلی با او بود .

باعث ترقی حاجی مرحوم جعفرخان زندی شد که در صفهان رایت استقلال
برافراشته بود و کلانتر سابق شیراز را معزول کردند و حاجی ابراهیم خان را کلانتری
داد تا آنکه در زمان لطفعلی خان زند کارش بالا کشید و بوزارت او نایل گردید
و از آن پس بمعارج سامیه رسید

در حسب و نسب و ابتدای کار این صدر بلند اقتدار مختصری در متون تواریخ نگاشته
شده است ما نیز مسطورات دیگران را با اقوال معتبرهٔ اهل زمان و اطلاعات خودمان
موافق کرده از نقل اقوال مورخین اعراض کرده نقاوهٔ مطلب را مینگاریم .

حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله پسر حاجی هاشم شیرازی است که از کدخدایان
و کارکنان شیراز بوده و متدرجاً بسبب کاردانی و عقل و تدبیر رتبه حاصل کرد

و بکلانتری و حکمرانی شیراز نایل گردید گفته اند که آبای ایشان اصلاً از شهر قزوین
بوده اند و یک زمانی بشیراز آمده اند با سلسلهٔ حاجی قوام شیرازی که معاصر و ممدوح
خواجه حافظ است وصلتی پیدا کرده اند و در شیراز اقامت نموده اند در زمان
نادرشاه افشار حاجی هاشم کدخدای محلات حیدری خانهٔ شیراز بحکم آن پادشاه
جلادت شعار اعمی العین گردید بعد از انقراض سلطنت کریمخان زند علیمراد خان
زند بر مسند حکمرانی جلوس کرد و اعیان فارس را با میرزا محمد کلانتر سابق باصفهان
نقل و تحویل کرد چون جعفرخان زند بعد از علیمراد خان در صفهان علم استقلال بلند
کرد میرزا محمد کلانتر شیراز که متوقف اصفهان بود بطهران آمده مورد الطاف
شاه شهید آقا محمد شاه قاجار گردید جعفرخان کلانتری شیراز را علی الرغم بحاجی
ابراهیم خان تفویض کرد و او استقلال و جلال یافت .

در نسب حاج مشارالیه معمرین اهل شیراز که مقارن همان زمان بوده اند سخنانی
دارند و بین ایشان بالاتفاق معروفست که اینها از جدیدان اسلام قزوین بوده
از آنجا مهاجرت کرده بشیراز آمده اند و با باقی ماندگان سلسلهٔ حاجی قوام شیرازی
معروف وصلتی کرده اند و از اموال ایشان بعد از حیاتشان طرفی بسته و بهره برده اند

و حاجی هاشم بکدخدائی حیدری خانه رسید و بالاخره پسرش حاجی ابراهیمخان
بآن مراتب نائل گردید اهل شیراز از کسب حاجی هاشم بعضی کلمات دارند که
محل کسب او را در شیراز نشان میدهند که کنون هم آن محل بهمان اسم قدیم معروفست
و با آنکه ما میدانیم بعضی مطالب را باز از تعیین آن کسب پاره تحقیقات دیگر صرف نظر
و غض بصر میکنیم .

در سنه یکهزار و دویست و پنج هجری لطفعلیخان پسر جعفرخان زند از شیراز تهیه سپاهی
کرده و در آن هنگام حاجی ابراهیمخان شیرازی وزیر او بود با جمعیت هزار سوار
و پیاده لطفعلیخان مصمم تسخیر اصفهان شد حاجی ابراهیمخان را بکلانتری و ریاست
شهر شیراز گذاشته برادر او عبدالرحیمخان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب خود
ساخته همه جا قطع مسافت کرده در (سمیرم علیا) ماوا گرفت از این طرف شاهزاده
فتحعلیخان (خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه) که ولایت عهد دولت و نیابت
سلطنت داشت در چمن کندمان این خبر شنید بدون اهمال روانه مدافعت گردید
با لشکری جرار و عسکری بیشمار تا محال قمشه از توابع اصفهان طی طریق کرده و سپاه
در مقابل یکدیگر منتظر قتال بودند و از ضعف و قوت یکدیگر آگاه شدند لطفعلیخان

که آزموده کار جنگ بود در سنگر جای گرفت تا روز دیگر کار را باتمام رساند
چون مقداری از شب گذشت بعضی خواب و بعضی بیدار بودند عبدالرحیمخان بموجب
دستورنامه برادرش حاجی ابراهیمخان سرکردگان فارس و بزرگان طایفه
زند را جمع کرده با آنها در خرابی کار لطفعلیخان پیمان بستند که آن زند والی را
از نصف شب در کار متواری سازند و در آن نیمه شب در میان اردوی خود چند تیر تفنگ
انداختند و بساط غلغله و هیاهو ساختند و ساز مخالفت نواختند لطفعلیخان
چنان دانست که لشکریان شاهزاده در این اردو شبیخون زده اند و همراهان
خود را که منتظر چنین شبیخونی نبودند گریزان و هراسان دید و در این مورد بیباکی را
کنار گذاشته بنه و اسباب خود را بجا گذاشته با دویست نفر از کسان با ثبات
خود بطرف شیراز روان شد تا قراین و دفاین خود را در شیراز جمع آوری
کند و تا ثانیا تدارک کاری نماید که بقتال پردازد چون بدروازه شیراز فراز آمد
حاجی ابراهیمخان و همعهدان او دروازه شهر را بسته و او را راه ندادند لطفعلیخان
کسی را نزد حاجی ابراهیمخان فرستاده سبب این خیانت را جویا شد حاجی
ابراهیم خان پیغام داد که من باراده تو آگاه شدم و دانستم که در عهد اقتدار تو

بجائی نخواهم رسید و روزگارم را تباه خواهی ساخت لهذا محض سلامت خود ترا
از ملک آواره کردم دیگر از شیراز قطع امید و ترک نوید کن در این اثنا باز جماعتی
در بیرون شیراز بدور لطفعلی خان جمع شدند و او بر پیغام حاجی خندید و گفت این
خائن هرچه باشد شهری است و همراهان او جمعی از رجاله و اهل بازارند که تاب
مقاومت با سپاهیان و ایلات ندارند این بگفت و شیراز را محاصره نمود حاجی
ابراهیم خان چون چنین دید بر خود بترسید فی الحال تدبیری کرد و در لشکریان
لطفعلی خان اعلام نمود که هر کس اهل و اقارب و اولاد و عشایر خود را که در شیراز
هستند دوست دارد باید از لطفعلی خان دست بکشد و الا طایفه ایشان در معرض
هلاکت و اموالشان قرین خسارت خواهد آمد چون همراهان لطفعلی خان این
بشنیدند از دور او متفرق گردیدند وکانوا فی اجتماع کالثریا فصاروا
کافتراق بنات نعش لطفعلی خان ناچار شده بطرف ابیشهر رفت از آنجا
ببنادر فارس روان شد و آنچه در لشکرگاه داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده
گشت حاجی ابراهیم خان بحضرت شاه شهید آقا محمد شاه عریضه فرستاده معروض
داشت که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و محافظت فارس سردار و سپاهی

روانه دارد شاه شهید آقا محمد خان میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک متخلص بسلطانی را
فرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد دولت فتحعلیخان برسد و شاهزاده مصطفی خان را
با سه هزار کس با او یار کرده متعاقباً بشیراز آمدند میرزا رضا قلی اموال و اثقال لطفعلی خان را
حمل کرد و جواهر پیاده و سواره او را همراه برداشته با هزار راس مادیان مراجعت نمود
وصول عریضه حاجی ابراهیم خان در رکاب در قزوین بوده است که از واقعه لطفعلی
خان و تفرق اردوی او در سمیرم علیا و انصراف او بشیراز و منع کردن او بشیراز
و رفتن بقلعه زرقان بشارت داده و استعداد و استمداد جسته بود و در این هنگام
شاه شهید آقا محمد شاه از آذربایجان بطرف عراق میامد که این عریضه بلحاظ ایشان
رسیده است .

بعد از آنکه لطفعلیخان ببنادر فارس رفت باز استعدادی پیدا کرده با جمعی قلیل بتسخیر
شیراز آمد و در منزل گوئیم فرود شد حاجی ابراهیم خان بر خود بترسید از مصطفی خان
قاجار استمداد نمود و بعد از چند بار زد و خورد مصطفی خان شکست خورده وارد
شهر شیراز شد باز حاجی ابراهیم خان صورت حال را بدست قاصدی بادسیر
معروض خدمت شاه شهید نمود این دفعه جانمحمد خان با پنجهزار کس مامور شیراز

مورد طعن و لعن شاه شهید مصطفی خان را
شاهزاده گفته شده است این مصطفی خان
برادر شاه شهید و پدر محمد حسن خان قاجار است
و عمه زاده [illegible]

جانمحمد خان
جد مرحوم ظهیرالدوله [illegible] است

شد و باتفاق مصطفی خان چندین بار با لطفعلی خان مصاف در داده آخر تاب
مقاومت نیاورده و داخل شهر شیراز شدند و در همین سنه آقا محمد شاه از تبریز
بطهران مراجعت فرمود .

در سنه یکهزار و دویست و شش شاه شهید از طهران باصفهان کوچ داده و از آنجا
بچمن گندمان رفته راه شیراز پیش گرفتند و در هیجدهم شهر شوال همین سنه کوکبه شهریاری
بیک فرسنگی شیراز رسید حاجی ابراهیم خان کلانتر فارس و بزرگان و اعیان
و مشایخ شیراز تا مسجد (بردی) باستقبال آمدند بعد از ورود موکب مسعود
بشهر شیراز حاجی ابراهیم خان را بیگلربیگی فارس فرمودند .

در سنه یکهزار و دویست و هفت هجری شاه شهید از راه اصفهان بچمن اسپاس آمد
و حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن اسپاس
حاضر شدند چون آقا محمد شاه در سنه یکهزار و دویست و هشت عزیمت کرمان
نمودند که دفع لطفعلیخان زند را بنمایند پس از انجام کار از آنجا بطرف شیراز آمدند

در سنه یکهزار و دویست و نه هجری شاه شهید فرمانگذاری مملکت فارس را
بنواب فتحعلی خان (خاقان مغفور فتحعلیشاه) مفوض نمودند و ایشان را بجهانبانی

ملقب فرمودند و حاجی ابراهیم خان شیرازی پسر حاجی هاشم را در این سفر بوزارت
و وکالت خاصه سلطانی اختصاص دادند و برسم سلاطین صفویه او را ملقب باعتماد الدوله
نمودند و او را با موکب همایونی بطرف طهران آوردند .

چون شاه شهید آقا محمد شاه قصد یورش بلاد آذربایجان را کردند از جمله خدمتگزاران
با استعداد او که شایستگی سفر داشتند حاجی ابراهیم خان شیرازی بود که او را در رکاب
مستطاب از شیراز بطهران آورده بودند و بمنصب اعلای وزارت خاصه منصوب و
ملقب فرموده بودند و او را همراه بردند .

در همین سال یکهزار و دویست و نه هجری شاه شهید آقا محمد شاه از کنار قلعه پناه آباد
عنان مرکب را بعزم گرفتن تفلیس معطوف داشتند در منزل قراچای بنه و اسباب را
گذاشته حاجی ابراهیم خان را امر بتوقف و محارست آنجا فرمودند .

جلوس شاه شهید در چمن مغان

در سنه یکهزار و دویست و ده هجری که آقا محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس کرد
از بهر نظم ممالک و فتح مسالک روانه شد روز پنجم ذیقعده این سال با لشکری
افزون تر از رمل و انبوه تر از نمل رو بطریق ساری کردند از وزرای کارآگاه که در خدمتشان
بودند ملتزم رکاب شدند حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم که بعد

بدرجات سابقه رسیده و میرزا اسدالله خان پدر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم
آتیه بودند که در شرف التزام رکاب نصرت انتساب از طهران طریق ساری و استراباد
سپردند و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ دادند آنگاه از طریق چمن کالپوش
جاجرم را مخیم اردوی همایونی نموده از آنجا رهسپار خراسان گشته بعد از نظم خراسان
روانه طهران شدند و درین اسفار حاجی ابراهیم خان ملتزم رکاب مبارک بود
سنه هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق سنه هزار و دویست و یازده در ماه
سپتامبر فرانسه آقا محمد شاه بزرگ از سفر خراسان و در حقیقت از فتح کلیه آن سامان
مراجعت بطهران کردند مسیو الیویه سفیر جمهوری فرانسه از برای معاهدت تجارتی
الیویه صح
مابین جمهوری فرانسه و دولت ایران بایران آمده بود و در غیاب آن شاه بزرگ
وارد طهران شده و مدتها در طهران و تجریش بسر میبرد و انتظار ورود موکب
شاهانه را داشت که مأموریت خود را بانجام رساند سفیر مذکور بقراریکه معمول بوده است
بخانه حاجی ابراهیم خان صدر منزل داشته است این سفیر هوشیار در سفرنامه فرانسوی
خود که اکنون چاپ شده است شرحی از طرز ورود شاه بزرگ و وضع حاجی ابراهیم
خان مینگارد که عیناً تقریرات او درینجا نگاشته میشود .

در چهاردهم همان ماه سپتامبر که در خانه حاجی ابراهیم خان منزل داشتیم دیدیم
پیشخانه حاجی وارد شد و میگفتند که شاه در پانزدهم یعنی فردا ورود خواهد کرد پایتخت
شهر طهران را آیین بسته و در غالب خانات و کوچه ها چراغان کرده بودند و
عجب این است که شاه در پانزدهم وارد نشد در فیروزکوه اقامت کرده بود و
جهة عدم ورود این بود که منجمین ساعت سعدی نیافته بودند در بیستم آن ماه
ورود کردند و دو ساعت قبل از ظهر که صدای شلیک را شنیدیم بعمارت سلطانی
رفتیم و ورود شاه را تماشا کردیم بازوبندهای مرصع گرانبها ببازو بسته بودند و
این جواهر را همین سفر خراسان از نوادهٔ نادرشاه گرفته بودند حاجی ابراهیم خان
صدر اعظم سه ساعت بعد از ورود شاه مراجعت بخانه خود نمود همان روز ورود
در عمارت سلطنتی اتفاق عجیبی رخ داد از جمله اسباب منهوبه شاهرخ شاه نادری
که درین سفر بدست سلطان جدید ایران آمده بود صورت خود شاهرخ شاه
بود که یک فرنگی از سیاحان فرنگ کشیده بود و این صورت را در چهارچوبه
گرفته آینه برروی آن کشیده بودند و تحویل خازن بوده است شاه مجدد
ورود از خازن مخصوص جواهر و مأخوذات از شاهرخ شاه را طلب فرمود تمام

اسباب از روی سیاهه تحویل شد آینه صورت شاهرخ در میان بار شکسته بود
شاه متغیر شدند و فی الفور چشمهای خازن را کندند .

با وجودیکه ما در خانهٔ صدراعظم منزل داشتیم درین دو روزه نتوانستیم او را
ملاقات کنیم در بیست و دویم بخدمت او رسیدیم قبل از ملاقات با صدراعظم
با منشی مخصوص او میرزا بزرگ (موسوم بمیرزا عیسی قایم مقام پدر قایم مقام ثانی
میرزا ابوالقاسم مقصود است) معرفی کردیم میرزا بزرگ اول سؤالی که از ما کرد
این بود که از برای صدراعظم چه پیشکش آوردی ما جواب دادیم چون چهار سالست
که از فرانسه بیرون آمده و در خاک عثمانی و مصر بوده ام اشیا نفیسه که قابل
باشد همراه نداریم اما از خاصان صدراعظم هر کس با ما محبتی بکند پول نقد میدهیم
این سخن را گفتم و فوراً به پنجنفر از نوکرهای میرزا بزرگ که حاضر بودند بهر یک سی
اشرفی پول عثمانی دادم در ایران هیچ چیز بقدر پول علی الخصوص پول زرد مؤثر
نیست چنانکه بخشش این مبلغ مختصر فوراً اثر خود را کرده عظمت و منزلت ما در نزد
میرزا بزرگ و کسان او بدرجه رسید که فی الحال ما را در اطاقی که بهتر از اطاق
اول ما بود بردند و میوه از برای ما آوردند بعد از یکساعت صدراعظم از حرمخانه

خود بیرون آمد و تنها در گوشهٔ تالار جلوس کرد مترجم ما بحضور رفت و عرض کرد
فرانسویها حاضر هستند ما را باطاق طلب کرد و بما تعلیم کرده بودند که باید دست
راست را روی شکم گذاشت و سر را خم کرد ما چنین کردیم صدراعظم بتوسط مترجم بما
خوش آمدی گفت و هر چهار پنجنفر ما را در جلوی خود اذن جلوس داد جز ما که در
اطاق نشسته بودیم احدی اذن جلوس نداشت مردم بسیاری جلوی تالار
ایستاده بودند بعد از قدری تأمل از ما پرسید جهة آمدن شما بایران چیست ما
کاغذی را که مسیو روفن نایب ایلچی جمهوری فرانسه که در اسلامبول بود با ترجمهٔ آن
بفارسی که خطاب بصدراعظم بود باو دادیم قریب یکساعت تمام آنکاغذ را
مطالعه کرد و باز با ما بسر اشاره خوش آمدی کرد و همینکه کاغذ تمام شد ما کاغذ
پاشای بغداد را هم که بصدراعظم نوشته بود باو تسلیم کردیم نیمساعت تمام
هم کاغذ والی بغداد را میخواند اصل کاغذ ایلچی فرانسه مقیم اسلامبول که بزبان فرانسه
بود در بغل خود گذاشت اما ترجمه کاغذ را که بفارسی بود با نامهٔ بغداد بمیرزا
بزرگ داد بعد عریضه زیادی از اشخاصی که پایین اطاق ایستاده بودند بنظر
صدراعظم رساندند و بعارضین جواب شافی و کافی میداد و از بشرهٔ آنها معلوم

بود که بهر کدام جواب میداد با کمال خوشحالی میرفتند در این هنگام غلیان آوردند
بعد از آنکه خود کشیدند با ما تعارف کرد ما با کمال منت قبول کردیم چون در مجلس اول
موقع گفتگو نبود و خلوت هم نشد ما اجازه خواسته بمنزل خودمان رفتیم هنگامیکه برخواستیم
از صدر اعظم استدعا کردیم که هر وقت ممکن است ما را در مجلس خاص و خلوت
بپذیرید جواب داد فردا قبل از طلوع آفتاب بیائید فردا صبح در ساعتی که
قرار داده بود هنوز آفتاب طالع نشده بخدمت صدر رفتیم ما را در اطاق کوچکی
پذیرفت و جز سه نفر که یکی میرزا بزرگ و دو نفر دیگر که آنها را نشناختیم دیگر در اطاق
احدی نبود باز مثل روز قبل ما را در جلوی خود نشانید بهمان تعارف روز پیش
خوش آمدید را تکرار کرد و ساکت نشست ما عنوان مطلب خود را اینطور کردیم که
چون جلالت قدر و شوکت و عظمت پادشاه ایران در تمام دنیا منتشر است
دولت فرانسه که در سوابق ایام هم معاهدات مخصوصی با دولت ایران داشته است
مصمم است که باز تجدید آن معاهدات نماید در ضمن صحبت از عثمانیها گفتگوئی
شد صدر اعظم نسبت بعثمانیان بنای بدگوئی را گذاشت و اظهار تأسف
مینمود که چرا باید دولتی با این قوت و شوکت بدرجهٔ پست شود که مملکت قرم را

بروسها تسلیم کند و شاه ما مصمم است که در بهار آینده بطرف دربند و بادکوبه
حرکت نموده و روسها را تنبیه نماید ما بصدر عرض کردیم البته مطلع هستید که در هزار و
هفتصد و هشتاد و سه سیزده سال قبل ما بین والی گرجستان (هراکلیوس)
و دولت روس معاهده بر ضد ایران بسته شده است و چرا بعد از فتح تفلیس آقا محمد شاه
آنجا را رها کرده و نگاه نداشت و حال آنکه مملکت گرجستان برای ایرانیان فایده داشت
فایده داشتن گرجستان برای ایرانیان این بود که امکان داشت با عثمانیها توسط دولت
ما یک سازشی بکنید و یک بندری از بنادر قره دنگیز را که در سواحل گرجستان است
و الحال در تصرف عثمانی است بشما واگذار شود آنوقت راه شما بتمام بلاد فرنگستان
مستقیماً باز بود حبوب و غلات خودتان را با ابریشم گیلان و پشم کرمان و
مس معادن ایران و بعضی عقاقیر و ادویه آلاتی که از هند و خراسان با ایران حمل میشد
ازین بندر بفرنگ میفرستادید و زر سرخی تکان داده و کیف آسوده باشید
قصد پادشاه همین است در این قشون‌کشی بهار آینده تمام گرجستان را متصرف میشود
ما جواب دادیم چنین است که میفرمائید اما اگر روسها بکمک والی گرجستان
بیایند چه خواهند کرد صدر خندید گفت وقتی پادشاه ما مصمم کاری شود اگر ده دولت

مثل روس با هم شرکت کنند و در مقابله و مقاتله با عساکر جرّار ایران نخواهند
بود و این کلام صدر بما خیلی اثر کرد و حقیقةً هم از زمان نادر تا کنون آنچه ما شنیده‌ایم
هر وقت قشون ایران و روس با همدیگر تصادف کرده‌اند فتح و ظفر نصیب قشون
ایرانی بوده است و ما بیشتر از این خوشمان شد که ایرانیها بقوت ملّی خودشان
دلگرم و مطمئن هستند در بین مکالمه یکی از امرای بزرگ ورود کرد صدر اعظم
تواضع نمود و میرزا وارد شده را بالا دست خود نشانیدند ما دانستیم که دیگر مجلس
مقتضی گفتگو نیست و شاید صدر اعظم هم میل نداشته باشد که در حضور این شخص با ما
سخنی گوید لهذا برخاستیم وقتی که میرفتیم هنوز از اطاق خارج نشده صدر مترجم ما را
صدا زد و گفت عرایض و مطالب شما را باید بشاه عرض کنم برای اینکه کم و زیاد
نشود بهتر اینست مطلب خود را بنویسید و مضا کنید ما در روز بعد تمام مطالب
خود را نوشته و مضا کرده بتوسط مترجم بحضور صدر فرستادیم مترجم گفته بود
امشب بدقت مطالب شما را میخوانم و فردا بشاه نشان میدهم پس فردا جواب
خواهم داد در چند روز توقف ما در خانهٔ صدر با میرزا بزرگ نسبت بخواص صدر
مأنوس‌تر بودیم این شخص تولدش در شیراز شده است اگر چه اصل از نجابت

ولی با فرنگیها که بشیراز آمد و شد داشته‌اند زیاد مراوده کرده است تاریخ ایران را
در نهایت خوبی میداند و در تمام ادارات و خاصّه از قبیل مالیه و حربیه و غیره
مهارت کامل دارد شعر را خوب میگوید خط را خوب مینویسد صحبت خوش میکند
و معنی بازوی راست صدر است که اگر این شخص نباشد مشکل است که صدر اعظم
بتواند کارهای خود را بسهولت اداره نماید ما در بین صحبت با او اکتشافات زیاد
داشتیم و عجب این است این شخص که غالباً صحبتش بمزاح بود هر وقت ذکر پادشاه
و صدر اعظم میشد بیک ادب و انسانیتی اسم میبرد که گویا این دو نفر خالق او هستند
و میگفت من سالهاست که در خدمت صدر هستم و گاهی که ما میپرسیدیم جهت
اینکه این صدر با زندیه مخالفت کرد و با این شاه تازه موافقت کرد چه بود تا
این سخن را می‌شنید ملاحظه و احتیاطی میکرد و سخن را بر میگردانید و جوابهائی بما
میداد که هیچ فایده از آن جوابها نمیبردیم خلاصه بعد از چند روز جواب صدر
اعظم از اینقرار بما رسید اولاً دولت ایران مصمم شد که ایلچی باسلامبول بفرستد
و با دولت عثمانی معاهدات تجارتی و دولتی منعقد نماید و بمأمورین فرانسه
وعده داده شد که تجدید عهدنامه‌های سابق را هم بکنیم و در اصفهان و شیراز

و سایر بنادر فارس هم دار التجاره داشته باشیم و جزیره خارک را هم بطور اجاره
از برای تجار فرانسه بگیریم فی الواقع آنچه مقصود ما بود عمل آمد اما چه مصرف که لازمه
تجارت امنیت است و کنون ما وضع ایران را عجالةً طوری می بینیم که هیچیک
از افراد و آحاد این ملت مالک ثروت خود نیستند و اگر هم مکنتی دارند پنهان
میکنند و از برای امنیت وجود خود عمداً گدائی و اظهار افلاس مینمایند و بهر کس که
پادشاه گمان مکنتی میبرد بهر بهانه که باشد از او میگیرند و اگر ندهد او را بقتل میرسانند
ما عجالةً از ایران میرویم و با وعده هائی که بما داده شده است اگر مملکت مصر را
متصرف شدیم چنانچه منظور داریم لابد هستیم که در بصره و بنادر خلیج فارس مراوده
تجارتی کنیم آنوقت آنچه باید در باب جزیره خارک و هرمز با دولت ایران
قرار بدهیم خواهیم داد . انتهی

ازین چند سطر پایه مکانت و مایه وقار و متانت حاجی ابراهیمخان صدر اعظم
معلوم میشود که بچه اندازه بوده است در بزرگی او همین نکته کافی است که مثل میرزا
بزرگ فراهانی که دارای فضل و علم بوده است در خدمت او معاون شده است
و اشخاص هوشمند قابل در هر دستگاهی دلیل بر عظمت و جلالت آن صاحب دستگاه است

در سنه هزار و دویست و یازده هجری حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله در حضور
شاه شهید آقا محمد شاه بکار وزارت پرداخته در طهران میزیستند .
در سنه هزار و دویست و دوازده هجری چون خبر فتنه انگیزی و تحریک کاترین
دوم امپراطریس دولت روسیه که در ایران بجور شهید کلاه اشتهار داشت
و شورش مردم باکویه و سالیان و طالش و محاصره شدن دربند بسمع مبارک
شاه شهید آقا محمد شاه رسید در ذیقعده این سال بقصد نظام آنجا نهضت
فرمودند میرزا شفیع صدر اعظم آتی الذکر را با میرزا محمد خان قاجار دوالو بمحافظت
دار الخلافه طهران گذاشتند و حاجی ابراهیمخان شیرازی اعتماد الدوله را از راه
آذربایجان بهمراه بردند و از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده آنجا را لشکرگاه
کردند و بر سر قلعه پناه آباد و تا حشن آوردند و آنجا را فتح کردند در همانجا شاه
شهید آقا محمد شاه در شب بیست و یکم شهر ذیحجه الحرام هزار و دویست و دوازده
بدست سبزعلی خادم و دو نفر دیگر از خدام نابکار خود مقتول شدند و اردو
بی سالار ماندند .
در سنه هزار و دویست و سیزده بعد از قتل شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده حسینقلیخان

میرزا محمد خان کشیکچی
طهران مهریست

و سایر شاهزادگان و امرا و خوانین از قلعه پناه آباد و غیره بطرف طهران روان
شدند حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله هم با فوجی از امرا و تفنگچیان مازندرانی
از راه اردبیل و زنجان طریق طهران گرفتند و در ظاهر ملک ری یعنی نزدیک
دار الخلافه طهران منزل کردند لکن میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم آتیه و میرزا محمد خان
قاجار دولو بیگلربیگی طهران که مدیر و مستحفظ شهر پایتخت بودند برحسب وصیت
شاه شهید هیچکس را بدرون طهران راه ندادند تا آنکه نواب جهانبانی (فتحعلیشاه)
در رسد فوراً این دو نفر عریضه خدمت نواب جهانبانی که ولیعهد سلطنت
بود نوشتند و ایشان را بتخت موروثی دعوت نمودند نواب جهانبانی هم
یازده روزه از شیراز بطرف طهران خویش را رسانیدند روز دوازدهم در منزل
کناره گرد که شش فرسنگی طهران است نواب حسینقلی خان ثانی برادر کهتر شان
و اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی که هنوز در خارج شهر طهران بوده و راه
بدرون نیافته بودند بحضور سعادت ظهور فتحعلیخان ولیعهد دولت (فتحعلیشاه
طاب ثراه) شرفیاب شده و اظهار عبودیت کردند و پس از آن بمیمنت و
اجلال بشهر وارد شدند .

چون سلطنت ایران بخاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه مقرر آمد جناب حاجی
ابراهیم خان بازکما فی السابق تا یکسال وزارت را باستقلال مینمود ولکن چندی
در ابتدای جلوس فتحعلیشاه طاب ثراه با میرزا محمد شفیع صدر اعظم که شرح حالش ذکر
خواهد شد بالاشتراک وزارت مینمودند و هر دو در امور دولتی مداخله داشتند و
اعتبار و اقتدار میرزا شفیع از عهد شاه بزرگ آقا محمد شاه شهید برقرار بود ولکن حاجی
ابراهیم خان اعتماد الدوله بتدبیرات و نکری و دسایس که از اول در کمون
داشت کاری کرد که میرزا محمد شفیع با امر صدارت دیگر مداخله نکند او نیز باین اعمال
پی برد و جهت منتظر شد که این حریف بدقمار و این شریک بدکار را خیانت آشکار
شود و روز کارش در رسد آنوقت باین امر خطیر پردازد و واقعاً همانطور هم
شد که میرزا شفیع قصد داشت .

و میرزا شفیع مذکور در اوان شاه بزرگ آقا محمد شاه شهید هم کار صدارت داشت
و عنوان اولرا اول صدر اعظم دولت قاجاریه قرار داد و لکن در آنزمان هم بنا
بتصریح اکسیر التواریخ حاجی ابراهیم خان بتدابیر چند دست میرزا شفیع را از امور
وزارت کوتاه ساخت و خود رایت استقلال افراخت و احوال میرزا شفیع بعد ..

معلوم خواهد شد .

وقتی که آقا محمد شاه شهید بجهت دفع لطفعلی خان زند بکرمان رفته بودند حاجی
ابراهیمخان عازم خدمت وی بود یکی از غلامان شاهی که مقرب درگاه
بود در بین راه نسبت بحاجی ابراهیمخان خیلی بطور بی ادبی حرکت کرده بود حاجی حکم
کرد تا او را تأدیب نمودند کسانی که با او بودند بجهت منع تعذیب آن
بی ادب گفتند او را سیاست مکن که باعث خرابی تو خواهد شد حاجی قبول نکرده گفت
اگر آقا محمد شاه مثل منی را بجهت چنین شخصی مؤاخذه کند هرچه زودتر خراب
شوم بهتر است چون باردو رسید و بحضور رفت آقا محمد شاه تا او را دید فرمود
حاجی یکی از نوکرهای مرا ادب نمودی خوب کردی ممنون شدم تو کسی هستی
که این حرامزاده ها را بقاعده بازمیداری .

سرجان مالکم سفیر انگلیس مقیم طهران که سابقاً در شرح ایران تاریخی مرغوب
نگاشته است درباب بیست و یکم تاریخ خود در ذیل شرح سیاست و عقوبت
شاه شهید آقا محمد شاه مینگارد که آن شاه بزرگ وزرا را جریمه کردی بدین نحو که هر
کس را مغضوب میداشت بدیگری میفروخت و خریدار را بر جمیع اموال آن مملوک

اختیار میداد و چنانچه قبل از ترقی حاجی ابراهیم بمنصب وزارت در ایامیکه این عمل
محول بمیرزا شفیع بود آنشاه بزرگ خواست مبلغی از میرزا شفیع وصول کند و بدین
جهت او را بحاجی ابراهیم فروخت بعضی نوشته اند که اول خواست حاجی ابراهیم را
بمیرزا شفیع بفروشد لکن میرزا شفیع بعضی ملاحظات قبول اینمعنی نکرد و خود بفروش
رسید بنابراین نوکر حاجی ابراهیم در مجلس عام برفت و شال ازگردن میرزا شفیع باز کرده
بگردنش انداخت و بهمین صورت او را بخانه حاجی ابراهیم کشید حاجی ابراهیم
با او در خانه خود بلطف و مهربانی کرد و با او معلوم نمود که این عمل محض خشنودی آقا
محمد شاه بود و اگر او اینگونه سلوک نمیکرد احتمال داشت که میرزا شفیع در دادن
مبلغ تأملی میکرد و کار بجائی بدتر از این منجر میشد میرزا شفیع هر قدر سعی کرد نتوانست
مبلغ جریمه را بتمام و کمال ادا کند هر قدر داشت راه انداخت و بقیه را حاجی ابراهیم
از خود داد و میرزا شفیع مستخلص شد انتهی .

در میان شاه شهید و حاجی ابراهیم خان گاهی صحبتهای خوش در میان بود از جمله
روزی خان مزبور بحضور شهریار نامدار شرفیاب شده بود با او فرمودند امروز
ناهار چه خورده اید عرض کرد کبک پلو فرمودند باید جریمه بدهی زیرا که تو میرزا هستی

خوراک میرزا بشیر برنج و فرنی و آش رقیق باشد کباب پلو لقمهٔ صاحبان سیف است
نه طعمهٔ اهل قلم .

و نیز وقتی شاه شهید بحاجی ابراهیمخان فرموده بود ندای حاجی ای حاجی چنان
ندانی که مداخلهای ترا من نمیگویند امسال پانصد تومان از مال من خورده اعتمادالدوله
همان شیرین زبان بلهجهٔ شیرازی عرض کرده بود گنجشک را گفتند که منار بغلات
گفت چیزی بگوئید که بگنجد من مردی نیستم که بتوانم پنجهزار قران منفعت برم
از اقوال مورخین و اطلاعاتیکه ما شخصاً تحصیل کرده ایم حاجی ابراهیمخان همواره
پیشرفت کار شخصی خود را ملاحظه نموده چندان پاس عالم حقوق و حفظ مراتب
وفاداری و ثبات عهد و درستی پیمان نمینمود مصداق یوم القتال علی قلل
الجبال بود و بهوش خود از هر طرف که رایحهٔ فتح و ظفر استشمام مینمود خود را ملحق
بسروران لشکر میکرد و در آنروزگار هرج و مرج هم اقبال با او مساعدت کرده بعقیده
با تدبیر او معاضدت نموده بچندی بشغل خطیر وزارت پرداخت و هیچیک از
سروران آنزمان مجال نداشتند و موقعی درست برای خود نمی یافتند که او را
بسیاست آرند و او خالی از خیانت نبود و بهترین دلایل بر خیانت او همان

گفتگوی شاه شهید آقا محمد شاه قاجار است که با او نموده و خلاصهٔ استنطاق
آنشاه بزرگ را در اینجا می نگاریم .

پس از آنکه شاه شهید آقا محمد شاه قاجار بجهت دفع لطفعلی خان زند بشیراز حرکت
کردند تا مدت سه ماه بجهت انتظام آن صفحات توقف فرمودند خود حاجی ابراهیمخان
بیگلربیگی شیراز حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور آقا محمد شاه بی هنگام
مرا احضار فرمود باینجهت مضطرب شدم ناچار بحسب الامر بیرون آمده متحیرانه بطرف
ارک روانه شده و جمعیتی با من بودند چون نزدیک ارک رسیدم جز یکنفر از
چاکران خود دیگر کسی را همراه خود ندیدم هر یک گمان وبال در من کرده از
دور پراکنده شده بودند چون بحضور رفتم و آرام گرفتم آقا محمد شاه فرمود
ترا بجهت تحقیق امری احضار کرده ام که هرچه استفسار کنم سخن براستی گوئی
تا در امان باشی گفتم هرچه سؤال فرمائید از واقع جواب دهم که بحضرت
پادشاهان در سخن راست بیشتر امید اثر و نجات است فرمود چون با لطفعلی
خان زند مخالفت کردی و حقوق نوکری او را در کنار گذاشتی و برادرت را
بتفریق و آشوب اردوی او اشاره نمودی و دروازهٔ شیراز را بروی او بستی

لطفعلی خان ناچار بسواحل و بنادرات شیراز رفت که جمع آوری لشکری کند و تسخیر
شیراز نماید و ترا بهلاکت رساند تو از او هراس کردی و در صدد چاره جوئی برآمدی
بنوشتن عریضه بمن و اظهار خدمت کردن ما و او را بهم انداختی تا دو صاحب داعیه
بیکدیگر پردازند و تو در میانه آسوده مانده طرف اعتنائی که از ما بشوی و اهل مدد
واقع گردی و شهر شیراز را که در حصانت با چرخ برابر است بتصرف خود گیری و
کسی را بدرون شهر راه ندهی و خود مرد مختار باشی و اگر ناچار شوی تابع و فرمان
بردار باشی آیا خیالات همینطورها بود یا نه عرض کردم بلی خیال من چنین بوده است
آنگاه فرمودند ما تدبیر ترا دانستیم که اگر لطفعلی خان در وهلهٔ اولی مغلوب و منکوب
گردد دیگر تو سرداران ما را بشهر شیراز راه نخواهی داد و شهر را نگاه خواهی داشت
آنگاه ما باید چندی با تو منازعت کرده تا حصار شیراز را بتصرف آوریم لهذا محض
سهولت کار سرداری را که بدفع لطفعلی خان فرستادیم باو سپردیم که در مصاف
با او تدلیس کند و خود را مغلوب سازد مصطفی خان قاجار چنین کرد و خود را مغلوب
ساخته وارد شیراز شد دیگر باره تو از ترس خیانتی که با لطفعلی خان نموده بودی
از ما استمداد نمودی حاجی محمد خان را بهمین دستور فرستادیم تا سپاه ما در حدود فارس

افزوده شد باینجهت هر ساعت اضطراب تو افزون گشته بیشتر بما ملتجی شدی
و استعانت جستی و سرداران ما را بشهر راه دادی و برای حفظ خود ایشان را جمع آوری
نمودی چون زیاده از ده هزار تن از عساکر ما در شیراز جمع شدند ما نیز آمدیم و لطفعلی
خان زند را هزیمتی نمودیم و وارد شیراز شدیم و متصرف آن نواحی گشتیم تو ناچار بما
تمکین کردی و بسهولت شهر را بتصرف ما دادی در این صورت تدبیر ما از تدبیر تو بهتر
بود چنانکه باز هم تدبیرات ما را خواهی دید کنون بمنزل خود مراجعت کن و خاطر جمع
دار و ترک تدبیر نما و راست رو باش من دعا و ثنا بجا آورده زمین خدمت
بوسیده بسرای خویش عودت کردم .

سر جان ملکم انگلیسی هم در تاریخ خود دربارهٔ حاجی ابراهیم خان مطالبی مینگارد که آخر
آن منجر بنجابت او میشود و ما از تکرار مطلب اعراض کرده نیم سطر از تاریخ او را عیناً درینجا
مینگاریم چنین مینگارد که حاجی ابراهیم بالاخره بمقصود فائز آمد اما بغدر و کفران
نعمت منسوب گشت   انتهی .

در هنگامیکه شاه شهید آقا محمد شاه در شوشی بشهادت رسید اردوی شاهی
بطهران روان شد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر هم بجانب طهران میآمد چنان

پنداشت که ایران بی‌صاحب خواهد ماند و کار بهرج و مرج خواهد گذشت که فلان
جنبی علم خودسری بلند کند لهذا علی‌اکبرخان پسر میرزا تقی‌خان با تقی‌خان فکران نزد را که
برسم رهانت و گروگان در رکاب شاه شهید بود از عرض راه روانه یزد نمود
چون او بیزد رسید با تقی‌خان پدر او بعد از جلوس خاقان مغفور فتحعلیشاه
از خدمت تقاعد ورزید و بر عکس تمام حکام که بحضور آمدند او نیامد و تقصیر نمود و
بخیال طغیان باقی بود و در همه موارد بعضی بعرض خاقان مغفور فتحعلیشاه رسانیدند
که باعث این کار حاجی ابراهیم‌خان است که علی‌اکبرخان را از بین راه رها کرد و اکنون
پدر بدون تشویش خاطر عصیان نموده است حاجی ابراهیم‌خان دید که باز جهان را
صاحبی و ایران را مالکی است که خیانتش ظاهر میشود لهذا حاجی مشارالیه در دولت
اصلاح نزد و دفع شر تقی‌خان را بعهدهٔ خود گرفت و برادر خود محمدحسین‌خان را
بسرداری آنجا فرستاد و بعضی لطایف الحیل بکار برد که تقی‌خان از مخالفت دست
کشید و ابوالهادیخان فرزند خود را با پیشکش نمایان روانهٔ آستان سلاطین پاسبان
نمود و حاجی ابراهیم‌خان بر لباس خیانت خود صابون امانت زد این تقی‌خان
همان است که در اوان قتل نادرشاه بیزد آمده و حاکم نادرشاه را از یزد بیرون کرده

خود از آن اوان در آن سامان حکومت میکرد و دولت زندیه او را رعایت
و تقویت میکردند در عهد خاقان شهید آقا محمدشاه هم ناچار بخدمتگذاری شد
و اظهار خدمت کرد و پسر خود علی‌اکبرخان را برسم گروگان بحضور شاه شهید فرستاده
بود و چون حاجی ابراهیم‌خان پسر او را در بین راه رها کرد باز او بخیال خودسری افتاده
که دوباره از قرار مذکور طایع و تابع شد .

حاصل آنکه حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله تا سه سال هم در عهد فتحعلیشاه طاب ثراه
متقلد امر وزارت بود و غرور و کفران نعمت بر او فزود و در مجالس غیاب و حضور
نزدیک و دور سخنان درشت آغاز نهاد و تقبیح شخص همایونی نمود ناصحان
پندش دادند اثر نکرد و محتاج جبند شد گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش
صلاح مملکت خویش خسروان دانند مکاتبی چند بمراسلی زیاده از ده و اند
بمخالفان حضرت و طاغیان دولت نگاشت و اظهار البشارت و افساد و تحریض
میکرد اینگونه مراسلات بچنگ و شیشهٔ اعتبارش بر سنگ آمد از کثرت غرور
با اعیان و اشراف بدسلوکی و اجحاف کرد بیباکی داشت هتاکی نمود و کسان
او در بلدان چیره شده از روی طغیان بر رعایا ظلم و تعدی نمودند چنین گمان میکردند

که برای رعایا دادرسی نخواهد بود و در این حیص و بیص شاهزاده حسینعلی میرزا در
فارس بفرمانروائی رفته اسم ایالت داشت و رسم با میرزا محمد خان بیگلربیگی شیراز
پسر بزرگ حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله بود و لهذا از عارف و عامی و دانی و
سامی و بومی و غریب از بعید و قریب اظهار شکایت شد در پرده و آشکار زمزمه
نمودند و بی نظمی بلاد و شورش عباد را برسر پا کردند و جمعی از هواخواهان و دیران
مازندرانی بواسطهٔ ارادت با جناب میرزا شفیع بندپی که صدری برازنده و بدری
تابنده بود از اطراف و اکناف در کار حاجی ابراهیمخان سعایت کردند
در حضور خاقان مغفور از سخنان درشت او روایت نمودند پادشاه گردون جاه
محض امیدواری چاکران درگاه چندی تأمل ورزید و تحمل فرمود تا چند نوشته
خطا آمیز فتنه انگیز او را بحضور حضرت خاقان مغفور آوردند و توضیح کردند که حاجی
ابراهیمخان با جماعتی بزرگ معاهده کرده عزم خیانت و قصد جنایت نموده است
آنگاه خاقان مغفور دید اگر بیش از این در حمایت و رعایت این وزیر استبداد
رای بخرج دهند هر آینه جان جهان پناهی و ملک پادشاهی در سر این کار بزوال
خواهد افتاد غضب خدیوانه ساری و عزم ملوکانه بر آن جاری شد که این نفس را براندازد

تا دیگر نفوس طیبه را بسلامت و آسایش نگاهدارد و چون حاجی ابراهیمخان بستگان
و اقربای زیاد داشت و هر یک از فدویان و همعهدان خود را در یک دیار گماشته
بود و لهذا احتمال داشت که دفع و قلع او باعث آشوب سایر بلدان گردد وزرای
کارآگاه و امنای دربار گردون نگاه چنان صلاح دیدند که بحکم ظل اللهی جمعی در طهران و
سایر بلدان حاضر و مأمور باشند که در روز معینی تمام آن حکام را که بستگان
حاجی ابراهیمخان بوده گرفته بکیفر عقوبت آرند .
محمد علیخان قاجار قوینلو در بروجرد بجهت دفع اسد الله خان پسر حاجی ابراهیمخان
که حاکم آنجا بود رفت .
علیخان قاجار در کوه گیلویه و بهبهان مأمور شد که محمد حسینخان برادر او را که حاکم
آنجا بود مأخوذ دارد و برحسب امر همایونی کارگذاران شاهزاده حسینعلی میرزا والی
فارس هم مأمور بودند که در شیراز میرزا محمد خان بیگلربیگی پسر بزرگ حاجی و آقا
محمد زمان کلانتر شیراز برادر حاجی را و حسنخان ولد عبدالرحیمخان که برادرزادهٔ حاجی
بود گرفته هر یک را مکفوف البصر و معدوم الاثر نمایند
در طهران هم خود حاجی ابراهیمخان و برادر عبدالرحیمخان را مأخوذ داشتند حاجی ابراهیمخان را

در سده سنیه سلطنت بار و اشتند و از گفتار و سوء رفتار او بازیردستان مؤاخذه نمودند
و نوشتجات خیانت آمیز او را بروی نمودند حاجی ابراهیم خان چندانکه تحاشی نمود مسموع نشد ارباب
حلم و اغماض چند ساله خاقان مغفور بجاری برخاست و تولید آتش غضب نمود حاجی ابراهیم
خان هر چند در آن آتش غضب یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم خواند اثری نکرد و صفت
نمرودی او باعث سوختن وی گردید و سوخته افروخته های خویش آمد هر دو چشم او را در
طهران برکندند و زبان پرزیانش را بریدند و او را زبون ساختند و مغلولاً با زن و فرزندش
در قزوین فرستادند و از آنجا بجهان دیگرش فرستادند فرزندان و خویشاوندان او
ماخوذ گشتند شمع‌سان هرکس که سرکشی و فشاو میدهد چون شمع آخر سر بباد هرکه
پا از حد خود بیرون نهد سر و هم بر باد و تن در خون نهد و این واقعه در غره ذیحجه الحرام سنه
هزار و دویست و پانزده واقع شد .

از جانب خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بمامورین ولایات که بقلع و قمع کسان حاجی
ابراهیم خان رفته بودند چنان اشاره شده بود که ما در غره شهر ذیحجه الحرام در طهران حاجی
ابراهیم خان را گرفتار خواهیم ساخت شما نیز هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز
و سایر بلاد باید در روز اول ذیحجه هر یک از بستگان حاجی ابراهیم خان که مرجع مشاغل

دیوانی هستند از پا در آورید و اگر زودتر از این بمقر ماموریت خودتان رسیدید بملایمت
طبع و ملایمت نفس حرکت کنید تا روز موعود بیاید و قتل اصحاب آنحدود در رسد
بهریک از مامورین فرمانی پنهانی بجهت قتل وابستگان حاجی ابراهیم خان داده شد
ولی در ظاهر بهریک منشوری داده که بفلان عمل ولایتی یا فلان شغل دولتی رسیدگی نمایند
و آن امر را بپایان آرند در غره ذیحجه هزار و دویست و پانزده طومار جلالت حاجی ابراهیم خان
طی گردید و دوباره صدارت ایران بالاستحقاق بمیرزا شفیع بندپی مازندرانی رسید .

لا تغبطن وزیراً للملوک وان	اناله الدهر منهم فوق همته
واعلم بان له یوماً تمور به	الارض الوقور کما مارت لهیبته
هرون وهو اخو موسی الشقیق له	لولا الوزارة لم یاخذ بلحیته

چون حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بسزای عمل و جزای نیت خود رسید اهل ایران
بخصوص مردم فارس خوشحال شده هر یک فارس میدان سخن شده از اهالی شیراز
قصایدی هجویه ساخته شد که هر کدام مذمتی در حق حاجی ابراهیم خان بود و بعضی از آن اشعار
هنوز در افواه و السنه اهل شیراز دایر است یک بیت در حکایتش شیوع و تا از ین نمونه مطلب معلوم شود
آنکه شه گشت و شهش کشت شهان را باید ؛ حذر از آنکه بد هر چه از او زاد کنند .

شاه اول مقصود از لطفعلی خان زند است که حاجی ابراهیم خان باعث انقراض و انهدام او
بوده است و شاه ثانی مقصود از اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه است که
بواسطهٔ مشاهدهٔ پارهٔ خیانات حاجی ابراهیمخان را بسزا رسانیدند .

وقتی یکی از مقربان حضرت خاقان عرض کرده بود که محرمانه میخواهم مطلبی بپرسم شاهنشاه
فرموده بودند بگو عرض کرده بود وزیری بهتر از حاجی ابراهیمخان نمیشد کسی بهتر از او خدمت
نمیکرد چرا مستوجب عزل شد فرموده بودند حاجی ابراهیم خان صدر اعظم خوب وزیری
بود اما برای سلطنت آقا محمد شاه ولی مثل او صدر اعظمی برای سلطنت من فرع زیاده
بر اصل بود . این سر آنکه بوده مرد بزرگ مهمای تمجید است که مثل چنان پادشاهی
چنین فرماید گویند که کشتن حاجی ابراهیمخان صدر بر حسب وصیت شاه شهید
بوده است که بخاقان مغفور فرموده بودند بعد از چندی او را بکشند که در کار اخلالی نماید .

اما برادران و فرزندان و کسان مشهور حاجی ابراهیمخان که در ایام صدارت او و بعد از
حیات او تا این هنگام بخدمتگذاری دولت علیه پرداختند ازینقرار است که نگارش میرود .

برادران او

یکی حاجی عبدالرحیمخان است که بدوا نوکر لطفعلیخان زند بوده است زمانیکه لطفعلیخان

از شیراز بتسخیر اصفهان روان شد و بیست هزار جمعیت داشت حاجی عبدالرحیمخان
رئیس اردوی او بوده و باصفهان آمد و مجملا و بخصوص خاتمهٔ آن سفر را ذکر کرده دیگر
تکرار نمیکنیم پس از آن بعد از ترقی برادر خود حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله ببیگلربیگی
شیراز نائل شده چندی هم بیگلربیگی بوده است .

در سنه هزار و دویست و نه هجری که شاه شهید آقا محمد شاه بجهت دفع ابراهیم خلیل خان
باردبیل تشریف برده بودند حاجی عبدالرحیمخان را با چراغ خان بختیاری با فوجی بحراست
پل خدا آفرین که در سه فرسنگی قلعه پناه آباد است مأمور فرمودند که در آنجا سنگری
هم بسازند تا از آن بعد لشکر بدفع ابراهیم خلیل خان بپردازند .

و نیز در همان سفر عبدالرحیمخان را از منزل تخت طاوس با چراغ خان بختیاری بجهت
حفظ پل علاالنصردین که در سه فرسنگی شوش است مأمور کردند و آنها در کنار پل سنگرها
و برجها ساختند .

در عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه حاجی عبدالرحیمخان بجهت دفع علیشاه که
در کرمان تصرفی داشت بحکومت کرمان رفت و برادر او محمد حسینخان سردار کرمان
شد چندی که بر این گذشت تقی خان یافتی حاکم کرمان شد آنگاه محمد حسینخان بحکومت

کوهگیلویه و بهبهان رفت و حاجی عبدالرحیم‌خان بدار الخلافه طهران آمده بیگلربیگی شد .
سنه هزار و دویست و پانزده که در طهران بود او را در غره ذیحجه الحرام همین سال با
برادرش حاجی ابراهیم‌خان اعتماد الدوله مأخوذ داشته نابینا نمودند و بقزوین و طالقان فرستادند

محمد حسین‌خان

دیگر از برادران حاجی ابراهیم‌خان محمد حسین‌خان است که با شاه بزرگ آقا محمد شاه شهید
باردبیل رفته او را شاه شهید بهمراهی مصطفی خان قاجار و سلیمان‌خان و هزار تفنگچی بتسخیر
طالش مأمور ساخته اند شرح آن در تواریخ ضبط است .

در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بسرداری یزد رفت که تقی خان حاکم یاغی
آنجا را تادیب کند درین کتاب در خصوص مجملا اشاره کرده ایم .

چندی نیز بسرداری کرمان مأمور شد و از آنجا بحکومت کوهگیلویه و بهبهان سرافراز
شد و در همانجا در گرفتاری برادرش حاجی ابراهیم‌خان اعتماد الدوله او را هم بر حسب
امر دولت گماشتگان شاهزاده حسنعلی میرزا والی فارس گرفته معدومش نمودند

آقا محمد زمان

دیگر از برادران حاجی ابراهیم‌خان آقا محمد زمان کلانتر است که شاهزاده حسینقلی‌خان ثانی

برادر اعلیحضرت جهانبانی طاب ثراه او را در زمان ایالت خود بفارس بجهتی از جهات
کور کرده و در غره ذیحجه الحرام هم که گرفتاری برادرش در طهران واقع شد او را هم با
برادرزاده اش حسن‌خان پسر حاجی عبدالرحیم‌خان باشاره و امر دولت در شیراز نابود کردند

فرزندان حاجی ابراهیم‌خان

یکی میرزا محمد خان است که بیگلربیگی فارس بوده و در گرفتاری پدر خود او هم ملحق بدیگران شد
یکی دیگر اسد الله خان است که در عهد خاقان مغفور چندی حکمران کاشان بود
و بر حسب امر دولت از شاهزادگان هرات محمود میرزا و فیروز میرزا و کامران میرزا که
بایران پناه آورده بودند و مقتضی المرام بهرات مراجعت میکردند پذیرائی و مهمانداری
کرده و در اواخر کار حاکم بروجرد و خوزستان بود و که مأموری هم در روز موعود بانجا
رفت و او را از زحمت زندگانی راحت ساخت .

یکی دیگر حاجی علیرضا است چون در زمان افنا و اعدام پدرش طفل بوده و تقصیری
نداشت او را معفو داشتند ولی مجبوبش ساختند و پس از رشد مورد التفات
واقع شده او را محرم آقاسی دولت نمودند اقامتش در طهران بوده و معتمد حرم
سرای جلالت عظمی شد .

مجبوب خصی را گویند

در سنه هزار و دویست و سی و شش جمعی از خادمان حرم محترم پادشاه ایران با ده
هزار نفر از حاج از ارزنة الروم قصد مکه مکرمه کردند بزرگ و سر قافلهٔ ایشان حاجی
علیرضا بود شبانه در خارج ارزنة الروم منزل گزیدند از تجار ایران که در آنجا بودند
بحاجی علیرضا ی حرم آقاسی پیغام کردند که سر عسکر رومیان گفته است که اموال کثیری
با شماست و بجهت گریزاندن از گمرکخانه و رهائی از دادن گمرک مال التجارهٔ تجار را
جزو اموال اهالی حرم مستور کرده اند و باین جهت جمعی را بکاوش مأمور نموده اند که
بهانهٔ جستجو بسراپردهٔ اهالی حرم ریخته آنچه از مال التجارهٔ تجار است بیرون آورده عشر
دیوانی از آن اموال بگیرند حاجی علیرضا از استماع این خبر برآشفت این کار را منافی حمایت
و حمیت ایرانی دید که بگذارند کسی از برای تفتیش مطلبی در میان نسوان و حرمسرای ایران
درآید لهذا ده هزار نفر از ایرانیان را جمع کرده چهار هزار تفنگچی را باطراف حرمسرا گماشت
و باقی سواران را بترتیب نظام برپا داشت و خود اسلحه پوشیده مستعد جنگ و مهیای
دفع ننگ شد ساز رزم کرد و عزم را جزم نمود که با این ده هزار نفر را کشتن دهد
و صد هزار از رومیان را از پا درآورد یا آنکه حفظ مراتب و وقایهٔ ناموس کند
آنگاه دو هزار نفر از ینگه چریان و عسکریان و گمرکچیان بخیال خام روان شدند

چون استقامت ایرانیان را دیدند بیکسو کشیدند و اقدام باین عمل را خلاف شمردند
رئیس گمرکخانه جمعیت خود را در خارج گذاشته خود با چند نفر از خاصان بخیمهٔ حاجی علیرضا
درآمدند و نهایت ادب و احترام را مرعی داشتند بعد از صرف قهوه و غلیان آنها
تلخی را برکنار گذاشته با اظهار مودت خود را شیرین کام کردند .
و نیز وقتیکه حاجی علیرضا از مکه مراجعت میکردند از حلب ببغداد میآمدند طوایف اکراد
بنای لجاج و عناد را گذاشته خواستند خودسری کنند و بزخارف ایشان دست
اندازی نمایند با اهتمامات و سیاسات حاجی علیرضا طوری دیدند که خطائی کرده
بر اصلح و مسالمت برآمدند و صفت غریب از این مرد واقعی بروز کرده است
که واقعاً محل حیرت است یکی همین اظهار شجاعت و جلادت است که در عالم خواجگی
کار مردانه از او پیدا شده است یکی دیگر آنکه کلیهٔ دودمان او معروف
بخیانت و دولتند که هریک بنزا رسیده اند بخلاف آنها از این خدمتگذار دولت
بجای خیانت صفت امانت دیده شده است که در راه مکه جان خود را برکف
دست نهاده و با طرف مخالف سازکاری نموده است (یخرج الحی من المیت
والطیب من الخبیث) مصداق حال این فرزانه است که در میان چند نفر لئیم بخوبی

ذکر میشود از قرار اقوال معروفه و تقریر جمعی که با او معاشر بوده اند حاجی علیرضا از مردمان
نیک فطرت و خوش طینت بوده است و منصب ایچ آقاسیگری داشته و در حضور
اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه رتبت و منزلتی یافته است از هیچ
کس نشنیده ایم که آن مرحوم را ببدی یاد کند جمیع سکنهٔ طهران او را می ستایند و
طلب مغفرت برای او مینمایند یکی از آثار خیریهٔ او در طهران اجرای قناتی است که
مشهور بقنات حاجی علیرضا است که دهنهٔ فرهنگستان در خیابان نگارستان است
بازارچهٔ سرچشمه و محلات عودلاجان و چاله میدان را که قریب پنجاه هزار
خانوار است مشروب میکند و این قنات آب بسیار دارد و همیشه منبع خیرات
آب آن گوارا است و وقف بر این محلات است حاجی علیرضای مذکور عم
جناب میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان است که مجملاً شرح حالت او نوشته میشود

مرحوم میرزا علی اکبر حاجی قوام الملک

پسر دیگر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که در زمان فنای پدر طفل بوده مورد
عنایت خاقانی واقع شده است و دوباره تجدید سلسلهٔ اعتماد الدوله نمود
و بیگلربیگی مقتدر فارس بود و بجهت نگذاری والیان فارس قیام داشته

و حکومت بعضی از بلوکات و ایلات شیراز را با او میداده اند وقتی بواسطهٔ خدمتی
بلقب قوام الملکی نایل شد و چندی بخیانت متهم گشته آخر الامر نجات یافت
پسر او میرزا حسنعلیخان نصیر الملک است که اکنون در شیراز بامر حواله و اطلاق
و خدمات دیوانی میپردازد در حیات میرزا علی اکبر قوام الملک پدر خود حکومت
ابوشهر را داشت که انگلیسان انجا را تصرف نمودند و آخر الامر کار بمصالحه کشید
دولت ایران هرات را که گرفته بود بانگلیس رد کرد و آنها هم ابوشهر را تخلیه نمودند مرحوم
میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری روحنا
فداه این خیانت را بمیرزا علی اکبر قوام الملک بیگلربیگی فارس نسبت داده
بود و شرح آن داستان اگر مقتضی شد در ذیل حالات مرحوم صدر اعظم نوری
نگاشته میشود میرزا علی اکبر مذکور مردی باکفایت بود ولکن مرحوم آقا میرزا
محمد علی مشیر الملک وزیر شیراز که از سلسلهٔ سادات عالیدرجات است و
در فارس وزارت بالاستقلال داشت نمیگذاشت که قوام الملک و بستگان
او ترقی کنند هر روز آنها را بذلتی مبتلا میساخت و طایفهٔ مشیری مشارالیهم بوده مطاعت
و آقائی و احترام داشتند لکن با این طایفه چندان اعتنائی ندارند بعضی مضامین در حق ایشان میگویند

از اولاد و بستگان حاجی ابراهیمخان

یکی مرحوم حاجی میرزا ابوالحسنخان شیرازی همشیره‌زاده و داماد حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله است که بعد از قتل اعتمادالدوله بتوسط مرحوم حاجی محمد حسینخان امین الدوله صدر اصفهانی که شرح حالش ذکر میشود در حضرت خاقانی فتحعلیشاه طاب ثراه لقب خانی یافت و بجهة پارهٔ مهمات و وقتی بسفارت انگلیس و اسلامبول و فرنسه و نمسا رفته است و شرح سفارتهای او در تواریخ چاپی و قلمی ثبت است و اتفاقاً وقتی هم دریا طوفانی شده با کشتی او و سفیر انگلیس را که عازم ایران بوده است بطرف امریکا برده و امپراطور دولت برزیل نهایت احترام را از ایشان نموده است و بعد از چند دفعه سفارت بوزارت خارجه هم نائل شده است .

حاجی حیدرعلیخان

برادرزادهٔ حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله است که در دستگاه مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه نیابت وزارت داشت چون اعراب طایفه وهابیه در اراضی نجد و طائف قوت گرفتند بمشاهد مقدسه زیان وارد آوردند و زائرین و سایرین را بزحمت میانداختند لهذا اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه

حاجی حیدرعلیخان را در هزار و دویست و سی و پنج بسفارت مصر فرستادند که با محمد علی پاشا خدیو مصر مذاکره در این باب کرده خواهش کند که در تنبیه طایفه وهابیه اقدام و اهتمامی نمایند والا از راه بر و بحر فارس لشکری از ایران با نجد و برود که آن طایفه را قلع و قمع نماید محمد علی پاشا خدیو مصر هم بانجهة ابراهیم پاشا را بنجد فرستاد و او شهر درعیه را خراب کرد و عبدالله بن مسعود رئیس وهابی را مغلول نموده باسلامبول فرستاد و او را در اسلامبول مقتول ساختند و حاجی حیدرعلیخان بعد از انجام سفارت بمکه معظمه رفته از راه شام بتبریز آمد و مورد الطاف نایب السلطنه واقع شد .

اولاد مرحوم میرزا علی اکبر قوام الملک ابن حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله

میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان و میرزا محسنخان نصیرالملک و میرزا علیمحمد خان قوام الملک ثانی است .

در ذکر اشخاصیکه هنگام تحریر این کتاب از اعقاب و نبایر حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله شیرازی در حیات هستند از قرار ذیل است

معروف‌ترین آنها میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان است که در سنهٔ هزار و دویست و

سی و شش که تقریباً دو سال و نیم قبل از وفات حاجی محمد حسینخان صدر
اصفهانی بوده تولد شده است در سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و پنج بطهران
آمده است اکنون والی خراسان و متولی باشی آستان قدس نشان است
در عداد وزرای بزرگ بشمار میآید پدرش میرزا علی اکبر قوام الملک ماهی پنجاه تومان
در بدو حال باو داده و بیرا روانه طهران ساخت در عهد اعلیحضرت محمد شاه غازی
طاب ثراه در طهران مواظب امور بوده بسمت پیشکاری پدر داشت در کف
صدارت مرحوم حاجی میرزا آقاسی را نموده است چندی در بدو امر از اجزاء
مرحوم میرزا تقی خان اتابک اعظم بوده ترقی یافت و بعضی تحریرات حضوری
او را نموده قبل از عزل میرزا تقی خان مشارالیه ترک بعضی مطالب کرده و محرمانه
بطور خفیه با میرزا آقا خان نوری که بعد صدر اعظم شد راهی پیدا کرد چون میرزا
آقا خان بصدارت منصوب شد بیشتر ترقی کرد آخر الامر محض حفظ آبروی خانوادهٔ
خود با میرزا آقا خان صدر اعظم هم صریحاً بنای مخالفت را گذاشت و محض برائت
ذمت از پدر و برادر خود نصیر الملک که حاکم ابوشهر بود خارج شدن بوشهر را از ایران
با قا میرزا آقا خان صدر اعظم نسبت داده و برملا گفت که گرفته شدن بوشهر بدست

انگلیس بتحریک صدر بوده است خلاصه اگر مناسبت وقت اقتضا کرد شرح این
داستان را هم در ذیل حالات صدر نوری خواهیم نگاشت همینقدر معلوم باشد که
صاحبدیوان در میان طایفهٔ حاجی ابراهیمخانی رئیس بزرگ است و در کف زمان
نه نفر صدر اعظم را نموده است و تمام اوقات مصدر خدمت دولتی بوده و اغلب با
اکثر از صدور خود را برابر میدانسته و حقهای آنها را بعرض آستان شاهانه میرسانده
بحکومت یزد و پیشکاری آذربایجان در دفعهٔ اولی و حکومت عربستان و پیشکاری
اصفهان و چندی حکومت آن سامان و باز به پیشکاری آذربایجان و بعد از جناب
حضرت والا مسعود میرزای ظل السلطان به پیشکاری فارس و وزارت مستقلهٔ
فارس رفته است و بهترین ارتقاء او برتبهٔ علیا همین ایالت خراسان است
و از این بعد شرح حال او را خدا میداند این مرد با تدبیر وقتی که در پیشکاری آذربایجان
بوده است با وجود حسن سلوک مردم آنجا که باو شوریدند و بخانهٔ او ریختند
عقیدهٔ بعضی بر اینست که بتحریک خود او بوده است و در این باب تدبیری
بخاطر داشته است که شرح آن در اینجا باعث تطویل کلام میشود و اکنون میرزا
فتحعلیخان صاحبدیوان از ارباب مکنت ایران شمرده میشود در سال شصت هزار

تومان نقد غیر از جنس حاصل املاک ایشان میباشد که در شیراز دارند .

میرزا حسنعلی خان نصیر الملک

پسر میرزا علی اکبر قوام الملک است . برادر جناب صاحبدیوان است اکنون در شیراز در ایالت شاهزاده اویس میرزای معتمد الدوله پیشکار مالیات و مشغول حواله و اطلاق است شخصاً محترم است .

محمد رضا خان قوام الملک ثالث

ابن قوام پسر مرحوم میرزا علی محمد خان قوام ثانی پسر میرزا علی اکبر قوام الملک اول است که برادرزاده صاحبدیوان و نصیر الملک محسوب میشود و کنون در فارس حاکم ایالات شیراز و بلوکات و مباشر امور شهر است جنبهٔ امرائی دارد و در مجلس سلام والی میایستد شرافت و احترام نصیر الملک در شیراز بیشتر است ولی نفوذ و اقتدار و ابوالجمعی و دارائی قوام الملک زیادتر از عم به بیدلی و تهور و زرنگی معروف است و با عم خود صاحبدیوان نهایت مغایرت و ضدیت دارد

میرزا احمد خان مؤید الملک

پسر مرحوم میرزا محمد حسن بیگلربیگی بزرگ علاوه بر خویشی نسبی بمصاهرت صاحبدیوان نائل شده اند

میرزا حسینخان مؤتمن الملک

پسر میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان است که اکنون در خدمت پدر والی خراسان بحکومت سبزوار و جوین و صفی آباد مشغول است .

بعضی اشخاص محترم از اولاد و احفاد این اشخاص مذکوره الان هستند که در طهران و شیراز و غیره ساکن میباشند از آنجمله میرزا محمد خان پیشخدمت خاصه حضور همایونی پسر مؤید الملک است از ذکر سایرین عرض میکنیم که باعث تطویل کلام نشود

میرزا محمد شفیع صدر اعظم

پسر میرزا احمد سیدی مازندرانی اصفهانی الاصل صدری رفیع القدر بود که در اوان
سلطنت شاه شهید آقا محمد شاه بزرگ گاهی بوزارت پرداخته و گاهی در وادی
استغفار حل اقامت انداخته است و در سنه هزار و دویست و پانزده در عصر خاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه با استقلال بدون اخلال احدی بکار صدارت پرداخته
و بطرز خوب و رسم مطلوب از عهده برآمده است چنانکه دوست و دشمن در نیکی
فطرت و پاکی طینت و حسن نیت و صدق طویت او اتفاق دارند بدون ملاحظه
خودپرستی از صمیم قلب دولتخواه و جان نثار دولت قاجاریه بوده است و بهیچوجه
در تدبیرات داخله و مذاکرات خارجه خبط و خطائی ننموده است بسلامت نفس و
ملایمت طبع و خداشناسی و دولتخواهی و مردم داری شهره آفاق بوده است
و منکری نداشته است همانا زیرکی و جربزه اصفهانیت خود را با سلامت و صداقت
مازندرانی مخلوط و مرکب نموده خود را بحد اعتدال درآورده است حالت توسط در کارها
که خیر الامور اوسطها است از دست نداده و استبداد و لجاجت را برکنار نهاده در دو جهان
سالم و غانم زیسته است شاهزاده آزاده مرحوم علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه در کتاب

خود مسمی باکسیر التواریخ در حق او گفته است که (الحق در امور وزارت نظیر بوزرجمهر و
ارسطاطالیس بود) .

این صدر والاقدر پسر میرزا احمد است که او از چاکران نادرشاه افشار بوده است
و آبا و اجداد میرزا احمد از اهل اصفهان بوده اند در عصر یکی از سلاطین صفویه طغیان
نموده و عصیان ورزیده اند سلطان صفوی آنها را کوچانیده ببندپی از محال
مازندران مسکن داده است .

این صدر بی نظیر مانند روزگار بآوردن چون خودی عقیم بوده است هیچ اولاد
و احفادی از او باقی نماند مگر دختری که خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه
یکسال بعد از وفات صدر او را بحباله نکاح فرزند ارجمند خود شاهزاده همایون
میرزا درآورده اند بواسطه نماندن اولاد و احفاد صدر مآثر و خصوصیات شخصیات
آن مرحوم از میان رفته هیچکس نیست که از او حکایتی گوید و روایتی نماید از آثار خیریه
فقط همان مدرسه صدر است که در بارفروش مازندران بنا نموده است فوقانی
و تحتانی آنرا او ساخته است و آن مدرسه با کمال امتیاز تا کنون هم دایر بوده وقفیات
بسیار دارد دو نفر از نوادگان برادران صدر کنون درین عهد بوده بطبابت

و دکانی مشغول بودند میرزا حسین و میرزا شفیع نام دارند میرزا شفیع اکنون در طهران در دکانی
ماهر و استاد است از روی استفسار حالات میرزا شفیع صدر اعظم را نموده چندان اطلاعات
خوبی نداشت که مفید علم باشد همینقدر معلوم شد که میرزا شفیع در بدو امر از طلاب
مازندران بوده وقتی که شاه شهید بآن صفحات تشریف برده‌اند با وی آشنائی
پیدا کرده میرزا شفیع بعضی راهنمائیها نموده و عهد و پیمان گرفته که در وقت استقلال
او را مرجع خدمات قرار دهد .

در سالی که شاه شهید از بندپی بطرف مازندران و استراباد حرکت میکردند حاجی
جانخان حاکم بندپی بود و میرزا محمد شفیع که با او بستگی داشت بجهة نوشتن رقیمهٔ
بحضور خاقانی در آمده مورد التفات شده و در رکاب نصرت مآب همراه گردید
و بعد از فتح و ظفر در آن سفر برتبهٔ وزارت یافت و در زمان سلطنت آقا محمد شاه
کمال اعتبار و محرمیت را داشت ولی بواسطهٔ تدبیرات و نیرنگات حاجی ابراهیم خان
اعتماد الدوله صدر شیرازی از حلیهٔ صدارت عاری شده بسایر امور میپرداخت
تا آنکه در سنهٔ هزار و دویست و پانزده در عهد سلطان مبرور فتحعلیشاه مغفور استقلالاً
بصدارت نائل گردید مدت حیاتش هشتاد و پنج بلکه هشتاد بوده و هجده سال

امور وزارت عظمی را کافل و کافی بود و در سنهٔ هزار و دویست و سی و چهار از دار فنا
بدار بقا رفت نعش او را بفرمان سلطان واجب الاذعان خاقان مغفور بکربلای معلی
بردند شاهزاده محمود میرزا فرزند چهاردهم خاقان مغفور در ماده تاریخ وفات او گفته است

(صدر بر صدر جنان کرده مکان)

اگر چه در تعداد صدور قاجاریه این مرحوم را صدر اعظم ثانی قرار داده‌ایم لکن بیک
حساب میتوان او را صدر اول و صدر اعلی قرار داد چنانچه در متون تواریخ مشهود
میشود که در بدو سلطنت آقا محمد شاه شهید سر رشتهٔ امور وزارت بدست میرزا
شفیع بود و حاجی ابراهیم خان شیرازی که طلوع کرد تا چندی هم بتصریح مورخین با او
در امور وزارت بالاشتراک مداخله مینمود ولکن بحکم آنکه بنزد یک اهل خرد روشن است
که هم چشم هم چشم را دشمن است حاجی شیرازی بغمازی دست میرزا شفیع را از
دامن وزارت کوتاه ساخت و او بسایر امور دولتی پرداخت در ابتدای سلطنت
خاقان مغفور فتحعلیشاه هم که میرزا شفیع در طهران خدمتی بسزا نموده و مدعیان
سلطنت را بشهر راه نداده بود چندی در بیوت وزارت داخل و در کار صدارت
عامل بود و حاجی ابراهیم خان صدر شیرازی که از قدما و مرد با استخوانی بود طاقت

نموده بلطایف الحیل باز میرزا شفیع را از مسند وزارت معزول ساختند و او را
بکنج انزوا انداختند چون خیانت حاجی ابراهیم خان در دولت معلوم شد
و او را بشرحی که گذشت بسزا رسانیدند در سنهٔ هزار و دویست و پانزده باز خاقان
مغفور فتحعلی شاه صدر را بر صدر اعلی نشانیده مسند وزارت و مصطبهٔ صدارت باو
زینت گرفت و کار و خلهٔ ایران منظم سپاهیان و سوقیان آسوده شدند
و دول خارجه در صدارت او با دولت ایران عهدنامه‌های خوب بستند که هیچ
خسران و منفعت در آن معاهدات متصور نشد .

چنانچه حاجی ابراهیم خان باعث انقراض زندیه و سبب استبداد و استقلال
سلطنت شاه بزرگ آقا محمد شاه شد این صدر هم سبب اعظم سلطنت خاقان
مغفور فتحعلی شاه شد و شرح آن از این قرار است که نگاشته میشود .

در سنهٔ هزار و دویست و یازده که شاه شهید بشوش بودند و آنجا بشهادت
رسیدند حسینقلی خان ثانی برادر خاقان مغفور که داعیهٔ سلطنت داشت و منتهز
فرصت بودند با اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر از شوش بطرف طهران
آمدند و در خاهری فرود شدند درین هنگام دارالملک طهران که پای تخت

بود از طرف شاه شهید میرزا شفیع صدر مذکور و میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی
سپرده شده بود حسینقلی خان خواست بشهر درآید میرزا شفیع او را راه نداد و در
دروازه‌ها را بست و با میرزا محمد خان بمحارست شهر مشغول شدند و هر کس از امرا
و شاهزادگان خواست بشهر درآید آنها را راه نداد و میرزا شفیع اظهار داشت که
هیچکس را بشهر راه نمیدهم تا نواب جهانبانی فتحعلی خان که ولیعهد دولت و وارث
سلطنت است از شیراز در رسد چندانکه حسینقلی خان تدبیر کرد و پیغامات تهدید
آمیز بمیرزا شفیع فرستاد که او را بشهر راه بدهد مفید نیفتاد بوعد و وعید حسینقلیخان
مشعوف نشد و بتوعید و تهدید او مخوف نگشت و خواست که حق را بمن له الحق
برساند فوراً او و میرزا محمد خان عریضه نوشته بفارس فرستادند و نواب
جهانبانی فتحعلی خان (فتحعلی شاه طاب ثراه) را بسلطنت دعوت کردند نواب
جهانبانی نوزدهم محرم هزار و دویست و دوازده از شیراز بطرف طهران حرکت
فرمودند و دوازده روزه بکنار گرد دشت فرسنگی طهران آمدند حاجی ابراهیم خان
شیرازی صدر سابق الذکر که هنوز او را بشهر راه نداده بودند در آنجا شرفیابی حضور قاآنی
و در خدمت حضرت سلطنت وارد شهر شدند

هزار و دویست و دوازده خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه که او را شاه
بزرگ در کوچکی باباخان میخواندند در طهران بسلطنت جلوس فرمودند و مرحوم
شاهزاده فرهاد و میرزا معتمدالدوله از برای ماده تاریخ در لفظ بابا تصرفی کرده حروف
آنرا بارقام هندسی درآورده اند بدون آنکه آن ارقام را جمع کنند بترتیبی که
متداول است ارقام هندسه بابا هزار و دویست و دوازده خوانده میشود باین
شکل ب ا ب ا (۱۲ ۱۲) حروف بابا را که باعداد و ارقام نویسند بهمان ترتیب
هزار و دویست و دوازده میشود و ما از برای سهولت ضبط سنه جلوس سلطنت
خاقان مغفور چند سطر را در اینجا نگاشتیم .

سنه هزار و دویست و ده که رسماً سال جلوس آقا محمد شاه شهید بود آن شاه
بزرگ با لشکر زیاد از طهران طریق ساری گرفت از جمله وزرای کارآگاه که در صحبت
او بودند حاجی ابراهیم خان صدر شیرازی و آقا میرزا شفیع صدر اعظم بود که
هنوز مستقلاً بصدارت نرسیده بود از ساری هم در رکاب همایونی باسترآباد
و از آنجا بدشت قبچاق و از آنجا بکالپوش و جاجرم رفته و از آنجا رهسپار
خراسان شدند و از آنجا بدارالخلافه طهران روان گشتند در این سفر کلاً

آقا میرزا شفیع التزام رکاب را داشته بتدبیرات صائبه بکار میبرد .

در سنه هزار و دویست و یازده آقا محمد شاه بزرگ از طهران بجانب قلعه شوشی
و صفحات آذربایجان روان شدند گویا بدل ایشان در اصابت خطر اثر کرده
بود که این سفر سفر آخر است لهذا بعضی از شاهزادگان هنگامه طلب و وزراء
و امرای داعیه جو را همراه بردند و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی را هم
در سلک ملتزمین رکاب منخرط داشته دارالخلافه طهران را که کرسی بلاد ایرانست
بدست امینان خود میرزا شفیع صدر و میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلربیگی طهران
که پدر الله‌یار خان آصف الدوله است بسپرد و بمیرزا شفیع سفارش کردند که اگر
حادثه رخ داد هیچکس از شاهزادگان و وزرا و امرا را بشهر راه ندهد تا آنکه ولیعهد
دولت نواب جهانبانی فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که والی فارس بود بیاید
و چنانچه در صفحه قبل اشاره شد بعد از شهادت آقا محمد شاه شهید در این سفر میرزا شفیع
هم بهمین وصیت عمل کرده اظهار خدمت نمود .

سنه هزار و دویست و دوازده هجری در دویم محرم این سال خبر شهادت آقا محمد شاه
شهید بتوسط یکی از شاطران که فرستاده میرزا شفیع بود بشیراز رسید حضرت ولیعهد

یعنی خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه نوزدهم محرم از شیراز حرکت فرمودند و بطهران
رسیدند میرزا شفیع و میرزا محمد خان بیگلربیگی درب دروازه را گشودند و آن شاه
گردون پایگاه رسما بسلطنت جلوس فرمودند آقا میرزا شفیع بواسطه نگاهداری
پایتخت و خدمات لایقه با حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی بالاشتراک
در کار صدارت قیام نمود و اینکار بر حاجی شاق بود و اورا از مداخله بامور صدارت
خارج ساخت و او بکارهای دیگر دولتی پرداخت و از تقرب و عظمت او
چیزی کاسته نشد سنه هزار و دویست و سیزده در اواسط شهر ذیحجة الحرام
خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه از طهران بعزم زیارت مشهد مقدس و نظم
بلاد خراسان حرکت کرده در قریه دولاب طهران نقل مکان فرمودند
و از چمن فیروزکوه و علی بولاق و چشمه باد خانی و دهغان بخراسان شتافتند
درین سفر میمنت اثر میرزا شفیع شرف التزام داشت .

سنه هزار و دویست و چهارده که خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه مشهد
مقدس را محاصره فرمودند و بمقاصد خودشان نائل آمدند نادر میرزا پسر شاهرخ
شاه پسر رضا قلی میرزا پسر نادر شاه افشار را که یاغی بود درین سفر خلعت ایالت

مشهد مقدس و بلاد خراسان دادند نادر میرزا محض اظهار اطاعت دختر
خود را باتفاق میرزا محمد شفیع وزیر بدرگاه خاقان مغفور فرستاد و بحکم حضرت
خاقانی بعد از آن سفر آن مخدره را بحباله نکاح برادر کهتر حسینقلی خان ثانی در آوردند
در همین سنه هزار و دویست و چهارده که خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه
از محاصره مشهد و نظم آنجا آسوده شدند بطرف طهران مراجعت میفرمودند
بقصبه چناران نزول اجلال نمودند امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان
=کوشان قوچان برخصت و اجازه حضرت خاقانی بمقر حکومت خود قوچان
معاودت نمودند آقا میرزا شفیع وزیر هم از آنجا باتفاق امیر بخبوشان رفت
که دختر اورا که نامزد و مخطوبه شاهزاده حسنعلی میرزا بود همراه بیاورد و این
خدمت را بانجام رسانیده در نزدیکیهای پل ابریشم باردوی همایونی
ملحق شد و آن محجوبه عظمی و مخطوبه کبری در سلک مخدرات حرم جلالت عظمی در آمد
که بعد از ورود بطهران اورا عروسی کنند چون موکب همایونی بدامغان
رسید اعلیحضرت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بشکارگاه چمن علی بولاغی
راغب شدند که چند روزی در آنجا بتفنن و تفرج حرکت فرمایند لهذا اهالی حرم

محترم را بدست امینان خود میرزا شفیع وزیر مازندرانی و مهدیقلی خان قاجار سپرده
مقرر داشت شد که منزل بمنزل روانهٔ دار الخلافه شوند و خود اعلیحضرت خاقانی در
پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی در طهران نزول اجلال فرمودند و میرزا شفیع بقیه
امسال را تا سال هزار و دویست و پانزده در طهران بعضی خدمات دولتی قیام
مینمود ولی حاجی ابراهیمخان صدارت بالاستقلال داشت .

سنه هزار و دویست و پانزده بنا بشرحی که گذشت در غرهٔ ذیحجه الحرام حاجی
ابراهیمخان از صدارت معزول شده بکیفر رسید در همین سنه صدارت بدون
شراکت و مداخلهٔ احدی بالاستقلال با آقا میرزا شفیع تعلق یافت و او را ملقب
صدر اعظم خواندند و او اول کسی است که در دولت قاجاریه لفظاً و معناً
بصدر اعظم ملقب شده است اگرچه حاجی ابراهیمخان قبل از او شغل صدارت
داشته لکن او را بلقب اعتماد الدوله میخواندند این لفظ مرکب و این لقب
صدر اعظم بدواً مخصوص میرزا شفیع بوده است اگرچه بعضی سلاطین بواسطهٔ میل و
محبت یا فرط کفایت کار صدارت را بیکی از چاکران رجوع میکنند لکن بعضی
ملاحظات و پلتیکات داخله یا ولفظ صدر اعظم یا اتابک اعظم یا وزیر اعظم اطلاق

نمیشود چنانکه در شرح صدور بعد اشاره باین مطلب خواهد شد لکن اطلاق
لفظ صدر اعظم بر میرزا شفیع دلیل کافی است که او قبول عامه داشته و هیچکس در
بزرگتری و کفایت و دولتخواهی او انکاری نداشته است که این لفظ با و
اطلاق نشود .

سنه هزار و دویست و شانزده چون خبر طغیان و عصیان حسینقلی خان
ثانی که حاکم کاشان و اصفهان بود بسمع مبارک خاقانی رسید دار الخلافه
طهران را با کبر اولاد خود شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه و میرزا محمد شفیع
صدر اعظم سپردند که با نظام امور و سؤال و جواب حکام بلدان مشغول شوند
و خود شان در اوایل ربیع الاول خیمه از طهران بیرون زده باصفهان نزول
اجلال فرمودند و بطوریکه در تواریخ ضبط است کار عراق را قرین انتظام
در آورده و حسینقلی خان فراراً بقم متوسل بذیل عفو شاهانه گشته این سفر هم
مورد اغماض شدند .

در سنه هزار و دویست و هفده خاقان مغفور دختر میرزا محمد خان قاجار بیگلربیکی
طهران را که برکن الدوله ملقب شده است با زدواج نواب نایب السلطنه

عباس میرزا در آورده‌اند و هفت شبانه روز عروسی و جشن بزرگی گرفتند
جمیع امرا و ارکان در هر گونه عیش آزاد و مختار بودند خاقان مغفور در این
جشن بزرگ یک پیاله شراب بمیرزا شفیع صدر اعظم دادند و فرمودند یا باید بخوری
و با این اشخاص سرخوش باشی یا جریمهٔ بزرگی از تو خواهم گرفت صدر اعظم
دادن جریمه را بر خوردن ساغر ترجیح داد و حسب الامر پنجهزار تومان ترجمان
داد و خود را از خوردن آنچه نخورده بود معاف داشت و چون میخواست
قدس خود را بر علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه و ادای
جریمه را بقدوة المجتهدین مرحوم میرزا ابو القاسم قمی صاحب قوانین نوشت
مرحوم میرزا در جواب نوشته بود غلط کردی که یک پیاله شراب حلال را
که بحکم سلطان بود نخوردی میخواستی آن پیاله را صرف کنی و پنجهزار تومان را
بفقرا و ضعفا مبذول داری انتهی .

در وقوع این قصه شکی نیست ولی در اظهار میرزا شفیع صدر اعظم و جواب جناب
میرزا اعلی الله مقامه باینطور خیلی محل تعجب و تردید است اولاً صدر اعظم چه طور
میشود که شرب مجلس شاه را صریحاً نزد علما افشا کند و خود را مقدس قرار دهد

انکار و دلیل بر نامحرمی او شده البته مسئول و مؤاخذ دولت میشد ثانیاً مجتهد هرگز
مطلبی نمی‌نگارد که باعث تجری و جسارت دیگران شود ما را در عالم تاریخ روا
نیست که باستحسانات عقلی شقوق مسائل را بیان کنیم ولی اگر واقعاً حکم مسئله هم
اینطور باشد عادت علما بر کتمان اینگونه مطالب است و طوری در مسائل
عنوان نمی‌کنند که دیگران خودسری نمایند بهر حال راوی این قصه سلطان
احمد میرزای عضد الدوله فرزند خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است که اکنون
هم در حیات هستند و این افسانه را وی در کتاب چاپی خود مسمی بعضدی
نگاشته است که در شرح حال زمان خاقان مغفور نوشته است اسم
راوی که معلوم شد دیگر بپایین و بالای مطلب چندان نباید کار داشت
اصل این قصه واقع شده است لکن طور دیگر بیان نموده‌اند و آن ازینقرار است
در آن جشن عروسی خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه پیمان شرابی بمیرزا شفیع
صدر اعظم دادند او هم با آنکه شراب نخورده بود پیمانه اطاعت و تسلیم را
نشکسته آن شراب را گرفت و نوشید تلخی بیاورد و شیرین کاری کرد
پس از ساعتی از جا برخاست و قلمدان را از جیب درآورده نزد اعلیحضرت

خاقان گذشت و برهشت آن سلطان فلک آستان از او سبب اینکار را
استفسار کرد جواب داد که شرب کردن با صدارت منافات دارد شرب
عشیات و نوم غدوات کار جهان را بتأخیر و آفات میاندازد چون باده
خوردم باید در امر صدارت مداخله نکنم و خود را مخلوع و معزول دانم این سخن
در مزاج آن پادشاه گردون جاه تأثیری کرده بیشتر بر مراتب توقیر و احترامات
او افزودند .

سنه هزار و دویست و هجده سیسیانُف معروف به ایشپختر که از وزرا و سرداران
الکسندر پاولچ امپراطور روسیه است بتفلیس و گنجه آمده و در شهرهای ایران بنای
غشاشش را گذاشته بود و حکام قراباغ و ایروان با او همراه شده بودند بامر
دولت میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپختر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان
دولتین ایران و روس موجب تباهی طرفین است بهتر آنست که از اراضی
ایران بیرون شده و سفیری نزد ولیعهد دولت عباس میرزا روانه سازی
که در کار تفلیس و گرگین خان پسر ارکلی خان والی تفلیس قراری داده شود والا
جنگ را آماده باش از طرف ایشپختر جواب مساعدی نیامد لهذا فرمان شد

که نخستین نواب نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست هشتم ذیحجه از
طهران بطرف آذربایجان کوچ دادند و میرزا شفیع صدر اعظم را با جمعی از امرا همراه
او فرمودند و در خارج شهر دار الخلافه اعلیحضرت خاقان فرزند دلبند خود را وداع
کرده بطهران معاودت فرمودند .

سنه هزار و دویست و نوزده در دوشنبه بیستم ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسا
نایب السلطنه عباس میرزا عساکر را شاکی السلاح ساخته بدفع روسیان
جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ
بنه و آغروق عسکر گذاشت شد که محمد خان قاجار حاکم و بیگلربیگی ایروان
که بعهد روسیان شده بود آسیبی با اهل اردو و عسکر رساند چون ایشپختر
بلغزش در افتاد و قدری پس نشست محمد خان که باعانت روسیان
امیدوار بود بترسید و میرزا شفیع صدر اعظم را بالقلعه دعوت کرد و از او
اطمینان خواست که وساطت کند تا در امان باشد میرزا شفیع او را خاطر جمع
و امیدوار ساخت بعد از مراجعت صدر اعظم باردو محمد خان پسر خود را با پیشکشی
قابل بحضرت نیابت سلطنت فرستاد و پیمان فرمانبرداری نهاد .

سنه هزار و دولت و جیت و یک محض آسایش عباد و آرایش بلاد و دسترسی
مردم بر عرایض عزم ملوکانه خاقان مغفور بر آن تعلق یافت که وزرای اربعه قرار دهد
و هر کس را در امری مستقل سازد لهذا حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی و حاکم اصفهان را
که بعد برتبه صدارت رسید بطهران احضار فرمودند و او را وزارت استیفای کل
ممالک محروسه دادند و ملقب بامین الدوله شد و او وزیر دویم بود .

میرزا رضا قلی نوائی متخلص بسلطانی ملقب بمنشی الممالک وزارت رسائل یافت
مدیر دار الانشاء دولتی آمد و وزیر سیم بود .

میرزا هدایت الله تفرشی که سیدی بی نظیر بود بوزارت لشکر سرافراز آمد که
محاسبات دفتر لشکر و رسانیدن مخارج قشونی بتسدید و امضای او بود و او
وزیر چهارم شد .

میرزا محمد شفیع صدر اعظم در میان اینها وزیر اول و صدر اعلی بود و اولویت و
اولیت داشت که در کلیات امور آن سه وزیر باید بامضا و تصویب صدر اعظم
رفتار نمایند رشته قرار و مدار عزل و نصب والیان و حکام ولایات و مشورت
خلوت خاص و اسرار مکنونه لشکری و کشوری و اغاثه متظلمین بلاد با میرزا محمد شفیع

صدر اعظم بود و تعیین این وزرای بزرگ بهیچوجه منافاتی با صدارت او
نداشت و در کلیات و مهمات بازار او کسب افاضه میکردند .

انتقاد تاریخی

عجب در این است که دانشمند آگاه میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک در ناسخ
التواریخ در ذیل شرح تعیین وزرای اربعه بجای میرزا هدایت الله تفرشی وزیر لشکر
میرزا اسد الله نوری را میگذارد که پدر مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم میباشد .
وجه این کار اینست که مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در عهد صدارت مرحوم
میرزا آقا خان صدر اعظم نوری تاریخ خود را نگاشته و بالنسبه با و ناچار تملقی
داشته است بانجهت در هر جا که از مرحوم میرزا اسد الله خان نوری یاد آور
میشود عمداً اسم او را بتجلیل ذکر میکند و در بعضی موارد بلاحظه بدون مناسبت
کراراً اسم او را ذکر میکند و او را وزیر لشکر قاجاریه قرار میدهد مرحوم میرزا اسد الله
خان نوری از نوکرهای خاص آقا محمد شاه بزرگ بوده و در خدمت شاه شهید
از خواص بود و مخصوصاً شبها در اسفار شاهنامه میخوانده است و در زمان خاقان
مغفور هم مشغول خدمت بوده است و شغل لشکر نویسباشی گری داشته است

لیکن وزارت لشکر یافته است هنوز از عهد آنها زمانی نگذشته است که شغل و
عمل هر کس فراموش شده باشد کتاب مستطاب روضة الصفای ناصری هم در
اینباب مؤید قول ماست که میرزا هدایت الله را وزیر لشکر قرار داده از میرزا اسد الله
خان نوری نامی نمیبرد صاحب ناسخ التواریخ بملاحظهٔ میرزا آقا خان صدر اعظم نوری
میرزا اسد الله را وزیر لشکر نگاشته است چنانچه محض خشنودی خاطر او از مرحوم
میرزا تقیخان اتابک اعظم که قبل از او صدارت داشته است بد نگاشته است
و تخفیف اسم او را یاد میکند ولی صاحب ناسخ التواریخ در اینکار مورد ایراد نیست
دا او مؤلف بزرگی بوده است مجبور زمان و معذور آن دوران بوده است
در فن تاریخی انقدر حق داشته است که کمی را زیاد و زیادی را کم نماید شرح
حال میرزا تقی خان اتابک اعظم انشاالله درین کتاب نوشته میشود و تدبیر و
کفایت او معلوم خواهد شد .

ایضاً در همین سنه هزار و دویست و بیست و یک عساکر ایرانی که علی پاشا
والی بغداد و حاکم شهرزور را مغلوب ساختند سلیمان پاشای کهیا سردار
آنجا را مغلولاً بطهران آوردند خاقان مغفور او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپردند که او را

نگاهدار باشد آنگاه مرحوم شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه صاحب کشف الغطا پسر مرحوم
شیخ خضر مجتهد عراق عرب بطهران تشریف آوردند و حضرت خاقانی از سلیمان
پاشا شفاعت کردند بوساطت نیکنفسی میرزا شفیع صدر اعظم که رعایت سلسلهٔ
علما را شرط دولتخواهی میدانست سلیمان پاشا مورد عفو و اغماض ملوکانه شده
و با مرحوم شیخ ببغداد رفت .

سنه هزار و دویست و بیست و دو دولت روسیه را در حدود فارص و آخسقه
با دولت عثمانی بعضی اختلافات در میان بود لهذا دولت روسیه محض تقویت
خود بدولت ایران متظاهر شده ابواب مکالمت و مسالمت گشاد و اهالی
شیروان و شکی و قراباغ را از تعرض و تجاوز بحدود ایران ممانعت نمود و
واستپیانوف نامی از جانب الکساندر پاولویچ امپراطور روسیه بسفارت
ایران آمد و از برای میرزا شفیع صدر اعظم نامه از امپراطور آورد که خواهش مصالحه
کرده بود میرزا شفیع صدر اعظم اظهار این دوستی را دید (لحب علی) نیست بلکه
(لبغض معاویه) میباشد لهذا آن صدر چنان صلاح دید که امر مصالحه را مشروط
برد بلاد قدیمهٔ ایران نماید که روسیه دست تصرف خود را از آنجا کوتاه کند

باین شرط سفیر را خشنود برگردانیدند ولی باین اظهار دوستی روسیه اهمیتی نداده
بصلاح وقت دولت ایران پرداختند و دران عصر سفیر دائمی بایران نمیآمد گاهی
که موقتاً بایران میآمدند اگر اوقات حق دخول بدار الخلافه طهران را نداشتند
با آنها دم نرم و روی گشاده نمیدادند که چیره و خیره شوند هیچگونه سفرا غالباً در تبریز
توقف داده با نایب السلطنه عباس میرزا سؤال و جوابی میکردند و مرخص میشدند
اگر گاهی بطهران میآمدند در خانه صدارت منزل کرده پس از انجام مأموریت بدولت
متبوعه خودشان مراجعت مینمودند .

و نیز در اوایل این سنه هزار و دویست و بیست و دو جنرال غاردان از طرف
ناپلیون پادشاه بزرگ فرانسه بسفارت ایران آمد و هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت
و معلمین نظام و مهندسین با خود داشت و عهدنامه ممهور و هدایای نفیسه همراه
آورده بود و در اواسط شوال وارد طهران شد و در سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم
او را منزل دادند یکی از مقالات عهدنامه ناپلیون این بود که هر وقت مقتضی
باشد اظهار کنید که بطریق جنگ یا صلح روسیه را از قراباغ و تفلیس رفع و دفع
کنیم همه ساله معلمین نظام و آلات حرب خواهیم فرستاد و هر وقت ضرورت

باشد باذن سلطان ایران هر قدر سپاه بخواهند خواهیم فرستاد و مشروط بر اینکه
پادشاه ایران با انگلیس ترک موافقت کند و بعد از آنکه ما روسیه را از سرحدات
آذربایجان رفع و اخراج کنیم دولت ایران راه بدهد که سپاه فرانسه از خراسان
بر سر هندوستان برود چون در این ایام اولیای دولت انگلیس در امداد و معاونت
ایران موافقت نداشتند و از تقویت مضایقه میکردند لهذا پادشاه جمجاه خاقان
مغفور فتحعلی شاه این شرایط مواحدت را قبول فرمودند و این عهدنامه را بمهر میرزا شفیع
صدر اعظم و حاجی محمد حسینخان امین الدوله اصفهانی مرقوم و مختوم نمودند .

سنه هزار و دویست و بیست و چهار که میرزا محمد شفیع صدارت عظمی داشت میرزا بزرگ
فراهانی یعنی ابو الحسن میرزا عیسی بن الحسن الحسینی که پدر میرزا ابو القاسم قایم مقام
صدر اعظم آتی الذکر است لیاقت خدمت بزرگ دولتی پیدا کرد او را نیابت
میرزا شفیع سزاوار دیدند و بقایم مقام صدر اعظم ملقب گردید مثل آنست که
در این زمان یکی لقب (نایب مستوفی الممالک) میگیرد و معین کار مستوفی الممالک میشود
در همین سنه هزار و دویست و بیست و چهار (پولکونیک بارون ویردی)
از نزد (طور مصوف) در تبریز بدرگاه نایب السلطنه آمد و مکتوب طور مصوف را

پیش داشت باین مضمون که امپراطور روسیه مرا مأمور داشته تا با ایران کار
مصالحه کنیم و از منازعه درگذریم اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم یا میرزا بزرگ
نایب الوزاره یعنی قایم مقام مذکور دیدار واجب افتاده است که در سرحد
یکدیگر ملاقات کرده و بین دولتین قرار دوستی گذاریم نایب السلطنه از تبریز
صورت حال را معروض سده سلطنت داشت از طهران حسب الامر جواب
مکتوب اینطور رفت که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور نتواند
بود ولکن میرزا بزرگ قایم مقام بعد از نوروز برای مصالحه امر دولتین و نظم
قره داغ با آنحدود سفر خواهد کرد و یکدیگر را دیدار خواهید کرد.

در سنه هزار و دویست و بیست و پنج ملاقات قایم مقام با طور مصوف در سرحدین
واقع شد و شرح آن در تاریخ ضبط است .

سنه هزار و دویست و بیست و شش چون بجهت فتنه انگیزی عبدالرحمن پاشا
و پاشایان و وزرای بغداد کدورتی فیمابین دولت علیه ایران و عثمانی پیدا
شده بود و لهذا محض تشیید بنای اتحاد از جانب سلطان محمود خان ولد سلطان
عبدالحمید خان پادشاه دولت عثمانی عبدالوهاب افندی و شاکر افندی و

حیرت افندی برسالت و سفارت ایران آمدند و در شهر ربیع الثانی در طهران
در خانه میرزا شفیع منزل کردند فرمان و ارمغانی هم از سلطان عثمانی برای
صدر اعظم آورده رسانیدند و بنای وفاق را گذاشته میرزا محمد شفیع قرار اتحاد
و بقای عهد مودت را بر آن گذاشت که باید بعد از این تعیین پاشایان شهر
زور برخصت و صوابدید امنای دولت ایران باشد و وزیر بغداد نیز مردی بی غرض
و سلیم النفس باشد تا مسافرین و مجاورین عتبات عالیات در هر حال مرفه و آسوده باشند
در همین سنه که اردوی شاهنشاهی از سلطانیه بدار الخلافه طهران توجه کردند
چند روزی در چمن کمال آباد متعلق بکرج مهمان صدر اعظم شدند و آن صدر در
خور چاکری خود ضیافتی بسزا نمود که ضرب المثل آن زمان بود جمعه هفتم شهر شوال
وارد دار الخلافه شدند .

سنه هزار و دویست و بیست و هشت بعد از عید نوروز موکب علیحضرت خاقان
مغفور طاب ثراه مصمم سفر آذربایجان شدند و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم
بشرف التزام رکاب افتخار داشت موکب همایون با بسیاری از قشون در روز
بیستم رجب وارد چمن اوجان شدند و نواب غفرانمآب عباس میرزا

با افواج آذربایجانی تا آنجا موکب اعلی را استقبال کرده بودند (رو شچوف) سردار
روسیه از یکطرف جنگ ناپلیون پادشاه فرانسه را با روسیه شنید و از یکطرف
احتشام خاقانی را در چمن اوجان دید که بدفع روسیه حرکت کرده اند دانست
که دولت روسیه در میان دولت فرانسه و ایران که بنای اتحاد را گذاشته اند
مضمحل خواهد شد و نتوانند در یک زمانی با دو دولت بزرگ مقاومت کند
لهذا سردار روسیه بارون سر گوراوزلی سفیر انگلیس که بایران آمده بود متوسل
شد و با الحاح نمود که بین دولت ایران و روسیه واسطه صلح و رابطه اتحاد
شود و عهدنامه بسته گردد و سفیر انگلیس هم از ناپلیون امپراطور فرانسه کمال جبن را
داشت و دید اگر دولت فرانسه با ایران اتفاق داشته باشند اول روسیه را
نابود کرده بعد دولت انگلیس را مقهور خواهند ساخت و بوسیله ناپلیون از
ایران بطرف هندوستان لشکر خواهد فرستاد و دست انگلیس را کوتاه
خواهد ساخت لهذا سفیر انگلیس بملاحظه صرفه دولت خود صلاح در آن دید که
فیمابین روسیه و ایران صلحی بیندازد و خود را از قدرت نفوذ ناپلیون آسوده
سازد لهذا سر گوراوزلی سفیر انگلیس مجلسها ساخت و میرزا شفیع صدر اعظم را با خود

هم قول و توام کرده قرار دادند که با روسیه اتحاد نموده و معاهده در میان
آرند در این معاهده نواب نایب السلطنه عباس میرزا رضامندی نداشت و میخواست
که کار ایران و روس بمنازعه کشد و در این موقع تنگنا با روسیه محاربه کند و تلافی
تجربیات سال گذشته او را نماید آخر میرزا محمد شفیع صدر اعظم مصالحه را بر منازعه
ترجیح داده و مرجحات آنرا توضیح نمود آخر الامر الصلح خیر گفتند قرار بر مصالحه
دادند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بگلستان قراباغ فرستادند و در آنجا
باتفاق سفیر انگلیس با رو شچوف سردار روس عهدنامه فیمابین دولت ایران
و روسیه ببستند و آن عهدنامه بگلستان موسوم شد انعقاد این عهدنامه و وقوع
آن دلیل بر اقتدار میرزا شفیع صدر اعظم و دانائی اوست که مثل نایب السلطنه
کسی که میل بر محاربه داشته راضی باین امر مصالحه شده و دلایل صدر را بر ثبت
نینداخته است و بستن آن عهدنامه خیلی صلاح حال و صرفه دولت ایران بوده
با آن خوبی تاکنون کمتر عهدنامه بسته شده است که پر فایده باشد افسوس که
انقلابات روزگار طوری کرد که فصول آن عهدنامه بعد از چندی منقوض شده
و ثانیاً عهدنامه دیگر منعقد یافت که بعهدنامه ترکمانچای موسوم شده است.

صورت عهدنامه در منتظم ناصری ضبط است هر کس خواهد رجوع بآنجا کند .

سنه هزار و دویست و بیست و نه عهدنامه را که در هزار و دویست و بیست و شش سفیر انگلستان (سر کور اوزلی) با دولت ایران بسته بود بلندن برد که بامضا برساند درین سنه آن عهدنامه را (هانری الس) بایران آورده فصلی از آن عهدنامه را برداشته باقی فصول دیگر را که امضا شده بود بنظر اولیای دولت ایران رسانیده بتوسط میرزا شفیع صدر اعظم و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک این عهدنامه ممضی شد بتاریخ بیست و پنجم نوامبر سنه هزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم ذیحجه الحرام سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری در دار الخلافه طهران این عهدنامه امضا و مورخ و ممهور شد صورت این عهدنامه در روضة الصفای ناصری و منتظم ناصری نگاشته شده هر کس خواهد رجوع بآنجا کند .

ایضاً در همین سنه حسینقلی خان که چندی در خراسان وزارت داشت پسر اسحق خان قرائی در طهران آمده بخانه میرزا شفیع صدر اعظم منزل کرد تا رفع گناه و تقصیر دولتی از پدر کند و نوشته امان بر حسینقلی خان در خصوص کاری صورت

داده شاد و کامروا رفت در سنه هزار و دویست و سی رشید خان قرائی از جانب حاجی فیروز والی هرات وارد طهران شد و استدعای حاجی فیروز برای دفع شاه محمود قندهاری روانه هرات شود اعلیحضرت فرمودند که چندی رشید خان در سرای صدر اعظم منزل کند تا باو جواب داده شود .

سنه هزار و دویست و سی و دو که بین دولت روسیه و عثمانی اختلافی پیدا شد از جانب الکساندر پاولیچ پادشاه دولت روسیه یرملوف سردار قفقاز و حاجی طرخان و گرجستان مأمور بسفارت ایران شد و این سفیر بقدری تشخص و شهامت و فخامت و مناعت و تجبر و تمرد داشت که ما فوق آن را کسی ندیده و نشنیده بود و با جلال و شکوه و جمعیت انبوه وارد ایران شد و موکب همایونی در سلطانیه بود این سفیر بی‌نظیر بسراپرده میرزا شفیع صدر اعظم در آمد روز دیگر بشرفیابی حضور خسروانه عزم کرد نایب امیراخور اصطبل خاصه که از برای او اسب برد آن سفیر تا آنجه جبروت فوق العاده رکاب اسب را محض احترام شاهانه بوسید و سوار شد و پس از چندین بار تعظیم و کلاه برداشتن بحضور آمد او را اذن جلوس دادند محض اطاعت امر نشست و فوراً ادب کرده برخاست

مکتوب سلطان روس را در آورد میرزا شفیع صدر اعظم نامه را از دست او گرفته
تقدیم حضور سلطانی نمود و هدایای امپراطور روسیه را بحضور خاقانی جلوه داد شرح
آن هدایا در تواریخ ثبت است از جمله هدایا نیز افسری زرین مکلل بجواهر که مخصوص
صدور بود از جانب امپراطور بمیرزا شفیع صدر اعظم داد و اینکار از برای کثرت
تحبیب امتیازی داشت بعد سفیر مذکور مقاصد دولت متبوعه خود را اظهار داشت
یکی از آن مطالب این بود که ما را با دولت عثمانی بنای مخالفت است و چون
با دولت ایران عالم اتحاد داریم لازم است که بما امدادی کنید و اگر بما
معاونت نکنید از آنطرف هم حمایت نداشته باشید و یاری ننمائید جواب
اینمطلب را چنین دادند که این شرط در عهدنامه نیست که مقید بیاری و عدم
یاری دولتی باشیم هر وقت هر طور از اعانت و اهانت درباره عثمانی
اقتضا کند خواهیم کرد غیر از این مطلب چند فقره دیگر سفیر مذکور تبلیغ کرد و جواب
مطالب او بتوسط میرزا محمد شفیع صدر اعظم بطوری داده شده است که بیان
در شرح خوبی آن قاصر و عاجز است نهایت پلتیک و اقتدار بکار رفته است از
آن سؤال و جواب منتها قدرت و جرئت و دانائی از سلطنت و صدارت ایران

معلوم میشود در این سؤال و جواب سفیر دولت روس را رنجانیده و بنای
اتحاد اسلامیت ایران و عثمانی بهم نخورده است و واقعاً آنجوابها کلام الملوک
و صدر الکلام است شرح اینمطلب در روضة الصفای ناصری و ناسخ التواریخ مجملاً
مسطور است هر کس خواهد رجوع بآنجا کند .

سنه هزار و دویست و سی و سه که موکب همایونی بانتظام خراسان رفته بود
در حوالی خبوشان کوشان قوچان اعلام نصرت افراشت رضا قلیخان
زعفرانلو که حاکم خبوشان بود و طغیان داشت وحشت کرد آقا میرزا محمد
شفیع صدر اعظم استدعا کرد که نزد او تشریف برد و قرار اطاعت و انقیاد
گذاشت میرزا شفیع بجانب قلعه شیروان رفت که رضا قلیخان را در آنجا
ملاقات نماید و مقالات صحیحه بمیان آرد رضا قلیخان با پانصد نفر جزایرچی به
استقبال آمده بوسه بر رکاب جناب صدارتمآب زد و اون سواری گرفت
و بقلعه شیروان در آمدند تا هشت روز زمان توقف و گفتگوی آن صدر در
آن قلعه طول کشید صدر اعظم برضا قلیخان گفت که تو با من باردوی شاهنشاهی
بیا و مطمئن باش تا شفاعت کنم که از سر تقصیر تو در گذرد رضا قلیخان چون خیالات

خام و سر رشته لهذا با مدن اردو تمکین ننمود و جناب صدارت مآب عظمی از قلعه
شیروان بطرف اردو روان گشت و قتی که از حوالی خوشان عبور میکردند اهالی
آنجا که رعایا و خانه زاد رضا قلیخان بودند تفنگی بجانب میرزا شفیع صدر اعظم رها کردند
و لی باو کارگر نشد و باین واسطه دریای غضب سلطانی بتلاطم آمده کار را بر رضا قلیخان
و اهل خوشان سخت گرفتند و آخر الامر ناچار تمکین با طاعت نمود .

سنه هزار و دویست و سی و چهار موکب منصور خاقان مغفور روز پنجشنبه بیست و
هشتم شهر شعبان از طهران بچمن سلطانیه محض ییلاق حرکت نمودند و در نوزدهم
ذیقعده از سلطانیه بطرف طهران رجعت فرمودند و در آغاز این سفر میرزا محمد شفیع
صدر اعظم در بین راه در منزل سلیمانیه مریض شد و بقزوین اورا توقف دادند
میرزا احمد حکیمباشی و حاجی آقا بزرگ حکیمباشی گیلانی و امیر محمود خان قوریساولباشی
بمصاحبت و مداوات آن صدر والا قدر مأمور شدند گویند در این ناخوشی خاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه محض تفقد سر صدر اعظم را در دامن خود شان گذاشته
احوال پرسی فرموده بودند این کار منتهای مرحمت و منتهای رضامندی سلطنت از شخص
صدارت است که اورا در هر حال امین و دولتخواه شناخته است بهر حال در نوزدهم

رمضان المبارک آن وزیر بی نظیر در قزوین در خانه شیخ الاسلام آنجا رحلت یافت
و شاهزاده علینقی میرزا فرزند خاقان مغفور که بعد رکن الدوله ملقب شدند و در آن هنگام
حاکم قزوین بودند نعش اورا با تجملی شایسته روانه سلطانیه کرد و چند روزی در بقعه
ملا حسن کاشی در سلطانیه اورا با مانت گذاشتند و بعد بامر قدر قدر شاهانه جسد اورا
حمل بعتبه عالیه حسینیه نمودند و جعفر خان گری نایب ایشک آقاسی باجمعی از جانب
دولت بحمل نعش او بطرف عتبات عالیات مأمور شدند و این فقره دلیل
بر سعادت او بود که در ملت و دولت آنقدر نیک فطرت بود که تا آخر زندگانی
صدارت کرده و بسیاست نرسید و بعد از حیات اورا دولت علیه باین احترام
حمل باماکن مقدسه فرمود اگر چه پیشتر نوشته شد لیکن باز اشاره بتاریخ وفات او
میشود و شاهزاده آزاده محمود میرزا فرزند خاقان مغفور که از فحول فضلا بوده است در ماده
تاریخ وفات او گفته است (صدر بر صدر جنان کرده مکان)

این صدر در خدمت خاقان مغفور مقبول القول و مسموع الکلام بود و گویند حالتش
این بوده است که هیچ نمیگذاشت خاطر حضرت خاقان آسوده باشد و همیشه میخواست
که از یکطرفی صدای انقلابی بلند باشد که سلطنت محتاج بتدابیر او و وزارت شود

یک صفت مذمومه که از او مشهور است اهتمام او است که در تمامی خانواده
دکسان حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله و سلسلهٔ او باعلی درجه بکار برد عجب در اینست
که از نسل حاجی ابراهیمخان با آنهمه قهر و غضب سلطانی طایفهٔ بزرگی باقی مانده
که میرزا شفیع خان صاحبدیوان یکی از وزرای بزرگ ایران از آنهاست و از نسل
میرزا شفیع صدر اعظم احدی باقی نمانده است بعد از حیات دختری داشته است
که او را بشاهزاده همایون میرزا فرزند خاقان مغفور طاب ثراه بزنی داده‌اند و در صدد
حالات صدر اشاره باین مطلب شد و نیز بعد از حیات برادری از او ماند که میرزا
حسین طبیب و میرزا شفیع حکاک از احفاد او هستند و کنون در حیات میباشند
و بعد از میرزا شفیع صدر اعظم مرحوم حاجی محمد حسینخان نظام الدوله اصفهانی بصدارت
نائل شد ماده تاریخ وفات میرزا شفیع و صدارت حاجی محمد حسینخان وزیر اعظم است

مصائب قوم عند قوم فوائد

نقش مهر چهارگوشش میرزا شفیع صدر اعظم که در پشت فرامین دیده شد هیئت

لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد شفیع

و مهر کوچک بادامی او که در پشت برات دیده شد (عبده محمد شفیع بود)

امین الدوله حاجی محمد حسینخان ملقب بنظام الدوله

پسر حاجی محمد علی و او پسر حاجی محمد رحیم است اصلش از نیمه جهان اصفهان و وجودش
مصداق تمام جهان بود یکی از صدور بزرگ ایران است که در عهد خاقان مغفور فتحعلی
شاه طاب ثراه بواسطه کفایت شخصی و سخاوت فطری و صداقت واقعی و نیکنفسی در
حق جمیع مردم برتبه صدارت رسید با آنکه او را تا آخر فضل و کمال و از اول جاه
و جلالی نبود که بواسطه مردم شیفته و فریفته او باشند لیکن تمان نفس عصامی
و بذل سامیش باعث بلندنامی او شد و همه کس از وضیع و شریف و قوی
و ضعیف از روی رغبت و اختیار باطاعت و تسلیم باو افتخار داشته‌اند و ذات
نیک و نیت خوب او را وسیلهٔ نجات شمرده‌اند و در حیات و ممات او بجز
تمجید چیزی دربارهٔ او شنیده نشده است پدر او حاجی محمد علی و جدش حاجی
محمد رحیم مباشر شهر بوده‌اند جنس دیوانی صفهان را آنها از محل گرفته بارباب
حواله میداده‌اند حکامی که از جانب زندیه باصفهان میآمده‌اند حاجی محمد علی و
حاجی محمد رحیم از عهد آنها مباشر بوده‌اند و قرآن خط آقا محسن را حاجی محمد رحیم
وقف کرده است که الان در خانوادهٔ مرحوم صدر است و هزار تومان قیمت دارد

وخود محمد حسینخان هم در بدایت امر مباشر اصفهان بوده است وقتی باقی دار دیوان
شده هر چه داشت حاکم اصفهان از او بگرفت و باز قدری دیگر باقی داشت که حاکم
از او بسختی مطالبه کرده بود و وی مهلت سه روزه گرفته که آن باقی را کارسازی نماید ولی چیز
دیگر نداشت بخانهٔ خود آمده باقی ماندهٔ اثاث البیت را فروخته مرکوبی گرفت و از
شهر خواست فرار کند که گرفتار مؤاخذه حاکم نشود ساعتی که از شب گذشت از خانه
بیرون آمد که خود را بطرفی کشد از همسایگان نالهٔ شنید که زنی زائیده و در خرابه
منزل داشته است و از خوردنی و پوشیدنی چیزی برای آنها فراهم نبوده است
آن زن بشوهر خود میگوید که من کنون با این طفل چکنم که پوشش ندارم و خود در حالت
که روغن و غذاهای مقوی لازم است چه بخورم که سد رمق شود شوهر بیچاره اش
چون این سخن میشنود سر بزیر افکنده بزن میگوید من چه تقصیر دارم روزگار ما
باین ذلت مقدر شده و باید توکل بخدا کرد حاجی محمد حسینخان که در آن وقت آقا
محمد حسین معروف بوده این سخن را شنیده دیگر نمیتواند که قدم از قدم بردارد
بخیال میافتد که اگر تهیه سفر خود را باینها بدهم دیگر قوه حرکت ندارم و فردا
حاکم ناچار مرا احضار کرده حبس میکند و بضرب چوب مطالبهٔ باقی مینماید و اگر

نخواهم ازین مهلکه نجات یابم و فرار کنم حال این ضعیفهٔ مرضعه بچه سان خواهد
گذشت که هیچ گذران ندارد و من معاقب خداوند خواهم شد بین وسوسه
شیطانی و هدایت رحمانی گرفتار شده آخر الامر فتوت ذاتی او باعث میشود
که خواهی نخواهی تن بعقوبت فردا داده بخیال آسودگی این زن و مرد فقیر میافتد
شبانه از تهیه سفر خود روغن و سایر ماکولات خریده و مرکوب خود را بکسی داده
و تنخواهی گرفته بشوهر آن زن مرضعه میرساند که آنها با آسودگی گذران نمایند و طفل آنها
تلف نشود آنها نشناخته او را دعا میکنند و حاجی محمد حسینخان در نهایت
هم و غم و خوف و رعب بمنزل خود رفت و متحیر بود که آیا فردا بچه سان خواهد
گذشت چون صبح شد حاکم او را خواست و باو گفت من قدر ترا دانستم که
بخوبی از عهدهٔ باقی خود برآمدی و هر قدر هم که باقی مانده است در پیش خود
نگاه دار و بتدریج بپرداز اگر حالا تمام باقی گرفته شود بی پا خواهی شد و از
عهدهٔ مباشری بیرون نخواهی آمد چون مرد با کفایت هستی باید مباشرتهای
بزرگ بتو داده شود حاجی محمد حسینخان اظهار تشکر کرد و حاکم اصفهان او را
مباشری داده و تحویلداری جنس را باو رجوع نمود و منافع بسیار برد و عمدهٔ ثروت

حاجی محمد حسینخان و پدر او در همان تحویلداری جنسی بوده است که در زمان
زندیه داشته است در آن زمان که شاه شهید آقا محمد شاه در طهران بوده است
بقیه سلسلهٔ زندیه باصفهان علم سروری می افراشتند و گاهی مغلوب میشدند
و خطهٔ صفهان محل اجتماع و ازدحام لشکر فریقین میشده بان جهت جنس اصفهان
قیمت پیدا کرد و زمان احتکار غله بود حاجی محمد حسینخان و تسعیر جنس مال زیادی
بدست آورد و همین نقره باعث زیادتی احتشام و نفوذ او شد و چون کرم
و بذل هم داشت توجه نفوس بطرف او گردید رفته رفته بیگلربیگی صفهان شد
چندی از اواخر عهد آقا محمد شاه و اوایل سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه
طاب ثراه در اینکار باقی بود و در عهد خاقان مغفور بطوریکه شرح آن مرقوم
خواهد شد بحکومت اصفهان نائل آمد .

در سنهٔ هزار و دویست و دو مجدداً جعفرخان زند تهیه سپاه کرده از شیراز
بطرف اصفهان آمد که آنجا را تسخیر کند و این دفعه سیم او بود که باصفهان آمده بود
چون در این سنه روان شد قبل از ورود خود محمد خان زند را بتسخیر قمشه فرستاد
اما اهالی قمشه بمدافعه پرداختند و منهزم شدند علیقلیخان از جانب برادر والاگهر خود

آقا محمد شاه شهید با دو سه هزار کس بمحافظت اصفهان مأموریت و توقف
داشتند و ساخلو میکشیدند چون آمدن جعفرخان زند را شنیدند و
بمبارزت مأمور نبودند لهذا از صفهان بدار المؤمنین کاشان آمدند که حقایق
حال را بعرض سریر گردون مسیر اعلیحضرت شاه شهید برسانند جعفرخان زند
هم چون خبر رفتن علیقلیخان را شنید بعد از دو روز بدون تشویش خاطر
وارد شهر صفهان شده باز سروری خود را اعلام کرد چون این خبر بعرض شاه
شهید رسید فوراً بدون درنگ با سپاهی جرار از طهران عزیمت اصفهان
فرمودند در عرض راه باز سپاهیان اطراف باردوی همایون ملحق شدند
چون خبر حرکت شاه شهید از طهران بسمع جعفرخان زند رسید و دو دفعه
تجربه کرده بود که تاب مقاومت را نخواهد داشت لهذا خاصان خویش را
خواسته آنها چنان صلاح دیدند که جعفرخان در اصفهان نماند و بطرف
شیراز حرکت کند او نیز هنوز اردوی همایونی و قشون سلطانی باصفهان
نرسیده بود راه شیراز گرفت و برفت و مآل کار او در منتظم ناصری در ضمن
وقایع همین سال هزار و دویست و دو ضبط است هر کس خواهد رجوع بآنجا کند

تا بقیه قضیه را مستحضر شود و توقف این سفر جعفرخان زند باصفهان بیشتر از
بیست روز نشد که بشیراز رفت و مقصود از نگارش این قضیه این بود که در
این سفر چون باصفهان در آمد بنا گذاشت که هواخواهان و مباشرین حکام دولت
قاجاریه را اذیت نماید درین چند سال بواسطه تاخت و تاز جنود عراق و فارس
بیکدیگر و تغییر و تبدیل حکام طرفین باصفهان قیمت جنس ترقی داشت و حاجی
محمد حسینخان درین سنین مباشر شهر و تحویلدار جنسی بوده است و بانجهت
او را صاحب مایه و مال میدانستند و او را هم محتکر بر و هم محتکرتر می پنداشتند
از او نزد جعفرخان سعایت کردند او را محبوس داشت و خواست اذیت و
آزارش نماید وی قرار داد که بدادن جریمه خلاصی جوید از او پنجاه هزار تومان
جریمه طلب کردند او ناچار قبول کرد با آنکه چندان در خود قوه انکار میدید
قرار گذاشت که در عرض مدت پنجاه روز این تنخواه را بدهد و روزی هزار
تومان بپردازد و دل بامید الهی بسته و منتظر فرج شد تا پنج شش روز
روزی هزار تومان میداد و هر روز برای مأمور ایلغار صد تومان خدمتانه
منظور میکرد درین اثنا خبر حرکت شاه شهید و آمدن قشون بسمع جعفرخان

زند رسید خود بپای فرار را گذاشت و بطرف شیراز روان شد و محمد حسینخان را
بدست سواری دادند که او را بطرف شیراز ببرد که او را بواسطه ناخدمتی سابق
بقصاص رسانند یا از او تنخواه قرار دادی را وصول نمایند جعفرخان برفت و محمد
حسینخان مباشر و تحویلدار جنسی با ترک اسب خود نشانیده و کمر او را با کمر خود بتالی
بسته بطرف شیراز روان شدند بیچاره محمد حسینخان با چشم گریان و دل بریان و
درد فراق از عیال و اطفال ترک سوار بوده میرفت و کمال کار را میدانست
چون بنزدیک پل خواجو رسید محمد حسینخان بدل گذرانید که اگر از این بلیه نجات
یابم خرابیهای این پل را مرمت کرده پل را آباد و محکم کنم پس از این خیال جری
گردید چاقو از جیب در آورده آهسته شال کمر را برید و خود را از اسب بزیر
انداخت و فرار کرد و خود را بزیر چشمه های پل پنهان ساخت سوار دید که
نمیتواند اسب را راه کند و در سوراخ و گودال اطراف جستجو نماید و از این طرف
هول و اضطراب آمدن قشون شاه شهید را شنیده و آقای خود جعفرخان
زندی را گریزان دیده در آن تاریکی شب در بردن جان خود را اولی شمرد
بدون تفحص مرکوب خود را سبکبارتر پنداشته بیشتر تاخت و تاز مشغول شد

و بطرف شیراز رفت و حاجی محمد حسینخان در آن تاریکی در سوراخ چشمه های
پل پنهان بود دیگر از تنهائی و صدای آب و ایذاء جانور و مجسمه های خیالی که در نظر
میآید هراسی نداشت اما از اینطرف در آنزمان پهلوان آقا نامی در اصفهان
بوده که بر همه زورخانه کاران تفوق داشته و لوطیان او را رئیس خود میدانستند
و هنوز هم در چراغ الله و حالت ورزش جوانان در زورخانه های صفهان
مرشدان زورخانه اسم پهلوان آقا را ذکر میکنند و از برای او طلب مغفرت
مینمایند خلاصه این پهلوان آقا با جمعی از جوانان صفهان که از حاجی محمد حسین گویا
احسانی دیده بودند داوطلب شده با چند نفر از خویشان حاجی محمد حسین از
اصفهان بطرف شیراز میآیند که در هر جا بسواران و غلام مامور زندی برسند
او را بکشند و حاجی محمد حسین را مستخلص کرده باصفهان بیاورند این اشخاص
تا پل خواجو آمده در بین راه با یکدیگر صحبت میکردند پهلوان آقا بهمراهان خود
میگوید من هر جا بزندیه و سوار ایشان برسم یا خود را بکشتن میدهم یا آنکه
حاجی محمد حسین را نجات خواهم داد و حاجی محمد حسین این سخن را شنیده صدا میکند
و میگوید پهلوان آقا بیا که من در اینجا هستم پهلوان آقا با سایرین زیر پل رفته

او را بطرف اصفهان میآورند و پهلوان آقا از کثرت وجد و خوشحالی و از
شدت غرور و رشادت حاجی محمد حسین را بدوش خود سوار کرده از پل خواجو
تا صفهان میآورد و از اینکار عاجز نمیشود و اهل و عیال او خوشحال میشوند و حاجی
محمد حسین بواسطه جریمه که جعفر خان زند از او گرفته بود طرف التفات شاه شهید
واقع میشود و او را بکارهای بزرگ مداخله میدهند و صاحب ثروت میشود
و پل خواجو را در نهایت خوبی مرمت میکند .
سنه هزار و دویست و دوازده زمانیکه خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه
در شیراز والی بوده و ولایت عهد داشتند چون خبر شهادت شاه شهید
آقا محمد شاه را شنیدند از شیراز بطرف دارالخلافه طهران که کرسی بلاد ایران بود
حرکت فرمودند و حاجی محمد حسینخان در آن هنگام بیگلربیگی اصفهان بود در
ورود خاقان مغفور باصفهان در دروازه را گشود .. و سیورسات و آذوقه
بجهت ورود همایونی تهیه کرده اظهار خدمتگذاری نمود و در آن زمانها
بیگلربیگیان و کلانتران بلاد با بودن حاکم جداگانه در ولایات باز اقتدار
کلی با آنها بوده که اخذ کلید درب دروازه و شورش رجاله و الواط و اوباش

هر شهری باختیار بیگلربیگیان بوده است درینموارد همینکه بیگلربیگی اشرار را
ساکت کند و خود سر اطاعت پیش آرد و اظهار خدمتگذاری بولیعهد نماید کار
سلطنت زودتر پیشرفت میکند و حاجی محمد حسینخان صفهانی در ورود خاقان
مغفور که ولیعهد بودند اظهار خدمتی نمایان کرد و مورد تفقدات ملوکانه گردید
چون خاقان مغفور فتحعلیشاه از صفهان بطرف طهران که پای تخت بود
حرکت فرمودند بجهت اصلاح پارهٔ امور حاجی حسینخان و پارهٔ از اعیان صفهان را
همراه آوردند که دستورنامهٔ جدیدی بآنها داده شود و رضا قلیخان برادر
حاجی محمد حسینخان بنیابت برادر خود در صفهان بیگلربیگی و بزرگتری داشت
درین اثنا محمد خان پسر زکیخان زندی از بصره بطرف شیراز آمده و از آنجا بتسخیر
صفهان روانه گشت حاجی محمد حسینخان صفهانی بیگلربیگی صفهان درین اوان
بدرگاه خسرو ایران بود برادر او رضا قلیخان که در صفهان بود با جماعتی ساخته
و آمادهٔ قتال محمد خان زندی شده آخر اسیر و دستگیر محمد خان آمد و محمد خان
حکومت صفهان را بمیرزا عبدالوهاب مستوفی داد و آخر الامر بنا بشرحی که در تواریخ
ضبط است محمد خان هم در دورهٔ سلطان زمان خاقان مغفور کاری از پیش نبرد

حسرت خورد و درهمین سنه هزار و دویست و دوازده حاجی محمد حسینخان
صفهانی از دربار شاهانه مرخص شد بطرف اصفهان رفت و کماکان السابق
به بیگلربیگیگری آن ولایت استقلال یافت و در ششم محرم موکب همایون خاقان
مغفور بجهت نظم اشرار شهر آذربایجان بظاهر شهر ارومی نزول اجلال فرمودند .
سنه هزار و دویست و سیزده هجری حسینقلی خان ثانی برادر کهتر خاقان مغفور که
از سنه گذشته بامر برادر والاگهر والی فارس بود درین سنه بخیال طغیان افتاده
رستمخان بیات را بمحافظت شیراز گذاشته خود بطرف صفهان راند که آنجا را
مسخر سازد و بدار الخلافه طهران آید درین هنگام محمد علیخان قاجار از جانب
اعلیحضرت شهریار حکومت صفهان داشته و حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی و پیشکار
آنجا بود حاجی محمد حسینخان عیال خود را با پسر بزرگ خود عبدالله خان که بعد امین
الدوله شد سپرده آنها را فوراً روانهٔ نائین یزد نمود و خود با محمد علیخان قاجار
حاکم آندیار در مدافعه حسینقلی خان سخن رانده خود را طرف مخاصمه و منازعه
او ندیدند ناچار هر دو تن قبل از ورود حسینقلی خان از شهر بیرون شده
بارض دهق که چهارده فرسنگی اصفهان است جاگیر شدند تا ببینند انجام کار

بکجا میرسد حسینقلی خان هم بدون زحمت وارد صفهان شده خود را شاه
پنداشت و آخر الامر موکب همایونی در همین سنه از آذربایجان بطرف عراق
آمده و حسینقلیخان در تلاقی فریقین تاب مقاومت نیاورده درین سفر در
صحرای کمره اظهار اطاعت کرده و بخشیده شد و باز حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی
و محمد علیخان حاکم اراضی دهق باصفهان مرجعت کرده بسر کار خود بودند کسی
میداند که حاجی محمد حسینخان در حرکت دادن عیال خود بیزد و حرکت خویش
بطرف اراضی دهق چه ملاحظات و تدبیراتی نموده است که شرح آن در اینجا
نگنجد و هر عاقل بصیری ملتفت خواهد شد .

سنه هزار و دویست و پانزده که سال عزل حاجی ابراهیمخان صدر و نصب
میرزا شفیع صدر اعظم بود حاجی محمد حسینخان کما فی السابق بیگلربیگی صفهان بود
و بموجب امر و فرمان همایونی باو اشارت شد که در میان عمارت چهلستون
و بهشت آئین حرمسرائی شاهانه برآورد .

سنه هزار و دویست و شانزده حسینقلی خان برادر کهتر اعلیحضرت خاقانی که در
حکومت کاشان برقرار بودند ثانیاً باز بتسویلات بعضی بخیال عصیان افتاد و

در شب سه شنبه شانزدهم ربیع الاول بنطنز خرامیدند و شاهزاده محمد تقی میرزا را
همراه بردند و فرمانی مجعول مشتمل بر عزل حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی صفهان
و نصب شاهزاده ساخته باصفهان ارسال داشتند و بطرف اصفهان حرکت
کردند حاجی محمد حسینخان که بساختن تخت مرصع مسمی بطاوس فرمایش حضرت
خاقان مشغول بودند از این خبر ترسیده فراراً روی بنائین یزد نهاد و حسینقلیخان
در عمارت سعادت آباد در نهایت اجلال جلوس فرمود و حاجی جعفر برادر
باقرخان خراسکانی حاکم سابق را بحکومت اصفهان برقرار نمود و چون این خبر
بسمع مبارک شاهانه رسید از طهران بطرف اصفهان حرکت نمودند و بنطنز
رسیدند حاجی محمد حسینخان هم که بنائین و یزد گریخته بود و ملتجی بمشایخ آنجا
شده از آنجا بچاپاری طرف طهران آمده در نطنز بشرف عتبه بوسی آستان
اعلیحضرت فتحعلی شاه رسید و مورد الطاف گردید و در خدمت آن شاه
گردونجاه بطرف اصفهان آمدند و حسینقلیخان فرار کرده در لرستان و
کرمانشاهان رفت بحکم شاهانه سرداران مأمور شدند که عرصه را بر حسینقلیخان
تنگ کنند آخر الامر او را گرفته و در طهران بحضور شاهانه آوردند و بقیه

داستان او در تواریخ ضبط است که کار او بکجا انجامید .

سنه هزار و دویست و بیست و یک رای بیضا ضیای همایونی تعلق گرفت
که در دولت از وزرا ارکان اربعه قرار دهند اول منصب بزرگ صدارت با میرزا
شفیع صدر اعظم بود و او وزیر اول شد که عزل و نصب حکام و کلیه سؤال و
جوابها با او بود و حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی و حکمران اصفهان را احضار بطهران
کرده و او را وزیر ثانی نمودند و حکومت اصفهان را به پسر او عبدالله خان وا
گذار نمودند و خود حاجی وزیر دویم بود و بامین الدوله ملقب شد و منصب
مستوفی الممالکی و حواله و اطلاق مالیات و برقراری مواجب و محاسبه ولایات
با او شد نفوذ تمامی در کار کشوری پیدا کرد وزیر ثالث میرزا رضاقلی منشی الممالک
بود که صدور احکام و فرامین و منشآت خاصه و عامه بعهده او مفوض گشت
وزیر چهارم میرزا هدایت الله وزیر لشکر بود که امور لشکری کلیه با و تفویض شد

سنه هزار و دویست و بیست و دو جنرال غاردون سفیر ناپلیون پادشاه بزرگ
فرانسه بایران آمد و نامه ناپلیون و عهدنامه جدید را بحضور حضرت خاقانی تقدیم
نمود این عهدنامه مشتمل بر همراهی فرانسه با ایران بود و مشروط بر انکه روسیه را

از خاک ایران بیرون کنند و دولت ایران با انگلیس ترک موافقت کند
این عهدنامه بمهر و امضای میرزا شفیع صدر اعظم و حاجی محمد حسینخان امین الدوله
اصفهانی که وزیر دوم بود و استیفای ممالک داشت رسیده بفرانسه
بردند شرح این عهدنامه مختصرا در ذیل حالات میرزا شفیع صدر اعظم ذکر شده است

سنه هزار و دویست و بیست و سه در بیست و هشتم ذیحجه الحرام سرهرفورد جونس
سفیر انگلیس وارد طهران شده در خانه حاجی محمد حسینخان امین الدوله اصفهانی
او را منزل دادند و در سیم محرم هزار و دویست و بیست و چهار او را بحضور
خاقانی بردند که مسئولات او را جواب دهند این سفیر یک قطعه الماس که
بیست و پنجهزار تومان قیمت داشت بهدیه آورده بود و عهدنامه دولت
انگلیس را رسانید مشعر بر اینکه دولت ایران در محاربت روسیه هر قدر زور و
زر لازم داشته باشد دولت انگلیس همراهی خواهد کرد .

خلاصه این سفیر را خشنودی مرجعت دادند و این سفیر همان سفیر است که
یکدفعه در عهد کریمخان زند بایران آمده است در انزمان رسم این بود که هر
سفیری وارد ایران میشد بخانه صدر اعظم او را منزل میدادند عجب است که

با بودن میرزا شفیع صدر اعظم این سفیر را در خانه حاجی محمد حسینخان امین الدوله
وزیر ثانی منزل داده اند مطلب دلیل بر آنست که حاجی محمد حسینخان پیش از آنکه
برتبه صدارت برسد در دولت خیلی عظم و شان داشته است که خانه او محط
رحال سفرا بوده است .

در سنه هزار و دویست و بیست و سه که میر ثابت علی بجهت دفع تعدیات
انگلیس از جانب حکومت سند با ایران آمده و متوسل شده بود . او را مقضی المرام
مرجعت داده و میرزا مهدی منشی حاجی محمد حسینخان را محض بروز اشفاق با میر ثابت
علی بسفارت سند فرستادند . در سنه هزار و دویست و بیست و چهار میرزا
مهدی با میر غلامعلی سفیر ثانی سند با ایران آمده و پیشکشهای لایق آورد
در سنه هزار و دویست و بیست و چهار چون خواستند بجهت پاره مصالح امر از
دولت سفیری بانگلستان فرستند و امضای عهدنامه را بگیرند و تعیین سفیر
سخن بمیان آمده آخر الامر بوساطت و شفاعت حاجی محمد حسینخان امین الدوله
وزیر ثانی میرزا ابو الحسن شیرازی خواهرزاده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله که شرح
حالش گذشت بلقب خانی سرافراز شده بسفارت لندن سرافراز آمد .

در همین سنه هزار و دویست و بیست و چهار محمد حسینخان امین الدوله را مامور
محاسبه و انتظام وجوه مالیات شیراز نمودند که بتفریغ حساب عراق و فارس پردازد
در سنه هزار و دویست و بیست و شش پیشتر مرقوم شد که بتصویب حاجی محمد حسینخان
میرزا ابو الحسن خان را در هزار و دویست و بیست و چهار بسفارت انگلیس فرستادند
پس از رسیدن او بانگلیس بامضای دولت انگلیس مجدداً سالی هشتاد هزار
تومان بر صد و بیست هزار تومان قرار دادی سابق افزوده مقرر داشتند
که همه ساله این مبلغ را بجهت تهیه محاربت با روسیه بدولت ایران بدهند
و سر گور اوزلی را از انگلیس بجهت این فقره بسفارت ایران فرستاده و او با میرزا
ابو الحسن خان سفیر ایران بانگلیس همراه شده در جمعه بیست و هشتم شوال وارد
طهران شد و او را بخانه حاجی محمد حسینخان امین الدوله اصفهانی منزل دادند
چندی در آنجا مانده بعد از انجام مطالب او را مقضی المرام بانگلیس مرجعت دادند
در جزوهای قبل اشاره شد که سفیر دائمی در ایران توقف نداشته گاهی
سفرای موقتی که با ایران میآمده اند سابقاً رسم بر این جاری بوده است که
باید در خانه صدر اعظم منزل کنند و پس از انجام کار بمقر خود مرجعت نمایند

عجب است که با بودن میرزا شفیع صدر اعظم در چند بار اینگونه سفرا از دولت
در خانه حاجی محمد حسینخان امین الدوله نزل داده است و این مطلب خیلی بر بزرگی
و متانت و شخصیت او دلالت میکند که قبل از بلوغ بصدارت سفرا در خانه او
ماوا نمایند جهت این کار است که چون حاجی محمد حسین خان بوسعت صدر
و کرم و عطا و موهبت و تجمل دستگاه معروف بوده است لهذا دولت
سفرا را بخانه او میفرستادند و اینگونه اشخاص وسیع الصدر و طویل الذیل
ناچار بهتر با مهمانان خوشروئی کنند و اسباب الفت و التیام فراهم آرند
بجهت صفت سخاوت و بسط همم و نشر کرم حاجی محمد حسینخان قبل از صدارت
عظم و شان صدارتی داشته و کارهای بزرگ باو رجوع میشده است و از
طرف دولت مهماندار میشده است اگرچه مخارج مهمانداری و پذیرائی سفرا
بعهدهٔ دولت بوده است ولی مهماندار کریم با میزبان لئیم بسی تفاوت و توفیر
دارند و شخص مهمان با میزبان لئیم جانش بلب و با مهماندار کریم نانش بلب میآید .
در همین سال که نایب السلطنه عباس میرزا با سپاه روس مقاتله کرد و بر آنها فائق آمد
روسها بیرق سفید که علامت طلب امان است برافراشتند نایب السلطنه امانشان داد

و دو عراده توپ از ایشان ماخوذ داشت و قریب بهفتصد نفر از صاحب منصب و
صالدات روس نزد نایب السلطنه آوردند و امان یافتند و آنها را با عریضهٔ فتحنامه
بدربار شهریاری فرستادند که از پیشگاه حضور شاهانه بگذرد و بعد از قرائت عریضه در حضور
ملوکانه خاقان مغفور تمام اسرا را بحاجی محمد حسینخان امین الدوله صفهانی که در عصر خود حاتم
ثانی بود سپرد تا از خورش و پوشش و آرامش و آسایش آسوده کردند حاجی محمد حسینخان
بواسطه سخاوت فطری قسمی با آنها ملاطفت و مهربانی کرد که شیفته شده غالبا بشرف اسلام
مشرف شده بفوج بیگی مسلمان ملقب گشتند .
در سنه هزار و دویست و بیست و هشت موکب خاقانی در بیست و پنجم جمادی الاولی
بجهت تفریح ییلاق در هفت فرسخی شهر در کنار رود وایج اردو تشکیل داد که از آنجا بسمت
سلطانیه حرکت شود رای بیضا ضیای ملوکانه اقتضا کرد که از کنار رودخانه کرج بنائی
باسم شاهزاده سلیمان میرزا احداث شود و باغی ساخته آید که موسوم بسلیمانیه باشد
و انجام این خدمت بعهدهٔ حاجی محمد حسینخان مفوض شد او نیز میرزا ابوالقاسم صفهانی
نایب کاشان را متصدی این امر نمود و این بنا بپایان رسید و حسب الامر الاقدس
مقرر رفت که جمعی از تفنگچیان جاجرمی برای حفظ آن بنا در آن جا ساکن شدند .

هم در این سال شبی از خزانهٔ دولت سی هزار تومان بسرقت رفت و جمعی بتهمت گرفتا
ر شده عاقبت بتفحص حاجی محمد حسینخان معلوم شد که چهار نفر ارامنهٔ جلفای اصفهان مباشر
این امر شده و علت آن بوده که این جماعت در عمارات دولتی برای شیشه بری و نصب
آینه و غیره مدتی رفت و آمد داشته شبی فرصت بدست آورده از بام سر الخزانه فرود
آمده این مبلغ از نقود مسکوکه را بردند بعد از آنکه بسعی حاجی محمد حسینخان امین الدوله دستگیر
شدند و مسروقات تماماً استرداد شد شهریار جهاندار براحم شاهانه از خون شان
درگذشت و بعد از چندی که در محبس بودند مرخص شدند .

در تاریخ منتظم ناصری این وقعه را از حوادث سال هزار و دویست و بیست و هشت نوشته
و علت آن است که ابتدای دزدی در سنه هزار و دویست و بیست و هفت و مهمهای
آن در سنه هزار و دویست و بیست و هشت واقع شده است .

در سنه هزار و دویست و بیست و هشت حاجی محمد حسینخان امین الدوله ملقب بنظام الدوله
سرافراز شد و وی را بنظم فارس و عراق فرستاده و باصفهان و شیراز رفت
و پسر بزرگ او عبدالله خان را که بیگلربیگی و حاکم اصفهان بود بطهران احضار فرموده
امین الدوله لقب دادند و بجای پدر منصب استیفای ممالک بعهدهٔ او مفوض گشت

حاجی محمد حسین خان مروزی عزالدین که ملقب بفخر الدوله بود آنقدر متانت و مناعت
داشت که در مدت بیست سال که بخطابات مجلس سلام مفاخر بود یک عبارت
قربانت شوم که لازم و ملزوم این شغل و رتبه است از او شنیده نشد چون امین الدوله
بنظام الدوله لقب یافت بواسطهٔ عدم میلی که نسبت باو داشت اظهار کراهت میکرد
اعلیحضرت خاقان در مجلس سلام بمحمد حسینخان مروزی فرمودند ما امین الدوله را ملقب
بنظام الدوله فرمودیم خان مروزی بلغت ترکی عرضه داشت (ناظم غیر منظم وار)
شاهنشاه را این جواب خوش آیند نشده از روی انزجار طبع فرمودند (ناظم غیر منظم
نه دُر) عرض کرد (ناهضم غیر منهضم) یعنی ترب که محلل غذا است و خود تحلیل نمیرود .

اوقاتی که نظام الدوله در شیراز بود سید فقیری عاشق دختر تاجری با ثروت شده
و قادر بر تهیه لوازم آن نبود و از اظهار آن شرم میداشت چون عشقش زاید شد
بصورت خدمت نظام الدوله رفته اظهار کرد وی شبانه با آن جبروت و جلال
بخانهٔ تاجر رفته اجازت خواست و داخل شد شخص تاجر ورود او را غریب دیده
اظهار بندگی کرد و تقدیمات گذارد نظام الدوله اظهار داشت که بحاجتی آمده ام
و تقدیمات تو حاجت ندارم اگر قبول خواهی کرد اظهار شود تاجر با نهایت اشتیاق

عرضه داشت آنچه مقرر شود بجان اطاعت دارم نظام الدوله بیان کرد که دختر
شما را بجهت پسر خود خواستارم عرض کرد شما را در شیراز اولادی معهود نبود ولی دختر
من در حکم بردگان آستان شماست نظام الدوله گفت فلان سید پسر من است
و دختر ترا برای او خواستگارم شخص تاجر با آنکه سابقاً در کمال انکار بود در این موقع با نهایت
افتخار بتقدیم اطاعت پیش رفته هم در آن شب دو نفر از علما را حاضر آورده عقد واقع شد
و شب دیگر مجلس عروسی انعقاد یافت و نظام الدوله برای تهیه عروسی و لوازم زندگانی
سید شش هزار تومان بذل کرد و سید بنوا بوصل معشوقه رسیده مرفه الحال بقیه عمر بسر برد
میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که حکومت یزد داشت برحسب امر همایونی
بوزارت خراسان نامبردار شده محمد زمان خان پسر دیگر حاجی محمد حسینخان نظام الدوله
بحکومت یزد سرافراز گشت .

سنه هزار و دویست و سی و دو شاه خلیل الله رئیس مذهب اسمعیلیه که پسر سید ابو الحسنخان
کهکی قمی و پدر آقا خان محلاتی بود در یزد بعلت نادانی میرزا محمد جعفر صدر الممالک پیشکار
یزد بواسطه شورش عوام بقتل رسید و باعث شورش مردم ملا حسین نام یزدی از علمای
فاضل و فضلای کامل بود حاجی محمد زمانخان پسر نظام الدوله ملا حسین رئیس شورشیان را

تحت الحفظ بطهران فرستاد و در دار الخلافه بامر همایون بحبس بردند و در قید سلاسل و
اغلال کشیدند ولی بشفاعت نظام الدوله از قتل خلاص شده فقط حضوراً چوب خورده
و مرخص شد و صدر الممالک را پس از استیفای جرائم و وقوع خطاب عتاب آمیز شاهانه
مخذولاً بیزد فرستادند .

سنه هزار و دویست و سی و سه که اردوی اعلیحضرت خاقان مغفور طاب ثراه در خراسان
قلعه خبوشان را محاصره فرمودند شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان
هم تربت را منظم داشته از آنجا بارض اقدس کوچ کرده و آهنگ عتبه بوسی شاهنشاه
نمود و امیر حسنخان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و سایر خوانین خراسان
و بزرگان قبایل ترکمان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان تمرعلی و علی ایلی
و چهچه و مهنه و درون و نسا و ابیورد و آخال که یکهزار و پانصد سوار بودند در رکاب
شجاع السلطنه باردوی همایون ملحق شدند و پس از آنکه مشمول الطاف همایون
آمدند اعلیحضرت خاقان جملگی را بمضیف نظام الدوله فرستاد و او را بپذیرائی ایشان
فرمان داد و نظام الدوله برای ایشان بنفر مود تا سراپرده ها برپا کردند و پذیرائی و
اکرام شایان نمودند و این جماعت زیاده از یک اربعین در مضیف آن شخص کریم

النفس طویل الذیل مهمان بودند و با وفور و ارزانی غله در این صفحات هر شب سیصد
تومان بمصرف علیق الدواب ایشان میرسید شبی دو نفر از ترکمانان سواره از
منزل خود بیرون شده بمنزل رفقا میرفتند عبورشان از کنار خیام آشپزخانهٔ
نظام الدوله بود ناگاه در تاریکی بگودالی در افتادند که آب چلو و فاضل آب مطبخ
در آن جمع میشد بیچارهها هر چند تلاش و طفره زدند و مرکب راندند که بیرون آیند
بیشتر فرو رفته بیرون آمدن نتوانستند و از قوت و حرکت عاجز مانده هم در
آنجا هلاک شدند روز دیگر سواری برای امتحان اسب خود در آن گودال راند
و با اسب فرو رفت و از چاره بیچاره ماند نیزه که در دست داشت دراز کرده از کنار
غدیر بگرفتند و کشیدند نیم جانی بسلامت در برد .

عجب آنست که درین سفر میرزا شفیع صدر اعظم ملتزم رکاب همایون بود و با وجود
او ضیافت خواقین بنظام الدوله تفویض شد و او با اینکه مسبوق نبود و خبری
نداشت که تهیه و تدارکی دیده باشد از عهدهٔ این ضیافت برآمد .

این سال تمام سال است که رضاقلیخان حاکم خبوشان بمیرزا محمد شفیع صدر اعظم
توسل جست

در سنه هزار و دویست و سی و چهار موکب همایون خاقانیه نهضت فرمای چمن
سلطانیه گردید میرزا شفیع صدر اعظم در چمن سلطانیه مریض شد و در قزوین بجهت
معالجه توقف کرد از جانب همایون اطبای دولتی بمعالجت او مأمور شدند
و بشرحی که پیش ذکر رفت میرزا شفیع وفات یافت و نظام الدوله بعد از او بصدارت
عظمی منصوب گردید ماده تاریخ صدارت حاجی محمد حسینخان وزیر اعظم برآمد و با
وجود آنکه میرزا بزرگ پیشکار آذربایجان قایم مقام صدارت میرزا شفیع بود و در آن
عصر وزرای بزرگ بودند باقتضای تقدیر الهی و حسن نیت و نیکی فطرت و
خلوص حاجی محمد حسینخان بدین رتبه نائل و این درجه را حاوی گشت و عبدالله خان
امین الدوله پسرش بمشاغل پدر منصوب و باستیفای ممالک محروسه مشغول گردید
هم درین سال سلیمان افندی که از جانب سلطان محمود خان سلطان عثمانی
بسفارت ایران آمد باتفاق احمد جلیل فرستاده داود پاشای وزیر بغداد بدربار
پادشاهی آمده در منزل صدر اعظم اصفهانی ورود کردند و پس از چندی که مراسم
ضیافت بتقدیم رسید از طرف خاقان مغفور بخلاع خاصه و کمر خنجر مرصع مفتخر و سرافراز
گشته معاودت کردند .

در سنه ۱۲۳۱ حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی عبدالله خان امین الدوله را که مستوفی الممالک
بود برای انجام محاسبات ایالت گیلان روانه آن سامان کرد .

در سنه هزار و دویست و سی و هشت روز بیست و پنجم ذیقعدة الحرام میرزا بزرگ
قایم مقام وفات یافت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام پسر او را که وزیر نایب
السلطنه عباس میرزا بود قایم مقامی صدارت عظمی اعطا شد میرزا بزرگ قایم مقام
صدارت میرزا محمد شفیع صدر اعظم بود و پس از وفات او بصدارت ارتقا نکرد ولی
میرزا ابوالقاسم که قایم مقام صدارت حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی بود بدین
مقصود نایل و پس از وفات این صدر فلک قدر منصب صدارت حاصل کرد
چنانچه در شرح احوال او مذکور خواهد شد .

وفات مرحوم میرزا بزرگ در ذیقعده سنه هزار و دویست و سی و هشت اتفاق
افتاده و قایم مقامی مرحوم میرزا ابوالقاسم در شهر ربیع الاول هزار و دویست و
سی و هشت واقع شده سواد فرمان او در کتاب منتظم ناصری ثبت است هر که
خواهد رجوع نماید .

در سال هزار و دویست و سی و نه هجری حاجی محمد حسینخان صدر اعظم از اصفهان

بطهران نقل کرده آنجا مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم صفر بجوار رحمت الهی
رفت مرحوم سپهر صاحب ناسخ التواریخ وفات او را در ذیل وقایع سنه هزار و دویست
و سی و هشت ثبت کرده و در منتظم ناصری در سال سیصد و نه ضبط شده و این صحیحتر است
چه ضبط سنین منتظم از سایر تواریخ منظم تر است و ما قصد خودستائی و خودنمائی
نداریم ولی برهان حسی در دست است که بصدق این ادعا شهادت میدهد و آن
ماده تاریخی است که در قصیده عربی شاعر عرب در وفات مرحوم صدر انشا کرده
و برای امین الدوله عبدالله خان سروده و هشتصد تومان صله گرفته اگر مناسبت اقتضا
کرد اصل قصیده ثبت میشود والا همان مصراع که ماده تاریخ است نگاشته میشود و آن این است

الصدر فی الجنان حل مکرما

و چون این مصراع را بحساب بگیریم سنه هزار و دویست و سی و نه بر آید و مقصود ما حاصل شود
و نص اکبر التواریخ و بیان روضة الصفای ناصری هم مؤید قول ماست بالجمله حاجی محمد
حسینخان صدر اصفهانی چون از اصفهان بطهران نقل کرد قریب سی هزار تومان از
بقایای اصفهان جنس اصفهانیه آورده خواست تا تحویل کارگذاران دیوانی نماید
اعلیحضرت خاقانی قبول نفرموده فرمودند ما بجای مالیات نقد جنس اصفهان را نمی پذیریم

صدر اعظم مالیات را نقداً از خود پرداخته گفت حال که این اجناس را شاه نخواست
گداها را خبر کنید و بفرمود تا تمام آنها را در وسط سبزه میدان طهران بر روی هم ریختند
و هر کس هر چه خواست از قلمکار و پارچه های اصفهانی گرفت و طولی نکشید که تمام بذل شد
از آن پس بمرض مزمن یرقان مبتلا شده بهمان مرض در گذشت و جنازه او را بر حسب
فرمان از راه قم بعد از طواف مرقد مطهر حضرت معصومه علیها سلام با جمعیت زیاد و چادرهای
پوش و حفاظ و قرّاء و تلاوت قرآن و مهمات احترام و اعزاز بنجف اشرف حمل کردند
و در مدرسه معروفه بمدرسه صدر که از ابنیه خود آن مرحوم است و قرب دروازه نجف واقعست
مدفون نمودند و بنابر وصیت و موقوفه مخصوصی که معین داشته هر شب جمعه طلاب آن
مدرسه را ضیافت میکنند و روضه میخوانند و ده شب هم در عاشورا خرج میدهند و ذکر
مصیبت میکنند ،

پس از وفات آن مرحوم منصب او رسماً لا اسماً بعبدالله خان امین الدوله پسرش رجوع شد
بالجمله حاجی محمد حسینخان اصفهانی از بدو جهانگیری و کشورستانی شاه شهید آقا محمد شاه
مرحوم متقلد خدمات دیوانی گشته رفته رفته ترقیات کرد تا در عهد سلطنت خاقان
مغفور البسه الله حلل النور بمقامات عالیه ارتقا نموده بدرجات سامیه قدم گذارد و چنانچه

شرح آن گذشت تا بصدارت عظمی نایل و این رتبه را حاصل کرد فرزندش بشرف
مصاهرت سلطنت نایل گشت رتق و فتق عراق و فارس و قم و کاشان و یزد
خصوصاً و سایر ممالک محروسه عموماً در کف کفایت او بود و در کمال بسط ید و اقتدار
بود و چنانچه بعضی شاهزادگان بزرگ بدون استیذان وی اقدام بامری نمیتوانستند
و مداخله بکاری حق نداشتند با این رتبه شبها بلباس مبدل بدور محلات افتادی
و بعلما و فقرا و ارامل و ایتام بذل و احسان کردی و هر ساله جماعتی کثیر از سادات
و طلاب و ضعفا از او نقداً و جنساً مقرری داشتند و سائل و آمل از انعامش محروم
نمیشدند و در تربیت اطفال یتیم و طلاب و تشویق علما و ترویج فضلا نهایت
مبالغه و رعایت داشت صفت شرم حضور و حفظ الغیب و فتوت و مروت
از خصایص مخصوصه او بود از عطایای پانصد و هزار تومانی واقعاً اظهار خجلت و
انفعال میکرد نه رسماً که عادت اهل زمانه است در سفر و حضر اغلب صاحب منصبان
درباری از او وظیفه و مستمری داشتند از هزار تومان تا ده هزار تومان بذل کردی
و باکی نیاوردی و زیاده از صد هزار تومان بدفعات بنجف اشرف و عتبات
عالیات فرستاد و بمصارف اعمال خیریه و تعمیر آستانه مقدسه و مشاهد مشرفه

رسانید نثر کرم و شرح همم آن صدر فلک قدر بالاتر از آنست که فارس قلم
آنرا با شهای میدان اوراق رساند .

هر یک از صدور عظام را باتصاف اوصاف که مخصوص ایشان بوده از زشت
و زیبا میتوان لقبی نهاد و این شخص را بواسطه کثرت جود و کرم و علو همم و حسن شیم
بایستی خاتم الصدور و معین الوزرا گفت آثار خیریه و اعمال بریه وی در ایران
و عراق عرب بسیار است و آنچه امکان پذیرد بشرح خواهد رفت .

از جمله حصار دور شهر نجف اشرف است که اهالی آنرا از بسی خطرها نجات داده
و بدینواسطه حقی بزرگ بر عامه و خاصه اهل نجف و عابرین و زائرین ثابت کرده
در وقت شروع بآن آب دریا باین قسم نزدیک نبوده که بسهولت بمصرف
کل کاری برسد بجد و جهد بمخارج گزاف آب از دریا نزدیک آورده حصنی در
غایت استحکام و نهایت خوبی بگرد شهر کشید و با گچ و آجر بپایان برد و از اراضی
که ما بین حصار و محیط عمارات واقع بود موجب قرارداد که با دولت عثمانی
مقرر گشته با نمرحوم علاقه یافت و کنون هم آن اراضی و املاک در تصرف
نوادگان حاجی علی آقا و مرحوم حاجی امین آقا و حاجی اسد خان ولدان مرحوم

میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر مرحوم صدر اعظم است و فعلاً حاجی محمد علی آقا
و حاجی اسد خان و اولاد مرحوم حاجی امین آقا در نجف متوطن و مجاور بوده
و اراضی مزبوره بتصرف ایشان است مرحوم آقا محمد شاعر صفهانی متخلص بطلعت
این دو بیت را در ماده تاریخ حصن نجف سروده .

این قلعه که حکمش ز سما تا سمک است ⁘ برگرد نجف که سجده گاه ملک است
طلعت ببدیهه بهر تاریخش گفت ⁘ یک برج ز قلعه نجف نه فلک است ۱۲۲۶

و نیز بنای اصل و اساس روضه و صحن و قبه و بارگاه گردون کریاس حضرت
ابو الفضل العباس سلام الله علیه از بناهای آن مرحوم است و هشت درب بزرگ
عالی مفضض از سبیکه نقره خام در ابواب روضات مقدسه حضرت امیر المؤمنین
و سید الشهدا و حضرت عباس و حرم کاظمین علیهما السلام و روضه منوره حضرت
معصومه علیها سلام از موقوفات آنمرحوم است .

دیگر از آثار خیریه او رباطات و بقاع و پلها و آب انبارها و سقاخانه‌ها و مدارس و
تکیه‌هاست که در هر محل ساخته است و باسم آنمرحوم معروفست .

و نیز سه باب مدرسه در صفهان در پا قلعه و فتح آباد و در راسته بازار ساخته و سقاخانه

و مدرسه در نجف اشرف بنا کرده است .

در بلوک علیای جرقویه از بلوکات اصفهان دهات معتبره و محلی چند است که باوقاف صدر مشهور و تاکنون هم در نهایت آبادی و عمارت است که هر ساله محصول آن بقیمت عادله سه هزار تومان است و تولیت آن در سلسله جلیله سادات اصفهانی مدرس و متولی باغ صفوی که ساکن پاقلعه اند میباشد و تمام آن در روضات طاهرات نجف اشرف و کربلا و روضه حضرت عباس و کاظمین و عسکریین علیهم السلام بجهت قیمت آب زایر و مجاور و روشنائی و مواجب عملجات این امور مقرر است و برای تعزیه داری جناب سید الشهدا روحنا له الفدا و دیگر ائمه هدی و تلاوت کلام الله در مدارس و تکیه های اصفهان و استکتاب کتب فقهیه و اطعام فقرا و مساکین و تجهیز موتی و کلیچه و سوخت زمستان عجزه و پاپوش زوار پیاده نیز وجهی معین است و هر ساله باین مصارف میرسد و سیصد تومان مخصوص مقرری ارحام مقرر داشته و تاکنون این اوقاف هم بحسن نیت و خلوص عقیدت آن مرحوم در نهایت معموری و آبادانی است .

و پل خواجو را بشرحی که گذشت او مرمت کرده و بند مروان را در اصفهان او بسته است

و از آثاری که راجع بخدمت دولت و از او بیادگار است تخت طاوس تمام مرصع و صندلی مرصع و درخت جواهر و جوهر تاج ماه که در خزانه دولت ضبط است و ابنیه و عمارات سلطنتی در اصفهان از قبیل دو چهار باغ یکی در درون دروازه خواجو و دیگری در بیرون و بازارها و عمارت معروف بصدری در جنب چهلستون و عمارت و باغ سلیمانیه در کنار رودخانه کرج طهران و عمارات واقعه در سلطانیه و ابنیه و قلعه در فین کاشان از آثار صدر اصفهانی است که از طرف دولت بنا کرده است از برای عمارات فین کاشان که صدر مرحوم بنا نموده فتحعلیخان صبای ملک الشعرا اشعاری انشا نموده که در کتابه دور آنجا نوشته اند یکی از اشعار آن چامه در ینجا ثبت میشود :

درین خرم سرابستان نمود ایکاخ را بنیان
چنان کآمد خجل نعمان ز وضع کاخ نعمانی

برای تکیه که در پاقلعه ساخته میرزا ناطق شاعر قطعه و ماده تاریخی گفته چون ثبت آن از حوصله این کتاب خارج و بدون تکلف مورخ است بیک بیت از مطلع و یکی از مقطع آن اختصار میشود مطلع آن است   سپهر مرتبه حاجی حسینخان که بود مدام بر سر او سایه لوای حسین   و مقطع ماده تاریخ است   برای سال بنایش

خرد بناطق گفت بگو بنا شده این تکیه از برای حسین ۱۲۳۵ .

برای درب حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرحوم فتحعلی خان ملک الشعرا متخلص بصبا قطعه ساخته و صدر را مدح کرده تمام آن شانزده بیتاست و دو بیت بدستور سابق تشریح میرود در عهد شهنشاه جهان فتحعلیشاه شاهی که بدین در بگدائی بسر آمد القصه زرین رای صبا جست چو تاریخ بنوشت که این در شرف سیم و زر آمد .

و نیز میرزا وفای شاعر قصیدهٔ غرائی بجهت حصن نجف سروده تا همای قدرت سالار دین شهپر کشید قبهٔ افلاک را چون بیضه زیر پر کشید دو بیت از مقطع

لوحش الله بارهٔ کوئی که معمار قضا | صد سپهر آهنین بالای یکدیگر کشید
منشی کلک وفا زد بهر تاریخش رقم | سد جاویدی دگر اسکندر دیگر کشید

و نیز بجهت درب رواق امیرالمؤمنین علیه السلام میرزا عبدالباقی باقی تخلص دو ماده تاریخ سروده اول آراست دری چو صدر اسلام نواز از بهر رواق شاه دین با اعزاز باقی بدیهه بهر تاریخش گفت حقا در جنت نجف باشد باز دوم آراست دری چو صدر با عز و علا از بهر حریم حرم شیر خدا باقی بنوشته است در تاریخش حقا نجف شد در جنت پیدا و میرزا محمد سعید اردستانی متخلص بفدا که از

فحول شعرای عهد خاقان بوده است اوقاتیکه مرحوم صدر را با حصن قلعه نجف اشتغال داشت قصیدهٔ در مدح حضرت امیر مؤمنان علیه السلام انشا کرده که مطلعش اینست زرخ برداشت امشب ماه من آن زلف شب آسا تو اندر پرده شب باش ای مهر جهان آرا و این قصیده از هر جهت خاصه بحسن تخلص معروف شده و شهرتی گرفت و شعر حسن تخلص اینست سحر بلبل بشاخ گل بذکر حق همی نالد چه هنگام نماز شب علی در حجرهٔ زهرا مرحوم صدر اعظم این قصیده را بشنید و از او خواست که شعری چند بر آن ملحق ساخته ذکری از صدر و حصن نجف نماید مشارالیه هفت شعر بر آن بیفزود و اشارتی بنای قلعه نجف نمود مرحوم صدر چهار صد تومان صله داد مخفی نیست که ابنای عرب رسم داشته اند که صله ها میداده و اشعار مدیحه برای خود میخریده اند و در عجم نیز در صدر اسلام چنین قانونی بوده لکن در متاخرین سوای این شخص شنیده نشده که دارای این صفت باشد و قبل از انشا خریداری کند بلی درین عصر همایون نیز کسی هست که خریدار اشعار بوده و بغایت بزرگوار است و در موقع خود اسم سامی او یاد کرده میآید اما سایرین مصداق این منطوقه اند که

شاعر گفته شعر فما یندی لممتدح جبین ❖ وما تندی لممدوح بنان

بالجمله آثار خیریه و بناهائی که تعظیم شعائر الله است از مرحوم صدر اصفهانی بسیار دیده و شنیده
شده است در لوحه سنگ مزار آن مرحوم شعرائی نگاشته‌اند که احصاء آن از آثار خیریه او شعار
میکند سواد آنرا فاضل لبیب میرزا غلام حسینخان ادیب در اوقات توقف بعتبات
در کتاب خود که شرح حال نجف و بناهای آن و شعرای آن سامان است نگاشته و از روی
نقاری سنگ قبر آن مرحوم برداشته است عیناً ثبت میشود .

هو الحی الذی لایموت   بر صدرنشینان دانش و بینش پوشیده نخواهد بود که عمر زود
گذر را از صدمت قضا اجل معجّل ثبات و بقائی نیست و شاهد دنیای دون را با عالی
و ادانی سربازی و وفا نه گلزار دولتش بخار خواری نرزد و بغنچه صحبتش شمیم بهاری
شعر بباد دی و تاب بیرتش نرزد   نعیم خزان و نسیم بهاری   مراتب این معانی
شاهد حال جناب جنات مآب صدر اعظم حاجی محمد حسینخان اصفهانی است که طائر
روانش در مطار طائران طوبی لهم و حسن مآب در طیران باد مدت شصت و پنج
عام زندگانی کرده چهل عام از آغاز تا انجام ناظم مهام کل ایران زمین آمد همیشه سرور
امراء مخدوم وزراء خادم فقراء منظور ادبا ممدوح شعرا بود در مروت و سخاوت آزرم و
حیا نظیرش را داشته روزگار در هیچ عهد و مهد نپرورید و در احترام سادات عظام

و علمای کرام کمال اهتمام داشت و در افاضه خیرات و مبرات بحدی جد
گرفته که شبها با تغییر لباس از نقود و اجناس بدر خانه های بینوایان میبرد و در وصف
جودش همین بس که یکروز سی هزار تومان بشخصی عطا کرد و از ابنیه و آثار او قطع نظر از
عمارات سلطانی و قصور و ایاوین خسروانی و چهارباغهای منزهه که در بلاد و امصار
خاصه اصفهان از جنابش یادگار است مساجد و خانات و رباطات و عیون
و قنوات و منازل و سقایات سیما عمارات مشاهد مشرفات و بقاع متبرکات
و از خواص ابنیه اش قلعه مبارکه این ارض فیض قرین و تذهیب در مطهر رضوان
نشین که مزار و مطاف ملایک مقربین است و نصب باب روضه خلد مآب
ثالث ائمه هدی و خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیه السلام و بنای روضه و صحن
مطهر و گنبد منور و تذهیب در و رفع کریاس سپهر مماس شاهزاده بلند اساس
حضرت عباس علیه السلام و موقوفات چند در محال جرقویه من اعمال اصفهان
قرار داده که همه ساله وجه ارتفاعات عالیات اصفهان و دیگر ولایات و
روشنائی روضات مقدسات و اخراجات زائرین و اطعام مجاورین مشاهد
منورات واصل دارند و سقاة و رواة نیز در این ارض مقدس مقرر داشته که

از آنجمله صرف تعزیت داری حضرت
جناب سید الشهدا روحی فداه در عتبات

آب عذب وشیرین از بیرون باندرون قلعه مبارکه آورده بزوار ومجاورین ترویه
وتسقیه نمایند که انشاء الله تعالی رشحه از رشحات ثواب آنها برگشت زاد آخرتش رسد
فاعتبروا یا اولی الابصار با آنهمه دولت ومال وحشمت وجلال از خوب وزشت
آنچه داشت گذاشت وگذشت اکنون با فقدان آن ذخیره وعدم بضاعت با امید
شفاعت سروران آستان ملایک پاسبان که پناه گناهکاران وعذرخواه روسیاهانست
گذارده وبزبان حال گوید .

وفدت علی الکریم بغیر زاد	من الحسنات والقلب السلیم
وحمل الزاد اقبح کل شیء	اذا کان الوفود علی الکریم

وقد ارتحلت روحه من دار الغرور الی دار السرور وانتقلت نفسه
الی جوار ربه العفو الغفور یوم الثانی والعشرین شهر الصفر من شهور
التسعة والثلاثین بعد المائتین والالف [۱۲۳۹] (انتهی) .

حاجی محمد حسینخان صدر اعظم از کثرت کرم کارش بجائی رسید که اورا بداشتن اکسیر
نسبت دادند ودر حضرت خاقان مغفور انار ودرین باب سعایت کردند خاقان
مغفور پرسید شنیده ام علم اکسیر داری عرض کرد بلی فردا علم اکسیر را بحضور میآورم روز دیگر

خوانچه بحضور آورد که در آن بوضع هفت سین شب عید غله وحبوب چیده بودند
وعرضه داشت که علم اکسیر من درین خوانچه است این حبوب وغله را میکارم وعوض
هر دانه صد دانه برمیدارم .

اگرچه صدر اعظم صنعت کیمیا نداشت ولی سعایت معاندان هم بیجا نبود وی
گنجی یافته است که اکنون اولاد واحفاد او بروز میدهند وصریحا اظهار میکنند
وقتی که در اصفهان بر رودخانه که ببند مروان معروفست پل می بسته ومرمت
میکرده است غالبا خود بسرکشی میرفته عمله که زمین را بجهت پی ستون چشمه پل حفر
میکرده بسوراخی میرسد وآثار گنجی ظاهر میشود بحاجی محمد حسینخان خبر میدهند بفراست
ملتفت شده ببهانه عمله را بطرف دیگر اشتغال میدهد ودر موقع فرصت
گنجی از آن محل بیرون میآورد که مایه استغنای او میشود .

در واقع حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی ثالث جعفر ویحیی وحاتم ثانی بوده از اسخیا
واکابر قرن سیزدهم هجری بشمار میرود وآنچه را که در عالم جود وکرم از نوادر
شمرده اند در دوره زندگانی او دور وتسلسل داشته واز علو همت ووسعت نظر
وکرامت نفس وی را نام نیک ابدی بلکه حیات سرمدی حاصل گشته چون بنای

این کتاب بر حصار و نقل خلاصهٔ اخبار است تمام حکایات سخا و عامهٔ عطایای او
استقصا نمیشود و با یراد بعضی از آن اکتفا مینماید و از آن معلوم میشود که این صفت
در وجود او چگونه و مشت خروار نمونه است .

در آن وقت که کوکب اقبال صدر جهان بلکه صدر جهان اوج گرفته و متوقف
اصفهان بود دو برادر از سکنهٔ طهران دختر و پسری داشتند و بیکدیگر خطبه کردند
هنوز عروس بوثاق نیامده اسباب فراق پدید گشتی کرد پدر داماد در گذشت
و حال ایشان تباه گشت نه در کاسه چیزی و نه در کیسه پشیزی ماند والدین عروس
قطع رحم کردند و از وصلت خویشاوند فقیر امتناع نمودند جوان چون شیفتهٔ نامزد
خود بود شوریدگی آغاز کرد و طلیعهٔ سودا که مقدمهٔ جنون است ظاهر گردید حیرت زده
و آواره راه بسیار کوچه و بازار گشت کسی گفتش از این سرگردانی و پریشانی
چه حاصل فکری کن که بکار آید و دردت را دوا نماید گفت راه فرج بر عقل و تدبیر
من مسدود است اگر رای ترا آن راهی است هدایت کن و بکامم دلالت فرمای
آن خیرخواه او را باصفهان دلالت نمود و بصدر جهان که دست جودش قائم مقام
ابر بهاران بود هدایت کرد جوان را این نکته موافق مزاج آمده بی درنگی روی باصفهان

از گرد راه رسیده از سرای سخا
بپرسید نشانش دادند وارد
دار کرامت شده از تحفی سؤال
کرد گفتندش حاجی در حمام است
و خضاب کرده
ع

آورد و همه جا طی الارض کرده جوان را که گلخن نفس در تاب بود و بیتابانه وارد
حمام شد و در سر حمام ملازمان حضرت را گفت از راه دور آمده و نیازمند حضور شده‌ام
ملازمان واقعه را بعرض رسانده آن خدایگان احسان که تمنیات خاص و عام
در خلوت و جلوت حاضر و درگاه و بیگاه بروی گشاده تلقی داشت بفرمود جوان را
بگرمابه در آوردند و بر بالای سر او نشاندند و بطریق نجوی مطلب خود را در گوش صدر
بگفت آن قبلهٔ حجاج و کعبهٔ محتاج گفتش لمحه در سر حمام بپای تا جواب گفته آید و ملازمی را
خواسته چیزی در گوشش بگفت ملازم برفت و دیری نکشید که استری با اسباب
سواری و خورجین ترکی و دو بدرهٔ زر حاضر آورد آنگاه صدر جلیل القدر جوان
عاشق را طلب فرموده گفت یک بدره که عبارت از هزار اشرفی است سرمایهٔ
کسب تست و بدرهٔ دیگر که دویست عدد اشرفی مسکوک است مخصوص خرج
عروسی خواهد بود و چون راه عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است گفتم قاطری
رهوار و خورجین برای تو بر در حمام حاضر کنند تا انتظار مکاری نکشی بدره‌ها را در
خورجین بگذار و هم اکنون روانه طهران شو که این راحلات پنجروزه بطهران میرساند
شوارع و طرق هم امن است   در انتظار سائل بودند روز و شب   رحمت بر آن گرمابه‌ها و آن انتظارها

باید دانست که اشرفیهای عهد خاقان چه وزن داشته و چه مبلغ از پول سفید میارزید
آنچه معلوم است هر اشرفی بهیجده یا نوزده قران عالیه بقیمت میرفته پس هزار اشرفی
آنزمان تقریبا یکهزار و هشتصد یا نهصد تومان قران سفید میشده است .
دار حسن نیت وصفای عقیدت او گفته اند در عهد شاه شهید آقا محمد شاه که تحویلدار
جنس اصفهان بوده روزی در اصفهان اسب آن پادشاه سر و دست سکندری زد
میرآخور را طلب نموده مؤاخذه فرمود عرضه داشت جوها که از انبار برای علیق اصطبل
مبارک میدهند ریگ و خاک زیاد دارد و چون پاک کنند مقدار علیق اسبها کم
و زیاد میشود و این عیب بروز میکند اتفاقا مقارن پیاده شدن اعلیحضرت
پادشاهی چند بار جو که از انبار حمل باصطبل میکردند رسید میرآخور محض برائت خود و
اقامت دلیل عرضه داشت این بارها جو است و برای علیق اصطبل میبرند مقرر فرمایند
امنی جوها را برای العین ببینند و بعرض برسانند حکم فرمودند که باری را آوردند و در حضور
پادشاهی خالی کردند تا حقیقت امر مکشوف شود در یخچال بصدر که حاجی محمد حسین انباردار
مخاطب میشد خبر رسید که چه نشسته که اینک مورد سخط شهریاری خواهی شد معزی الیه
ملازم چالاکی بود که این تقلبات از بیباکی او ناشی میشد فوراً در انبار تاخته پاچهای

شلوار را که در آنزمان در غایت بلندی و فراخی بود پر از جو کرده در آنرا بپای
خود محکم میبست و سنگ و ترازو برداشته باتفاق حاجی محمد حسین بحضور آمد آقا
زبان گفتگو نداشت بذکر معذرت چو پیش آمد که بواسطه خرابی جو در هر بار چند من
علاوه میدهیم که بعد از پاک کردن کم نیاید اینک با ترازو تحویل میکنیم که امانت
انباردار معلوم شود این گفت و باری از جوها را خالی کرد و بر دستی در پاچه شلوار را
گشوده آنچه در انبار داشت مزید بار کرده و در حضور شاه جو را تحویل داد باری که سی
من بایستی برآید سی و شش من بوزن آمد و عرضه داشت که قبله عالم میدانند که
هر بار زیاده از شش من خرابی ندارد و توفیر آن ملاحظه شده شاه شهید از عقوبت
حاجی محمد حسین درگذشت و آن کریم با ذل بتدبیر ملازم با دل جانی بسلامت برد
و چون از حضور برگشت ملازم خود را گفت گمان نبری که چالاکی تو امروز مرا نجات
داد بلکه امروز جان خود را در صبحگاهان به پنج تومان بسلف خریده بودم پرسیدند
چه واقع شده گفت دو ساعت از آفتاب گذشته در میدان نقش جهان بر دکان
صرافی رسیدم سیدی رسید و در گوشم اظهار فاقه کرد پنج تومان که حاضر بود نیاز کرده
از عقوبت امروز خلاص شدم (اشعی) اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه

حاجی محمد حسینخان صدر بوسایط بسیار از بیرون و اندرون و بذل کرم و صرف درم
مخدّره کبری سلطان خانم ملقبه بعصمة الدوله دختر خاقان مغفور را برای ابراهیمخان ناظر
پسر خود خطبه نمود و تا آنگاه رسم نبود که نوبادگان خاندان سلطنت را جز با مرای
نامدار از ایل جلیل قاجار تزویج کنند و این اول دختری است که خاقان مغفور بخارج از
سلسله مرحمت فرمودند و بدین جهت امرای ایل قاجار شمشیرها از کمر باز کرده صریحاً
مخالفت آغاز نمودند و پیغام دادند که چنانچه اینکار وقوع یابد ما ترک جان نثاری
و خدمتگذاری خواهیم کرد و بامر خاقان مغفور مجالس تشکیل و انجمنها ترتیب شد تا
خوانین و امرا امضا کردند و ساکت گشتند و حاجی محمد حسینخان صدر که در عصر خویش
در رادی بر معن بن زائده زیادتی داشت و در جوادی دفتر حاتم طائی را طی کرده بود
دست کرم ببذل درم برگشاد و داد سخاوت داد و اساسی برای عروسی فراهم کرد
که نه قبل از آن و نه بعد از آن هیچیک از بنات سلطنت بآن تجمل و احترام شوهر نکرده
و احدی تشبه نتوانسته است بجای پنبه و کهنه شالهای کشمیری در مشاعل سوخت
و عوض شاهی بدرهای اشرفی شاباش کرد و جواهر نفیسه بجای اشرفی بر سر عروس
نثار نمود و بالجمله بذل و بخششی که صدر اعظم در ایام عروسی بکار برد چشم روزگار ندیده و گوش

لیل و نهار نشنیده قرص مه را گروه قوالان از فلک بهر دف خریدستند
از نسل ابراهیمخان ناظر حاجی محمد حسینخان ملقب بصدر الدوله بوجود آمد که اکنون در تبریز
بخدمات دولتی اشتغال دارد ولی این صدر بعکس آن صدر طبیعتی لئیم و فطرتی خسیس
دارد که دیگری را نشاید و در خور گفتن نباید با اینکه صاحب مکنت زیاد و دولت
خداداد است آنچه تواند ذخیره کند و مصداق حدیث (نوارث او حادث) شود
وقتی خاقان مغفور قطعه الماسی که بشکل مثلث باشد از صدر خواسته بود و صدر بعلت
نقص زیادی بتحصیل کرده بقیمت گرانی گرفته و نگاه میداشت تا در موقع تقدیم کند
طارمی چند مرتبه آن قطعه را بدزدید و بعد از چند روز بیاورد و مژدگانی گرافی بگرفت
و صدر بروی او نیاورده الماس میگرفت و مبلغی معتدبه باو میداد و عاقبت در
کمال ملایمت و ملاطفت باو گفت پس ازین حق مژدگانی نداری چه قیمت الماس را
مژدگانی گرفته .

در عهد آنمرحوم هنوز ساعت فرنگی وافر و قیمتی شاهوار داشت جز صدور و ارکان از
عهده قیمت آن بر نمیآمدند برای صدر ساعتی بغلی آوردند که در سر هر ساعت زنگ
میزد و آن در طاقچه اطاقی بود آخوندی بحاجتی آمده فرصتی بدست آورده از راه استیصال

آنرا برمیدارد و در گوشه عمامه پنهان میکند بیخبر از آنکه نواختن زنگ و باختن زنگ
با هم توام خواهد بود و صدای آن سارق را رسوا میکند صدر چون وارد اطاق میشود
بخیال دیدن ساعت میافتد و نمی‌یابد بتعریجی ملتفت میشود که آخوند ساعت را ربوده
و چند دقیقه هم بیش نمانده که سر ساعت برسد و آهنگ آواز کند با آخوند میگوید
اگر مطلبی است بگوئید که مجال نشستن ندارم آخوند پیش آمده تقریر مطلب میکند صدر
حسب الصلاح خود را کر قلم میدهد و میگوید بلندتر بگوئید که بشنوم بار با آواز بلند بیان
عرض خود میکند صدر والاقدر اعراض میکند و میگوید از دیشب تاکنون باد گوشم را
گرفته نمی‌شنوم شما حالا بروید و مطلب را بنویسید تا جواب بگویم درین اثنا صدای
زنگ ساعت در گوشه عمامه بلند میشود و صدر حالت خود را طوری وانمود میکند که گویا
ابدا ملتفت آن صدا نیست آخوند در غایت تحیر بیرون میآید و خجل میشود اما
مشعوف است که صدر صدا را نشنید از روی اطمینان مطلب را نوشته روز دیگر خدمت
صدر میآورد و مقصودش قرین انجاح میشود گویند مرحوم صدر تا چندی خود را کر مصنوعی
قلمداد میکرد و بظاهر بجا و اشغول بود که مبادا آخوند بد دل شود و بگمان افتد .
وقتی که حاجی محمد حسینخان صدر باصفهان رفته بود در کرکاب در کنار مزرعه که صیفی کشته

و خربزه عمل آورده بودند بالای سکی نشست میرزا هاشم خرم تخلص که ضابط آنجا
بوده اشعاری که ساخته بود بر او بخواند برای صله آنچه زر و سیم در جیب و بغل داشت
بوی بخشش کرد و عذر خواست و باین شعر تمثل کرد .

خجلت اهل سوالم بزمین برد فرو
بیزری کرد بمن آنچه بقارون زر کرد

با آنکه صدر مرحوم سواد و طبع شعری نداشت یکی از احفادش احتمالا میگفت که این
شعر را بدیهة خودش ساخته باشد و ما بعید میدانیم بهر حال و آب او بوده که در اینگونه
مواقع عذر خواهی میکرده و خجل میشده است تمام قصیده میرزا هاشم نزد ما موجود است
ولی یک دو بیت از آن بیشتر ایراد نمیشود .

پیک فیروز نگارا زری باصفهان رسید ❖ هدهد شهر سبا با نیک ز طهران آمده
سعد اکبر رو بعشرتخانه خود کرده باز ❖ مایل بیت الشرف خورشید رخشان آمده
داور جمشید فر خان زمان حاجی حسین ❖ آنکه یک ایوان قصرش این نه ایوان آمده
لعل جانبخشش دم عیسی بن مریم یافته ❖ دست زرپاشش کف موسی بن عمران آمده

و این دو سه شعر از قصیده دیگر میرزا هاشم باشد که بعد از رفتن حاجی محمد حسینخان بطهران

انشا کرده و فرستاده اصل آن قصیده هم نزد ما موجود است ولی یک دو بیت جامه را بدون ترتیب مینگاریم   این منم کز پا مرا دست جهان انداخته   از غم و درد آتشم در جسم و جان انداخته   تا بطهران ز صفهان تشریف بردی آسمان   خاک غم بر فرق اهل صفهان انداخته .

صدر اعظم مرحوم سوادی نداشته و جمعی را عقیده بر آنکه هیچ تحصیل نکرده خواندن و نوشتن هم نیاموخته است منشیان که حکمی در حضور او نگار میدادند در محضر جمع برایش میخواندند اظهار بی سوادی چنین صاحب مسندی در انظار عام و خاص خالی از رکاکت نبود وقتی منشی الممالک که در دستگاه صدارت مدیر رسائل بوده عرضه داشته بود که چنانچه بمن اطمینان حاصل است اظهار بی سوادی در حضور خلق قبیح است و دبیران دولتی اگر در تحریرات کم و بیش کنند مسئول منم آنچه نوشته میشود بدون تعطیل امضا فرمایند و در آخر شب که موقع فراغت است حاصل نوشتجات را بعرض میرسانم و الا این خدمت را از من خلع و بدیگری که طرف وثوق باشد رجوع فرمایند .

با این بی سوادی صدر مرحوم نوعی در نوشتجات و جواب عرایض ضبط و ربط داشت که منشیان قادر بر اشتباه کاری نبودند احکام صدر بهمین واسطه در ممالک محروسه

خیلی عظم و شان داشته و احدی مجال تخلف نمیکرده است و باعتقاد ما صدر مرحوم سواد قرآن و ادعیه و کتب فارسیه داشته خط بدی هم مینوشته با املای غلط و دلیل ما قصه ایست که مرحوم عبدالحسینخان فاضل ادیب و حکیم طبیب پسر آن مرحوم حکایت میکرد میگفت من بعضی مطالب را مسوده میکردم و خدمت پدر میگذاردم که در جواب عرایض محرمانه مردم بخط خود مینگاشت و با وجود آنکه من مسوده صحیح میدادم بارها پاره عبارات را غلط مینوشت وقتی دیدم لفظ تفحص را با سین نگاشته اند عرض کردم با وجود مسوده این عبارت را غلط نوشته اید و حال آنکه مکرر املای همین لفظ را عرض کرده ام فرمودند هر چه تو بدانی بقدر من نخواهی دانست من پنجاه سال است با مردم بهمین خط مغلوط و عبارات نامربوط معاشرت کرده تا از من خط دیده اند غلط و بی املا دیده اند امروز در جواب این کاغذ محرمانه اگر تفحص را با صاد بنویسم طرف مقابل فوراً ملتفت میشود که واسطه در میان است و تأملی بر آن و توقفی یافته مضطرب میشود و دیگر جرأت نمیکند که چیزی بنویسد و بسا میشود که عمل او بتاخیر افتد و نظم عمل من بدانجهت فاسد میگردد اگر چه این شخص جلیل و صدر اجل بعرفان حاجی میرزا آقاسی نبوده و خط و انشای قائم مقام نداشته ولی فطرت ستوده و طبیعت محموده او از هوش و ذکاوت و نکته دانی و

و کفایت و صداقت و درستکاری و امانت و دیانت و مردم داری سرشته
و خبط و خطا ندشته است و تا آخر عمر مانند بعضی صدور گرفتار مخاطرات و دچار بلیات
نشده است صدر مرحوم را با آنکه فضلی نبود و تتبعی در کتاب نداشته گاهی در محاورات
و غیرها لطایف ظرایف بکار برده و نکات بدیعه بسیار گذارده وقتی شاهزاده
علی شاه ظل السلطان یا شجاع السلطنه که هر دو داعیه ولایت عهد داشته اند و بخیال
خود او را در وقتی شاه می پنداشته اند بصدر می نویسند ۳ اشرفی هر چه موجود بود فرستادم
اما شاهی را حالا بعد بهتر ازین جواب دیگر تصور نماید که بشوخی نگاشته نکته در لفظ
شاهی است که اسم پول مخصوصی است و کنایه هم از سلطنت است و نکته دیگر در
عبارت حالا بعد بعد باید ملاحظه کرد که در جواب گدایان گفته میشود و این لطیفه از شخص
صدر بعید نیست چه وی اصفهانی است و جوابهای مردم اصفهان از خواص و عوام
در مواقع مقتضیه مشهور است و البته صدر از آن قبیل لطایف و ظرایف مکرر داشته
و از میان رفته است در کفایت و بصیرت آن صدر کافی نیز حکایات بدیعه و
نوادر لطیفه در السنه و افواه مشهور است از جمله آنکه وقتی تاجری از آذربایجان باصفهان
آمد که کرباس خریداری کند در تیمچه نساجی منزل کرد نقدی که داشت ششهزار با جا طلی

۳ هر فرد عیدیست وجهی که شاهی در اشرفی
لازم است قدری شاهی در اشرفی
نقره تهیه ... کرد زیرکی
... صدر یک کیسه اشرفی
برای او نفرستاده در جواب نوشته

روسی بود نساجان با وی خوب کنار نیامدند از آن جماعت رنجیده خاطر روانه
شیراز شد که از امتعه آنجا ابتیاع نماید طراری از کالاداران که از قرای حوالی اصفهان
که در سرعت سیر گوی سبقت از برق و باد میربود و هنگامیکه پیله ور ترک خورجین
ترکی می بست و با خود بنساجان اشتلم میکرد براو گذر کرد در رسید این شخص
کیست و علت آشفتگی او چیست گفتند سوداگری است از آذربایجان برای
خرید باصفهان آمده و از نساجان منزجر شده بشیراز خواهد رفت وجوه نقدی
که دارد در این خورجین است طرار دید لقمه چربی است قصد یغمای آن بخیله
گذاشته تاجر روانه شیراز شده طرار بکالاداران رفت حاجی ابراهیم ضابط
کالاداران شخص شاخص و صاحب سفره بود و هر روز و هر شب خوان نعمت
گسترده داشت طرار شب را بمهمان سرای حاجی رفت عادتاً دو ساعت
از شب رفته شام خوردند بعد از غذا طرار برای اینکه خوب خاطرنشان حاجی ابراهیم
کند و خود را بخاطر او بسپارد نزد وی رفته گفت ارباب امروز مرا پولی بدست
نیامد و شامی برای اهل و عیال تهیه نکردم خود از نعمت شما متلذذ شدم عیالم
گرسنه است اگر اجازه باشد قابی ازین پلاوهای حاضر برای آنها ببرم حاجی گفت

البته بر طرار غائب بلا و بر داشته رفت و در خانه گذر ده راه مهیار که اول منزل
شیراز است پیش گرفت از کالادان تا مهیار ده فرسخ راه است طرار وقتی رسید
که مکاریان تازه بیدار شده و در کار حرکت بودند و پیله‌ور را دید که هنوز بیدار
نشده و خورجین پول در زیر سر او است جوالدوزی بپای او زد سرسیمه از خواب
جست همینکه سر پیله‌ور از روی خورجین جدا شد طرار بچالاکی خورجین را ربوده بر
دوش کشید و بتاخت از در کاروانسرا بیرون جست بیچاره پیله‌ور فریاد برآورد
و نعره کشید و از عقب او دوید چندتن از کاروانیان نیز بر یابوهای دونده
سوار و از عقب او تاختند طرار دید سواران حالا است که وی را در می‌یابند در یک
سرازیری راه را کج کرده در پناه سنگی خزید سواران و پیادگان از او گذشتند
و راهی بیهوده پیمودند طرار با دل آسوده خود را بکوه حوالی مهیار کشید خورجین را
در مغارهٔ پنهان کرده و چنان بکالادان آمد که تازه فجر طلوع کرده بود و حاجی
ابراهیم را رسم بوده که همه روزه صبح بحمام میرفته مشار الیه حمامهای ده را سرزده
تا بهمان حمام رسید که حاجی آنجا بود در خزانه حمام او را ملاقات و بر او سلام کرد
و خود را خوب باو نشان داد و بیرون آمد و بر بام بقعهٔ منار جنبان رفته خوابید

وقت عصر که تازه بیدار شده بود در پائین بقعه شنید که از او سخن میگویند لب
بام آمد تا ماجرا را معلوم کند دید حاجی ابراهیم با جمعی نشسته و دو سوار هم از جانب
صدر آمده طرار را از او میخواهند ارباب جهت پرسید گفتند دیشب در مهیار دزدی
شده بدانجهت صدر او را طلب کرده است حاجی ابراهیم گفت او دیشب منزل
من میهمان بود و وقت طلوع صبح هم در حمام او را دیدم در ظرف چند ساعت
چگونه بمهیار رفته و برگشته و بیست فرسخ راه طی کرده مامورین گفتند تکلیف ما بردن
اوست نه استنطاق در اینحال یکی گفت فلان در این بام خوابیده طرار که این
بشنید از بام فرود آمد و دامن حاجی ابراهیم را گرفت و گفت مگر نه من دیشب
در سفرهٔ شما شام خوردم گفت چرا گفت مگر اذان صبح مرا در حمام ندیدید فرمود
چرا گفت بر شما واجب است بشهر بیائید و ادای شهادت نمائید و مرا از این تهمت
نجات دهید لهذا اسبی برای ارباب آوردند و سوار شده با طرار و ماموری
بشهر آمدند و در محضر صدر حاضر شدند از یکطرف تاجر که حضور داشت جثه کوچک طرار را
دید گفت خورجین من از این شخص بزرگتر است چگونه او میتواند ببرد این مغلطه است
مال من از میان رفته و تعرض کنان از مجلس بیرون رفت از طرف دیگر حاجی

براهیم بر بیگناهی طرار شهادت داد مرد بصیر یعنی صدر خبیر گوش بآن حرف نداده
چوب و فلک خواست پای طرار را بسته و تا میخورد زدند بعد او را امر بحبس فرمود
هر دو سه روز یکبار عمل چوب اعاده میشد و طرار جز ابا و انکار چیزی نمیگفت روزی
باز او را بدوش گرفته میآوردند که سیاست کنند صدر بفرمود تا او را نزدیک آوردند
ریش خود را بدست گرفته گفت بگو باین موها قسم از این خورجین خبر ندارم طرار
گفت بهفتاد قرآن قسم میخورم و باین مو قسم نمیخورم صدر فرمود اگر راست بگوئی
دویست تومان از کیسه خود بتو انعام میدهم و تا عمر داری از تو نگاهداری میکنم
با جیره و مواجبی که مرفه العیش باشی طرار اقرار نموده محل زرها را نشان داد دو نفر
سوار فرستادند و فردا عصر خورجین را حاضر کردند صدر کریم دویست تومان
بطرار انعام داد و صاحب مال را بخواند و خورجین را با قفل خودش بدو داد پیله ور
چندانکه خواهش کرد که انعام طرار را از نقود خورجین بدهد صدر قبول نکرد و بخوبی
و خوشی او را روانه داشت .

پس مرحوم صدر بوعده که فرموده بود طرار را در رفاه میداشت و پس از چندی نادانی
ویرا برآن داشت که از درب خانه کرم هست محروم گشت و چون این دفعه هم

خالی از لطفی نیست بشرح میرود و آن این است

چون داستان طرار و سرعت سیر و تحمل آنهمه زجر و نیاوردن اقرار او در میان
خاص و عام مشهور شد اهل حرم مرحوم صدر طالب شدند که او را برای العین ببینند
صدر روزی او را اندرون خواست اهالی حرم چون او را حقیر و کوچک جثه دیدند
کلماتیکه دلالت بر تحقیر نماید گفته شد و بر طرار گران آمده خواست ضرب شستی بنماید
قطعه نی بدست آورده از مورچه های درشت که در اصفهان بمورچه سواری معروفست
مملو ساخت و دو سر نی را محکم داشت و شب خود را باندرون صدر انداخت
فصل تابستان بود خادمه در کنار بام خفته بود نزدیک وی رفته باد وی در نی
دمید و مورچه ها را در میان شلوار خادمه متفرق کرد و خود در گوشه مختفی شد
موران بجنبش آمده اعضای مشار الیها را گزیدن گرفتند خادمه بیدار شده چندانکه طفره
زد که خود را خلاص کند ممکن نشد عاقبت شلوار خود را از پای بیرون کرده در کناری
گذارد و براحت بخواب رفت طرار شلوار را برداشته در گوشه از خیابان زیر درخت
گل پنهان کرد و برفت صبح که خادمه بیدار شد شلوار خود را نیافت قضیه بعرض صدر
رسید فرمود گویا دیروز کسی طرار را رنجانیده و او را اهانتی کرده است ماوقع بیان

کردند فرمود شلوار را او برده در خلوت احضارش کرده گفت شلوار خادم را چه
کردی گفت زیر درخت گل پنهان کرده ام ولی چون این مسئله راجع بعرض و ناموس
بود و غیرت مانع از اغماض آمد اخراج کرد و برای اینکه پای رفتارش کند گردد و مقصدی
دزدی نشود بفرمود پی های او را بریدند عجب تر آنکه بعد از آن با پی بریده پیشه قاصدی
پیش گرفته و در اقرب وقت از اصفهان ببغداد و تبریز میرفت و جواب میاورد
مرحوم صدر فضلی نداشت و اشعار نیک و بد و هجا و مدح تمیز نمیداد ولی اهل کرام
صله و جوائز از هر کس بهتر فهم اشعار میکرد و از صمیم قلب خریدار بود روزی علیحضرت
خاقان مغفور مرحوم ملک الشعرا متخلص بصبا را بفرمود تا هجوی ملیح و مرموز برای صدر
بساخت و در حضور برا او بخواند صدر اجل بهمان لهجه اصفهانی گفت من که شعر نفهمیدم ولی
معلوم است که خوب گفته و مبلغی گزاف بجایزه بوی بخشید حاضران بخندیدند گفتند کریما
جناب صبا آنچه خواند هجو بود نه مدح که مستوجب صله و انعام باشد آن صاحب
کافی و عمید اجل بدون آنکه تغییری در حالتش راه یابد جواب داد اینکه بیار شد
صله هجای ملک الشعرا است جایزه مدایح وی خیلی زیاده بر اینست .
اشعاری که ملک الشعرا در حضور خاقانی برا و خوانده مشهور است و تماما مضبوط طی رسالات

ادب مقتضی ثبت تمام اشعار و ذکر آن نیست لکن محض نمونه دو بیت از آن ثبت میشود
ای طایر عیش آفرینش چون طایر عیسوی به بینش جنبید چو مطلع نجابت تعبیر کنند
زر نابت   این هجو که در حق ایشان موجب این احسان شود بهتر از مدیحه ایست که
برای دیگران گویند و مورد اعتنا نباشد .
از قرار تتبع و استقرائی که بعمل آمده قریب این ازمنه احدی چون مرحوم صدر ممدوح
شعرا نبوده و بزبان عربی و پهلوی قصیده و مثنوی ستوده اند و در صفات حمیده
و اخلاق پسندیده اش ابیات سروده اند سده اش محط رحال عرب و عجم و مهبط رجال
اهل ادب بوده .   له حاجب عن کل امر یشینه   ولیس له عن طالب العرف حاجب
کتابی هم تذکره مانند موسوم بمدایح حسنی در حیات ایشان نوشته شده و شعرا که
مادح صدر بوده اند بترتیب حروف تهجی ذکر کرده حالات و اشعار ایشانرا
نگاشته قریب بده هزار بیت است و فعلا آن کتاب در اصفهان در کتابخانه جامع
کمالات حیدر علیخان فرزند مرحوم صدر ضبط است و دست رس بآن نیست که
تماما ثبت شود لکن بقدر مقدور از بعضی قصاید و مدایح یک دو بیت نوشته میشود که هم
احیاء نام آن شعرا شده و هم مورخین بعد و تذکره نویسان آتیه را از این کتاب کسب

فایده و اطلاعی باشد یکی از فضلای عراق عرب را در مدح صدر قصیده‌ایست
غرا و اشعاری شیوا که چند بیت از آن نگاشته میشود .

یا ایها الحسن الاخلاق و الشیم ⁂ و یا قرین الندی و الجود و الکرم
و من سمی رتبة بین الانام علی ⁂ کل الانام بفضل غیر منکتم
لهید لنا مام المجد جاذبة ⁂ یقول اقدم فانی خیر ملتزم
اقسمت انک ماوی کل مکرمة ⁂ و انک الباذل للفضال ذو الکرم

و این شعر از قصیده میرزا وافی است که در مدح صدر کافی سروده .

نام و نشان ز عدل و مروت نمانده بود ⁂ این هر دو گشت بار دگر از تو برقرار

و شیخ عبدالعالی در مدح وی گفته

آن فلک قدری که اندر مسند عز و جلال ⁂ حاجب درگاه جاهش راه بر خاقان گرفت

شاعر دیگر سروده است

توسن سرکش سپهر بلند رایض دولت ترا رام است خادمان رفیع قدر ترا تخت افلاک
تخت اقدام است در وقتی که مرحوم صدر بدور شهر نجف اشرف حصار میکشید میرزا
عبدالباقی متخلص بباقی قصیده سروده که این چند بیت از آن نمونه است .

کدام آیهٔ رحمت بخلق شد نازل ⁂ که یکرقم ز کمالش هزار دفتر شد
که دور کشور ایمان کشید حصن حصین ⁂ که کلب درگه ابن عم پیمبر شد
که بانی روضات مطهرات آمد ⁂ که خادم حرم اهل بیت اطهر شد
که نامور ز حسین علی عالی گشت ⁂ که خواجه همه ملک و غلام حیدر شد
که ساخت قلعه گردون شکوه ارض نجف ⁂ کرا خدا بچنین افتخار رهبر شد

افصح الشعرا میرزا کوچک وصال در مدح وی قصیده سروده که نهایت ملاحت و
حلاوت را دارد و از زبان بحر و کان آن ممدوح اهل جهان شکوه میکند و زیاده
از هفتاد بیت است که چند بیت بدون ترتیب ثبت میشود .

این نهال از چه ریاض است که جودش ثمر است ⁂ این چه شاخ است که بخشش زر و بارش گهر است
این چه طبع است که گوهر بر جودش خزف است ⁂ وین چه ذات است که لولو بر طبعش مدر است
این چه کان زر و سیم است که در وقت نوال ⁂ جود یکروزهٔ او هر چه بکان سیم و زر است
چه سحابی است همایون که ز رشحش باریدن ⁂ دایم از رشحهٔ آن مزرع آمال تر است
کیست اینجا که گفتی و ازین جمله فزون ⁂ خان والانسب والی عالی گهر است
ناصر الملة والملک امین الدوله ⁂ کش دو صد بنده چو گردون ز غلامان در است

الغفه

صاحب العزة والمجد معین الدوله ∴ آنکه عفو و سخطش واسطهٔ خیر و شر است
ایخداوند فلک رتبه که از حسرت تو ∴ خصم را روز و شبان خون جگر ماحضر است
قامت قدر ترا اطلس گردون جامه ∴ نه که بر جامهٔ او اطلس چرخ آستر است
وصف انصاف تو بر خلق جهان میگفتم ∴ بحر و کان شکوه نمودند که بیدادگر است
آن یکی گفت که سود دم همه از وی بزیان ∴ وان دگر گفت که نفعم همه از وی ضرر است
این چه عدل است و چه انصاف که بر دار از ما ∴ هر چه ما را که فروغ دل و نور بصر است

دیگر از مدایح صدر نتیجه خیال مداح دیگر است

گرم بمنصب تو رسد خصم تیره روز ∴ شمشیر رستمی بکف زال سوزن است
بهر نظام ملک خدا راست چون توئی ∴ جاوید مان که مادر گیتی سترون است

میرزا محمد نجومی قصیده در مدح او گفته و سبب او را توصیف کرده است

سپهر مرتبه حاجی حسینخان که بعهدش ∴ تمام خطهٔ ایران گرفته زینت و زیور
خدایگانی کاندر زمان معدلت او ∴ عقاب دانه رساند همی بصعوهٔ بی پر
بعهد مرحمتش هر ضعیف گشته توانا ∴ ز دست مکرمتش هر فقیر گشته توانگر
عجب که با همه دانش که هست حضرت او را ∴ کفش نداند هنگام جود سنگ ز گوهر

و نیز میرزا محمد نجومی قطعه در مدح او گفته چند بیت از آن اینست

ای بلند اختری که خاک درت ∴ سرمهٔ چشم اختران باشد
بر در آسمان مثالی را ∴ که نه توقیع تو بر آن باشد
تا تو گشتی امین دولت شاه ∴ دولت شاه در امان باشد
نه همین ملک شاه بلکه جهان ∴ با وجود تو گلستان باشد
صفهان از تو شد چنان آباد ∴ که کنون غیرت جنان باشد
در کسی جای در جنان گیرد ∴ باز خواهد در صفهان باشد
کس ندیدم بعهد دولت تو ∴ که ز گردون نه شادمان باشد
جز نجومی که چرخ کج رفتار ∴ شب و روزش بقصد جان باشد
یا بفرما که اندکی با وی ∴ اندکی چرخ مهربان باشد
یا چنان کن که او هم از لطفت ∴ ایمن از جور آسمان باشد

و سید نیاز را در مدح صدر قصیده ایست و برای مزرعهٔ خود تخفیف خواسته است

عرض کن مطلب خود را بامین الدوله ∴ آنکه سایند بزرگان بدرش روی نیاز
خان جمجاه فریدون فر فرخنده سیر ∴ آنکه گردد آخذ ایش ز خوانین ممتاز

آنکه بر قصر جلالش نزد هرگز پی ⁘ سالها گر بکند طایر فکرت پرواز

داورا آنکه بود مزرع امید همه ⁘ سبز از ابر عطای تو چه دری چه حجاز

با همه فقر تقیها به مرا مزرعه ایست ⁘ که آب او نیست بمقدار وضو بهر نماز

گر نه باران عطای تو بکشتم بارد ⁘ خشک سالی فکند از دل من سوز و گداز

ایضا از نتیجه بیان است که در اوقات نظام الدوله بودن مرحوم صدر انشا کرده

ای سمند باد پا عزم تکاپو چون کنی ⁘ خاک نعلت سرمه سا در دیده گردون کنی

ملتوانی شرق و غرب آری بزیر پا اگر ⁘ بارکاب فخر دوران زین خود مقرون کنی

داور دوران نظام دولت شاهجهان ⁘ آنکه زیبد معن را از جود او مطعون کنی

وله ایضاً

ای امین دولت ظل اللهی ای آنکه هست ⁘ خاک درگاه تو کحل دیده اهل جهان

بی وجودت اصفهان همچون تن عاری ز سر ⁘ مردمش دوار زرت چون قالب خالی ز جان

از قصیده میرزا وفای شاعر است که در مدح صدر مرحوم انشا کرده است

مهر برج دانش و دولت امین الدوله آنکه ⁘ ربع مسکون را چو مه در حلقه زر میکشد

از مجره آسمان بر گردنش بند و طناب ⁘ خصم او گر بالمثل بر آسمان سر میکشد

میرزا صادق هما تخلص اوقاتیکه صدر گنبد حضرت عباس علیه السلام را طلا کرده
در مدح وی گفته و ماده تاریخ آن قبه مطهر است .

خان سلیمان مرتبت حاجی حسین آنکو بود ⁘ بر فیض جودش طعنه زن بر باغ رضوان صفهان

توفیق آمد بر سرش لطف خدا شد یاورش ⁘ از بهر عباس علی در دولت شاه زمان

افراشت از رای رزین این بارگاه مرتفع ⁘ کآمد بجنبت سطح آن چون خاکره این آسمان

تا زرفشان خشت زرش طالع شد از بام و درش ⁘ بیچاره گردون شرمسار آمد ز خشت زرفشان

کلک هما بر صفحه زد از بهر تاریخش رقم ⁘ این گنبد آمد زرنگار از حکمران اصفهان

ایضا در اوقات بنای روضه حضرت عباس علیه السلام و دری که بر آن حرم محترم
نصب کرد آقا بزرگ دانش مدیحه ساخته که این اشعار از آن است .

فخر محتاج جهان خان فلک رتبه حسین ⁘ آنکه رفتار سپهرش همه خاطر خواه است

والی شهر صفاهان که بعهد خوشش او ⁘ بخموشی میکند راند همه گر بدخواه است

روضه ساخت چو فردوس و دری چون در خلد ⁘ که فلک خادم آن درگه و در بنگاه است

این چند بیت از جمله قصیده میرزا معصوم خاوری است که در مدح او گفته است

درة التاج ملک و فخر ملوک ⁘ قرة العین دهر و کهف کمال

حکمران قضا باستحقاق ٭ قهرمان قدر باستقلال

از ریش تا بفارس در فرمان ٭ بفرامین آفتاب مثال

از جمله قصیدهٔ آقا محمد ابراهیم رهی است که در مدح او و توصیف بینش ساخته است

خوان احسان ترا و خرمن جود ترا ٭ صد چو یحیی ریزه خوار و صد چو حاتم خوشه چین

و این شعر از مدیحهٔ آقا بابای مشهور بعارض است

با شکوه و کرمش هست بعینه بم و نم ٭ شوکت سنجری و مکرمت قاآنی

این دو شعر از طرب نائینی است

گشودی تا ز هم دفتر گرفتی تا قلم در کف ٭ دبیر چرخ از خجلت قلم بشکست بر دفتر

نه آسان است لاف همسری با چون توئی کردن ٭ نشاید از سلیمانی سخن گفتن با انگشتر

وله ایضاً

سپهر مرتبه حاجی حسینخان که بود ٭ به پیش سنگ جلالش دو کون یک مثقال

توئی که صدر نشینان عالم ملکوت ٭ ستاده اند بایوان تو بصف نعال

وله ایضاً

هر که در دهر کامران باشد ز التفات خدایگان باشد خان دوران امین دولت شاه

که درش مأمن جهان باشد وفدائی کاشانی در مدح او سروده

مژده باد مردم شیراز را کز اصفهان ٭ سوی ایشان از جانب شه فخر دوران آمده

از چه دانی جسته بر مریخ رفعت مشتری ٭ زانکه بر منبر ترا هر دم ثنا خوان آمده

کلک در دست تو از بهر نظام مملکت ٭ چون نگین گوئی در انگشت سلیمان آمده

این دو شعر از اشعار میرزا فطرت شاعر است

خاک با حزم تو شاید کجا لاف از درنگ ٭ باد با عزم تو زیبد کجا لاف از شتاب

بر درت رو کرد هر کس در جهان شد کامران ٭ ور برت ره جست هر کس در زمان شد کامیاب

مهدی بیک شقاقی را در مدح او قصیدهٔ غرائی است و از آنجا که اشعار او کمتر در
دستهاست و از هر جهت شعرهای امتیاز را دارد غالب قصیده را نگارش میدهیم
دیشب ز قضا فضای عالم شد لشکر زنگ را مخیم دیو سیهی شد آشکارا از دست
ربود خاتم جم بر گنج پر از لآلی چرخ ز حلقهٔ مجره همچو ارقم افراشته شد
ز ظلمت شب هر شب علم سیاه پرچم تا که ز کمین کشید خورشید تیغ از پی
فتح ملک عالم بگرفت ممالک جهان را چون نام خدایگان اعظم
خان دوران حسین کآمد سالار جهان امیر اعظم ای آنکه زبان صد چو سحبان

در وصف فصاحت تو ابکم   تا دم زدی از کلام جانبخش کس از دم
عیسوی نزد دم   از رشک کف گهرفشانت   در خاک سیه نشسته حاتم
در پیش نم یم عطایت   یم هست چنانکه نزد یم نم   در حسرت بزم جانفزایت
پرخون شده چشم ساغر جم   از معدلت تو گرگ از میش   چون میش ز گرگ
میکند رم   خرم ز تو مادر زمانه   زانگونه که از مسیح مریم   سلطان جلال و
حشمت را   ملک و سپه آدم است و عالم   زلف و رخ شاهدان اقبال
بر رایت شخص تو است پرچم   دینار مه و درست خورشید   از مخزن بخشش تو درهم
بزرت چو نگاه ترک چشمان   صفها زده روز رزم برهم   تا بوسه نهد بر آستانت
زانو زده پشت آسمان خم   در پیشگه عطا و عدلت   ای عدل و سخا تو را مسلم
ظلم است بعدل عدل کسری   بخل است بجود جود حاتم   تا تن بود از روان توانا
تا دل بود از نشاط خرم   بادا تن دشمنانت بیجان   بادا دل دوستانت بیغم
شیخ رحیم مایل تخلص را در مدح او اشعار و قصایدیست که چند بیت از آن ثبت میشود

ماه رویت ز نیکوئی آن است ⁘ که در آن آفتاب حیران است
ذکر مرغان باغ دانی چیست ⁘ روز و شب مدح خان خانان است

درست
بولی اکوینه

خان خانان امین دولت شاه ⁘ آنکه چرخش کمینه دربان است
آنکه انگشتری اگر بخشد ⁘ بگدا خاتم سلیمان است
تا تو رفتی ز دیده پنداری ⁘ اصفهانم بدیده زندان است
جنت و دوزخی که میگویند ⁘ روز وصل است و شام هجران است

خلاصه مزایا و خصایص آن صدر والاقدر بالاتر از آن است که در این اوراق
گنجد   ولادتش در سنه هزار و صد و هفتاد و چهار بوده و وفاتش در سنه
هزار و دویست و سی و نه اتفاق افتاده   و ماده تاریخ عربی او سالکا ذکر شد
در مدت صدارت نیک سلوک داشت   و عام و خاص از او خشنود و شاکر
بودند   پس از او صدارت مستقله بمرحوم سید الوزرا ابو المکارم میرزا ابو القاسم
قایم مقام تعلق یافت   و طلوع نیر اقبالش در عهد سلطنت شاهنشاه مبرور محمد
شاه غازی طاب ثراه بود   و بعد از فوت مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر
تا طلوع صدارت مرحوم قایم مقام ایام فترت صدور بود و در آن بین اشخاصی
بعمل صدارت پرداختند و زمام مهام دولتی بدست گرفتند ولی چون کارشان
نضجی و بازارشان رونقی نداشت رسماً صدارتشان باعلان دولتی مسجل نشد

و در واقع امر صدارت بعنوان ملوک الطوایف میگذشت و هر رشته را یکی متقلد
بود تا در زمان جلوس شاهنشاه مبرور که صدارت عظمی بشخصیت مرحوم قائم مقام
بی شراکت احدی مفوض گشت .

بالجمله بعد از وفات مرحوم صدر عبدالله خان امین الدوله فرزند آنمرحوم برتق و
فتق امور صدارت پرداخت و در حضور خاقان خلد مکان وضعی تقرب و مکانت
یافت که وزرا و امرای بزرگ را بمحضر سعایتی از حیثیت بینداخت و از شغل
و عمل خلع میکرد ولی بعد از چندی کناره گرفت و از دخالت امور باز ماند اللهیار
خان آصف الدوله وزارت اعظم داشت و اقتدار مالا کلام یافت ولی بجهة
مسامحه که از او در مقاتله روسیه بروز کرد خاطر خطیر شهریاری متنفر گشته مجدداً
عبدالله خان امین الدوله بوزارت اعظم منصوب گردید و وی بسبب حسن سلوک
و رفتار ملایم داشت بابه اقتدی عدی فی الکرم ومن یشابه ابه
فما ظلم و در اینکار باقی بود و در مهام دولتی مشی میکرد تا خاقان مغفور رخت
بجهان برد امین الدوله را وحشتی پدید آمده دیگر بکاری نپرداخت تفصیل این
اجمال آنکه چون مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه جهان فانی را

وداع گفت امین الدوله در ترویج ظل السلطان جد بلیغ داشت و ولایت عهد را
بطرف او میکشید و بولیعهدی شاه مرحوم رضا نمیداد و امضا نمیکرد و بعد از ارتحال
خاقان مغفور اضطراب و اثران داشت که در خانه جناب غفران مآب حاجی
سید محمد باقر مجتهد رشتی متحصن گشت چنانکه او را طلب کردند و نوید وزارت
دادند تن نداده کناره جست شرح حالت عبدالله خان امین الدوله و اللهیار خان
آصف الدوله و میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله طولانی است ولی چون
این کتاب مخصوص صدور مستقله است و صدارت ایشان اعلان رسمی نشده
بود بذکر شان نپرداختیم و در اینمقام اختصاراً باسم و رسمشان اشارتی کردیم و کنون
بتعداد اولاد و احفاد مرحوم صدر میپردازیم .

ذکر اولاد مرحوم حاجی محمد حسینخان صدر

او را هشت پسر و چهار دختر بود اسامی اولاد ذکور از ینقرار است .
اول مرحوم عبدالله خان امین الدوله که در جلالت قدر و نبالت شان قدری
وافر و ذکری شایع داشت همیشه متقلد خدمات دولتی بود چنانچه بالمناسبه
درین اوراق اشاره شد وفاتش در سنه هزار و دویست و شصت و سه

اتفاق افتاد و علمای آن عصر آن مرحوم را به علی بن یقطین خطاب مینمودند .

دوم میرزا عبد الحسینخان ادیب طبیب و فاضل لبیب حکمت الهی داشته صاحب انشا و
انشاد بوده کمالات صوری و معنوی را جمع کرده سیم و چهارم حاجی محمد زمانخان و مرتضی قلی
خان که شرح حالات ایشان در تواریخ حضره ضبط و اینجا حاجت بتکرار نیست پنجم مرحوم ابراهیم
خان ناظر الدوله که بمصاهرت خاقان مغفور سرافراز گشت و عصمة الدوله را بنکاح آورد
ششم و هفتم نصر الله خان و حاجی محمد علیخان که اسمی از ایشان در میان و ذکری بر زبان
نیست هشتم حیدر علیخان که فعلاً در صفهان بنهایت عزت و احترام زندگانی دارد و وجه
کفافش از ضیاع و عقار موروثی و مرسوم دیوانی است که در زاویه عزلت و انزوا
در کمال آسایش بدعای دولت جاوید آیت همایونی اشتغال دارد شخص فاضل و مردی
کامل از فضلای عهد و ادبای عصر بشمار رود محمد حسینخان سرتیپ فرزند ارجمند ایشانست
که فعلاً در اداره نواب مستطاب اشرف والا بهمن شاهزاده والا تبار محمد تقی میرزای
رکن الدوله بسمت پیشکاری و منصب خدمتگذاری مفتخر است هر یک از اولاد مرحوم
صدر بایالت ولایات و حکومت ایالات رفته و صفات ممدوحه و خصایص مخصوصه
دارند و اختصاراً قلم از ذکر مزایا و تعداد قضایای ایشان عطف عنان دارد چنانچه از اسامی

اولاد و اناث طلباً للایجاز اعراض رفت .

ذکر احفاد صدر مرحوم که هر یک اعجوبه جهان و طرفه زمان بودند

میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که بشرف مصاهرت خاقانی مشرف
آمده از عنفوان جوانی از متعلقات خود مجاورت عتبات عالیات اختیار کرد و بتحصیل علوم دینیه
اشتغال جست و در مدرس مرحوم شیخ محمد حسن فقیه صاحب جواهر الکلام بتدریس پرداخته سرآمد
عهد خود گردید و در علوم و ادبیات بر همگنان پیشی و بیشی گرفت وقتی مرحوم حاجی ملا علی مجتهد
کنی اعلی الله مقامه حکایت میفرمودند که مرحوم نظام الدوله هر روز در مجلس درس مرحوم شیخ محمد حسن
رضوان الله علیه حاضر میشدند احدی از فحول علما را قدرت دم زدن نبود و فقط گفتگو و رد و بحث
بوی تفویض میشد بهر جهت در مقامات عالیه مشار الیه گشت و از مرحوم شیخ اجازه اجتهاد گرفت
در اشعار عربی و رسائل و منشآت یدی طولی و شهرتی لاتحصی داشتند اشعار عربی ایشان مطرح افکار
شعرای عرب بود مرحوم آقا شیخ علی نجفی شرح حال و تعداد کمال ایشانرا در کتاب حلی
العبقریه فی مدایح الجعفریه نگاشته و بسط کاملی داده این کتاب گنجایش بیش از این نداشت .
از آن مرحوم چند نفر اولاد و یادگار مانده اند از آنجمله جناب آقا شیخ بهاء الدین سلمه الله تعالی است
که فعلاً در مشهد مقدس رضویه سلام الله علیه مجاور و از علمای فاضل بشمار میروند و اشعار عربیه ایشان

سرمشق فصحای عرب است و دست احدی بدامان فضل و کمال ایشان نرسد دیگر از اولاد
مرحوم نظام الدوله قدوة الفضلاء والادبا مرحوم مرتضی قلیخان است که قوه ناطقه در توصیف
ایشان عاجز است و در جمع ادبیت و عربیت و فن تصنیف احاطه بر لغت و اشعار و رسایل
و اکثار فضایل و اشعار عربیه منحصر بوجود ایشان بود و اشعارش طبقه از شعرای عرب از جاهلیین
و مخضرمین تا معاصرین را در قوه حافظه داشتند و حکایات و قضایا و اشعار خوب از کتاب
اغانی و فتوحات مکیه از حفظ ایشان بود و کتابی در ادبیت تصنیف کرده و با شعر مرتضویه
موسوم داشته که بهتر از آن هیچ دیده نشده هرکه نزد او را باشد مستغنی از دیگر کتب ادبیه است
و در باب اتمام کتاب طراز اللغه مرحوم سید علیخان که ناقص مانده نوشتجاتی از آن مرحوم دیده شده
که قریب باعجاز است خلاصه شرح حال نظام الدوله و میرزا علیمحمد خان و بعضی فرزندان او که صاحب
کمالات و دارای مقامات بوده اند کتابی مخصوص و مجلدی جداگانه میخواهد اگر بنگارش آن
همت گماریم از مقصود اصلی خارج میشویم دیگر از احفاد مرحوم صدر که کنون فضلا بوجود ایشان
افتخار است جناب حاجی محمد باقرخان فرزند مرحوم عبدالحسینخان پسر مرحوم صدر است
که بحکومت نیشابور و ولایات فارس سرافراز شده اند در کمالات و فضایل بحری مواج
هستند هرچه در توصیف ایشان شرح دهیم صد یکی از شرح آنها را نشنوانیم و بهمین اختصار کفایت شد

مختصر متین

میرزا ابوالقاسم قائم مقام

ابن ابوالحسن میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ قائم مقام ابن الحسن الحسینی الفراهانی
در طهران در ظل رافت شاهنشاه جهان خاقان مغفور طاب ثراه بتحصیل علوم ادبیه و عربیه
و فنون حکمت الهیه مشغول بود و در حضور حضرت مغفور در مقام خدمتگذاری خود را جلوه میداد
پدرش میرزا بزرگ بدواً وزیر نایب السلطنه عباس میرزا بود و در تبریز پیشکاری مینمود
چون خود را قائم مقام صدارت کبری قرار داد لهذا حسب الاستدعا وزارت و پیشکاری
نایب السلطنه عباس میرزا بفرزند بزرگ خود میرزا حسن واگذار نمود و عمر میرزا حسن تمام
شد و قبل از پدر وفات کرد لهذا میرزا بزرگ قائم مقام بزرگ وزارت و پیشکاری نایب
السلطنه عباس میرزا را برای فرزند دیگرش میرزا ابوالقاسم گرفت و در تبریز مشغول
کارگذاری شد در سنه هزار و دویست و سی و هفت میرزا بزرگ قائم مقام در ماه
ذیقعده بدیگر سرا قیام و قعود نمود و بجای او میرزا ابوالقاسم که در تبریز وزارت مخصوص
نایب السلطنه عباس میرزا داشت در ربیع الاول هزار و دویست و سی و هشت
بلقب نبیل قائم مقامی سرافراز شد و در نظر اقدس ولیعهد عباس میرزا ممتاز آمد و او را
نواخته شد و در امور آذربایجانش مستقل ساختند بعد از چندی نواب نایب السلطنه او را

معزول نمودند و بحضرت خاقان مغفور از او شکایت کردند بعد از دو سال باز در جنب
امر شهریاری او را بوزارت نایب السلطنه و پیشکاری آذربایجان منصوب ساختند تا اینکه
نواب نایب السلطنه رخت بقصور جنان کشیدند خاقان مغفور طاب ثراه نواب
محمد میرزا (محمد شاه غازی) ابن نایب السلطنه را بصاحب اختیاری آذربایجان فرستادند
و او را ولیعهد دولت ساختند و میرزا ابو القاسم قایم مقام کما فی السابق بوزارت
خاص ایشان و پیشکاری آذربایجان مشغول شد و ما شرح خدمات و اهتمامات او را
در کار دولت و ملت با تعیین سنین درین کتاب نگاشته بطور اختصار بینند کاز آگاه باشیم

سنه هزار و دویست و سی و هشت در ماه ربیع الاول میرزا ابو القاسم وزیر نایب السلطنه
بعد از وفات پدرش میرزا بزرگ قایم مقام که در بیست و پنجم ذیقعده سال گذشته
رحلت کرده بود و لقب قایم مقامی یافت و پیشکاری آذربایجان را برادر خود میرزا موسی
خان داد و ثبت فرمان قایم مقامی قایم مقام ثانی در منتظم ناصری ضبط است هر کس خواهد
بآنجا رجوع کند .

سنه هزار و دویست و چهل و دو که نزاع روس و ایران بصلح کشید حضرت نایب السلطنه
عباس میرزا ببلده خوی آمدند الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابو القاسم قایم مقام

هم از آب ارس عبور کرده با پنجهزار تفنگچی بقریه الخجی آمدند و بخدمت نایب السلطنه
رسیدند که کار بسقاویچ سردار روس را بسازند و در (چورس) تهیه و تدارکات
مشغول شد مقدمات و موخرات این منازعه روس و ایران را اگر بخواهیم بنگاریم
طول میکشد خاتمه کار چنان شد که بسقاویچ (دال خنکی) را خدمت حضرت پادشاهی
فرستادند تا کار مصالحه کنند قایم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه رهسپار شد تا باتفاق
(دال خنکی) کار مصالحه را ساخته کنند و آخر الامر کار بمصالحه کشید و صورت آن
عهدنامه در ناسخ التواریخ ضبط است و این عهدنامه مسمی بعهدنامه ترکمان چای است [illegible]
که عهدنامه گلستان که در صدارت میرزا شفیع صدر اعظم بسته شده بود منسوخ شد
و این عهدنامه بمیان آمد .

سنه هزار و دویست و چهل و چهار بشرحی که در تواریخ ضبط است بواسطه گرفتن سفیر
روس کنیز ارمنی تازه مسلمانی را از مسلمانان اجماع ملتی شده بحکم مرحوم حاجی میرزا
مسیح مجتهد اعلی الله مقامه خواستند کنیز را از خانه گریبایدوف سفیر روس بیرون آرند
گریبایدوف بدون اطلاع بدولت حکم داد تا بکماشتگانش تیر تفنگ رها کردند
و چند نفر مسلمانان را کشتند اجماع مردم در خانه او ریخته سفیر و اجزاء او را کشتند

ملبوس هم نایب اول سفارت با یکتن دیگر پنهان شده جانی بسلامت در بردند
از جانب دولت بنایب السلطنه فرمان شد که این قضیه را بروسیه بنگارد و بی تقصیری
دولت ایران را در کشته شدن سفیر ثابت نماید قایم مقام بامر نایب السلطنه نامهٔ خوبی
نگاشت و از جانب دولت از کشته شدن سفیر معذرت خواست و شرارت و تقصیر
سفیر را ثابت کردند و نزد پسقاویچ سردار و والی تفلیس فرستادند و آخر الامر کار بخیر
گذشت و دوستداری ایران و روس محقق گشت پسقاویچ نامه را بخوبی جواب داد
و نوشت که یکنفر سفیر از ایران نزد امپراطور روانه دارید که درست اسباب ترضیهٔ
خاطر فراهم آید .

سنهٔ هزار و دویست و چهل و شش هجری که نایب السلطنه بامر دولت بجهت دفع
طغیان عبدالرضا خان حاکم یزد و پسر تقی خان بافقی مأمور شدند با قایم مقام از تبریز
بطهران آمدند و از اینجا بیزد رفتند بورود خاک یزد عبدالرضا خان مطیع و منقاد شد .
سنهٔ هزار و دویست و چهل و هفت نواب نایب السلطنه عباس میرزا پس از نظم
و مراجعت از یزد و کرمان بطهران آمده مأمور نظم خراسان شدند و ایالت مشرق
زمین ایران را کلیتاً باسم ایشان فرمان دادند و باینکار رفتند و قایم مقام در خدمت

ایشان بود رضا قلیخان حاکم خبوشان پسر امیر گونه خان زعفرانلو که یکی از طاغیان بود
و کسی را بقوچان راه نمیداد سخت بترسید میرزا محمد رضا گماشتهٔ خود را نزد نایب السلطنه
فرستاد و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بخبوشان فرستند تا او را
اطمینان خاطر دهند نایب السلطنه بفرمود تا قایم مقام بهمراهی میرزا موسی رشتی که
در خراسان وزارت احمد علی میرزا والی سابق را داشت بخبوشان برود و او را اطمینان
دهد قایم مقام بخبوشان رفته رضا قلیخان را اطمینان داد و او راه اطاعت و انقیاد
پیش گرفت ولی باز از ترس بحضور نایب السلطنه نیامد و بعد از آنهم کار میگذرانید
سنهٔ هزار و دویست و چهل و هشت نایب السلطنه خسرو میرزا را نیابت ارض اقدس
داده خودشان با قایم مقام بتسخیر هرات شتافتند و بخبوشان آمدند و قلعهٔ امیرآباد را
محاصره نمودند جعفرقلی خان شادلو حاکم آنجا بجهت اصلاح کار خود و دفع رضا قلیخان
خواستار شد که قایم مقام بقلعهٔ امیرآباد برود و تا در آنجا اطمینانی باو داده شود
قایم مقام برحسب امر نایب السلطنه بقلعهٔ امیرآباد رفت و با جعفرقلی خان مذاکراتی نمودند
و با هم مواضعه کردند که جعفرقلیخان بخبوشان بیاید و کار رضا قلیخان را یکسره کنند
در جمعهٔ ششم نایب السلطنه بطاس تپه ورود کردند از آنجا تا خبوشان دو فرسنگ است

نجفقلیخان نیز بمیثاق خود رفتار کرده در همانجا با سواران خود بحضور نایب السلطنه آمد و
مورد تفقد شد و آخر الامر رضاقلیخان هم که خود را مستاصل دید تیغ از گردن آویخته
در لشکرگاه آمد و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام در آنروز که ششم ربیع
الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زبان جان امان داد .

در همین سنه عباس میرزا بعد از نظم خبوشان و سرخس بارض اقدس مراجعت کردند
و در رجب استدعای علیحضرت خاقان مغفور خلعت ایالت خراسان را برای شاهزاده محمد میرزا
(محمد شاه غازی) فرستادند میرزا موسی رشتی بوزارت و پیشکاری خراسان برقرار
شد و امور تولیت آستان رضوی را بمیرزا موسی خان برادر کوچک میرزا ابوالقاسم
قایم مقام واگذار فرمودند و خراسان را منظم نمودند و در آخر این سنه نواب مستطاب
نایب السلطنه بدربار همایون احضار شدند و با قایم مقام و جمعی بطرف طهران روانه
شدند و ایالت خراسان با شاهزاده محمد میرزا بود .

سنه هزار و دویست و چهل و نه در بیست و پنجم محرم نایب السلطنه با قایم مقام حسب
احضار وارد طهران شدند و چندی توقف داشتند بار نایب السلطنه با جازه همایونی
عزم بازگشت بخراسان را فرمودند و نوزدهم ربیع الاول از طهران بیرون شدند نایب

السلطنه حرارت کبد داشت و اطبا مشغول معالجه بودند اظهار داشتند که اگر نایب
السلطنه عزم سفر هرات کند حرکت موجب مزید حرارت شود و این ورم که از انگشت
تا ران را گرفته است باعث هلاکت ایشان خواهد شد قایم مقام چون این معنی را
دانست در نهانی صورت حال را بحضرت شاهنشاه خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه
معروض داشت و شهریار تاجدار بنایب السلطنه پیغام دادند که برای حفظ بدن اگر این
سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که سبب این
پیام قایم مقام بوده است بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و
کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و او قایم مقام را بنوشتن این پیغام بازداشته است
لهذا بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت در هم کوفت و راه
خراسان پیش داشت و حضرت نایب السلطنه در چمن کالپوش ده روز توقف
کرده آنگاه انتهاض فرمودند و در بسطام مجدداً شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه) را مأمور
هرات نمودند که آنجا را تسخیر کنند و میرزا موسی رشتی با پانزده هزار قشون در خدمت
شاهزاده روانه هرات شد و حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت فرزند اکرمشان
از ارض اقدس در اوایل جمادی الاولی از خبوشان بمشهد مقدس آمدند و سواره

و پیاده را که ملتزم رکاب آنحضرت بودند بهمراهی قایم مقام مأمور کردند که از دنبال
نواب شاهزاده روانه هرات گردند قایم مقام از قفای ایشان طی مسافت کرده
بغوریان رسیده ده هزار سواره و پیاده بمحاصرهٔ غوریان باز داشت و خود با جمعی باردوی
شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه) که در نیم فرسنگی هرات بودند شتافت و هرات را
بمحاصره گرفتند و چندبار کامران میرزا والی هرات بیرون آمده دستبردی زده
ولی نتوانست کاری از پیش ببرد در این حیص و بیص مرض نواب نایب السلطنه در مشهد
رو بطغیان گذاشته در آخر شب پنجشنبه دهم جمادی الآخر هنگام صبح وفات کردند
و او را در آستان حضرت رضا علیه التحیة والثنا دفن کردند اما چون قایم مقام
و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که کار را با کامران میرزا
بمصالحه بگذرانند میرزا موسی رشتی بشهر هرات داخل شده قراری در این باب دادند
و شاهزاده آزاده محمد میرزا (محمد شاه غازی طاب ثراه) با قایم مقام از دورهٔ هرات
بمشهد مقدس مراجعت نمودند .

سنه هزار و دویست و پنجاه شاهزادهٔ اعظم محمد میرزا (محمد شاه) برادر عیانی خود قهرمان
میرزا را بحکومت خراسان گذاشته و از خراسان بدار الخلافه آمدند .

روز شنبه ششم شهر صفر هزار و دویست و پنجاه هجری بطهران ورود کردند و میرزا
ابوالقاسم قایم مقام حاضر درگاه شدند تا در نظم آذربایجان و تعیین ولیعهد سخن
بمیان آید شاهزاده محمد میرزا (محمد شاه) با بودن سایر اولاد خاقان مغفور ایشان
که نوادهٔ سلطنت بودند بولایت عهد سرافراز شدند با وزارت میرزا محمد پسر میرزا
ابوالقاسم قایم مقام بتبریز رفتند و قایم مقام در بیست و یکم صفر از دنبال اردوی
شاهزاده بطرف آذربایجان رفتند .

در همین سنه هزار و دویست و پنجاه که موکب همایونی در اصفهان بود مزاج مبارک
شاهانه علیل شده عصر پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخر در عمارت هفت دست در
خارج اصفهان بهشت جاودان خرامیدند و نعش ایشان را بقم حمل داده در آنجا
دفن کردند .

این خبر موحش را اول در تبریز بردند و بقایم مقام خبر دادند و او بدواً محرمانه بعرض
رسانید قبل از انتشار خبر بنظم سپاه پرداخته شد و امیر نظام محمد خان زنگنه که با عثمانی
در سرحد بمنازعه مشغول بود احضار بتبریز کرد و امیر نظام بچابکی مقاصد خویش را با سرعسکر
روم میان بفاصله یک روز انجام داده و نوشته گرفته بتبریز آمد قایم مقام بعد از

چند روز دانست که دیگر اخفای این خبر ثمری ندارد لهذا میرزا احمد مجتهد تبریز و جمعی از
علما را بمنزل خود دعوت کرده و گفت آگاه باشید که پادشاه از جهان برفت اکنون
باید در تقویت سلطنت محمد شاه غازی همراهی کرد و هر که تواند بمال و الا بدعا و نیکخواهی
کند اول باید که محمد شاه را ازین فقره خبر ساخت و هر کس نتواند که این مطلب را بعرض رساند
شما که علمای دین و ناصحان امین هستید همگی بخدمت او بروید و ازین واقعه آگاهش
دهید اول تعزیت او گنید و بعد تهنیت بگوئید باری قایم مقام علما را بکلمات خوب
موافق نموده آنها بخدمت محمد شاه غازی رفتند تعزیت و تسلیت گفتند و بسلطنتش او
تهنیت دادند .

باری میرزا ابوالقاسم قایم مقام بدستیاری منجمین تعیین وقت نموده شاهنشاه
غازی محمد شاه طاب ثراه را بتخت سلطنت در تبریز جلوس داد و ماده تاریخ این
جلوس ظهور الحق واقع شد پس شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم داد
و از برای تجهیز لشکر و تهیه سفر زر مسکوکی بدست نبود قایم مقام از وزیر مختار انگلیس انگل
طلب فرموده وجهی بقرض خواست انگل در جواب بلیت و لعل سخن گفت و کار را
بمماطله گذرانید قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی

ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از مجری خویش بیرون کرده باو داد که
میرزا بزرگ پدرش از (سر گور اوزلی) ایلچی انگلیس گرفته بود و بدین شرح که بر ذمت کارداران
انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلیشاه ولیعهد دولت و نایب السلطنه و اخلافش هر که
سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدار الخلافه
استرداد نمایند چون انگل این عهدنامه را بدید جای سخن برای او نماند معادل سی
هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفت تسلیم کارداران حضرت کرد
و کار لشکریان و کشوریان آماده گشت در واقع سبب اعظم سلطنت آقا محمد شاه
غازی مرحوم قایم مقام بود که اگر مسامحه در کار میکرد با آنهمه مدعیان سلطنت کار
بقسم دیگر میگذشت ولی همین قرض گرفتن قایم مقام و تدبیرات وافیه او و جد
و جهد زیاد باعث نضج و قوام آن سلطنت شد .

و هر یک از فتنه جویان بزرگ را بطوری دفع داد الله یار خان آصف الدوله که
یکچند وزارت خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه را داشت و خود را درینوقت
خال شاهنشاه غازی محمد شاه میدانست این هنگام چنان می پنداشت که بی ذلت
طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت از آنطرف میرزا ابوالقاسم که

مقصدی امر وزارت بود و او را از آرزوی خود دفع همی داد و صلاح چنان دانست که آصف
الدوله بموجب فرمان بایالت فارس برود تا طغیان ملک‌آرا دفع دهد برای انجام
اینکار نزد آصف الدوله آمد و چنان وانمود که دولت بوجود تو محتاج است در ایالت
فارس هرگونه خواهشی داری بکن که پذیرفته است وی از دولت یکجا ده یدک با زین و
لجام مرصع خواست و صد هزار تومان زر مسکوک برای تهیه سفر طلب کرد قائم مقام
گفت اینها چیزی نیست گمان کردیم که تو بیش از اینها خواهی خواست صورت مطالب
خود تان را فهرست کنید تا صورت دهیم وی خواهشهای بیجای خود را نگاشت و
تکلیفات فوق العاده نمود و قائم مقام بحضرت شاهنشاه غازی آمد معروض داشت که
هیچ پادشاهی را مانند آصف الدوله خالی نبوده است امروز بر پادشاه بخشایشی آورد و
فتوت و گذشت کرد زیرا که نام تاج و تخت نبرده و آنرا طلب ننموده ولی پائین تر از
تخت و تاج از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و طریف و تلید هیچ نماند که آنرا
نام نبرده و بنام طلب نکند فهرست مسودات او را در پیش پادشاه گذاشت آنگاه گفت
کسی که لجام چاکری در دهن دارد اینگونه سخن کند اگر رها شود و قوت و قدرت گیرد
چه خواهد اندیشید این کلمات در مزاج پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت

از آنکه

و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت عظمی و صدارت کبری دست ندهد و از
برای آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را بایالت خراسان
مأمور فرمودند و باتفاق پسرش حسنخان سالار روانه آن اراضی شدند .

عبدالله خان امین الدوله هم که بعد از فوت پدر خود حاجی محمد حسینخان صدر اعظم در حضرت
خاقان مغفور چندی وزارت عظمی داشت و کار صدارت کبری مینمود در این زمان
بجهت پاره مطالب خود را بکنار کشیده بهیچوجه مداخله در امور دولتی نکرد هر چند او را
طلب داشتند و دعوت کردند نپذیرفت و انزوا اختیار نمود و غیر از اللهیارخان
آصف الدوله و عبدالله خان امین الدوله کسی صدارت کبری نداشت که مدعی قائم
مقام باشد این دو نفر هم هر یک بسببی در کنار بودند لهذا کار صدارت با استقلال
با قائم مقام بود و نهایت اختیار و اقتدار کلی داشت .

سنه هزار و دویست و پنجاه و یک هجری در عید نوروز محمد شاه غازی در ارکه خسروانی
سلام نشست شاهزادگان و بزرگان درگاه صف برکشیدند علی شاه ظل السلطان
خفتان خویش را پوشیده و آن تاج زر که همه ساله بقانون داشت بر سر زد و از
بیرون ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد و بقربان

خاکپای مبارکت شوم گفت و شنود نمود اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا
بدستاویز وجع پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام داد و لختی
دورتر از سریر گردون سریر نشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را
نزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است
و منتهای شاه وصیت فرمود که محمدشاه حشمت او را نگاه دارد و قدر او را رفیع سازد
با این حالت او در لب دریاچه عمارت ایستاده است ترا چه افتاده است که گاهی
پادشاه را در عریضهٔ خویش شاه باباجانم بجای عنوان نگار میکنی کنایت از آنکه با آقا
محمدشاه شهید همنام است و گاهی در پایهٔ سریر سلطنت جلوس میفرمائی از این پس
در عنوان عریضه قربان خاکپای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه بایست
و اگر نه از آن نگار عرضهٔ دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان نخواهی رست
مقصود این است که قایم مقام خیلی زحمات کشید و تدبیرات نمود و خود را با اکثر از مردم
دشمن ساخت تا این راه را هموار نمود و جسوران و داعیه جویان را بجای خود نشانید
و شجاع السلطنه را که بطهران آوردند بصلاحدید و اصرار و الحاح قایم مقام حکم شد که چند
تن از میران غضب از طهران بیرون شده در کاریزک سه فرسنگی طهران دو چشم

آن شاهزاده را که بسلطنت ایران چشم دوخته بود نابینا کردند و در طهرانش
فرود آوردند .

و نیز زمان حرکت محمدشاه غازی از تبریز قایم مقام اندیشه کرد که مبادا در غیاب
شاه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا پسران نایب السلطنه باعث فتنه و شورش اهل آذربایجان
شوند لهذا اصلاح دید که بحکم شاهنشاه غازی آن دو شاهزاده را از بینائی نابینا کردند
و بطرف طهران حرکت فرمودند .

در همین سنه هزار و دویست و پنجاه و یک چون ظهور گرما شد شاهنشاه غازی
از اطراق بباغ نگارستان تحویل داد و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در باغ
لاله زار که نزدیک نگارستان است نشیمن کرد این هنگام شاهنشاه غازی از
قایم مقام بیکدل گشت از آنکه از سابق و لاحق از او آزردگی خاطر داشت چه
از آن وقت که قایم مقام وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته
محمدشاه از روش او باکراه بود که اجرای مواجب ملازمان حضرتش را بی تعطیل ادا
نمینمود و در آسودگی خاطر محمدشاه اقدام نمیکرد و چنان اتفاق افتاد که در مملکت
خراسان یکشب شاهزاده محمود در سراپردهٔ محمدشاه حاضر شد شاهنشاه غازی

قایم مقام را پیغام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده خورش و خوردنی که لایق
باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند در جواب گفت قانون شما آنست که هر شب
باید در سر خوان نایب السلطنه کار اکل و شرب کنید خوان جداگانه بدست نشود
هم اکنون مهمان را عذر در کنار رهنید و بآنجا کوچ دهید محمد شاه از این سخن سخت
آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که قایم مقام را کیفر کند میرزا حسن آشتیانی
مستوفی الممالک پدر میرزا یوسف صدر اعظم که شرح حالش نوشته خواهد شد
در آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود و این قصه بشنید و کار آن
مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد همچنین در ایام صدارت هم تند میرفت
و چون خود را موسس این سلطنت میدانست پاره احکام را بدلخواه خود میگذرانید
و چنان میخواست که سلطان بدلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند و فلان
عزیز را نژند نماید آقائی و احترام و تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت
کرده و لی نصب و عزل و قطع و فصل کار و اجراء امور دولت و دادن و
گرفتن مواجب و مناصب را میخواست منحصر بتصویب خود نماید و در مجلس وزارت
صورت دهد و بیخبر از اینکه آب و گل ایرانیان و عادت ایشان سرشته

ارادت پادشاه است و باین امید هست که اقتدار و اعتبار سلطانی اگر نباشد
اکثر از بیچارگان باید همیشه از منصب و عزت و نعمت محروم باشند و همواره یک
سلسله مشغول ریاست باشند و ظل الله باید مثل و نظیر خود و بعضی تفضلات و احسانات
لا بشرط باشد که گاهی ذلیلی را عزیز کند و فقیری را غنی سازد تا همه باین امید بدرگاه
او شتابند و بر جای ریاست خدمت کنند و برای اینکار همیشه سلطان را باید
اختیار و اقتدار کلی باشد که در زاید فیض و قطع امید مردم را نتمایند و مرحوم قایم مقام
بر خلاف این عقیده بود وقتی چنان اتفاق افتاد که شاهنشاه غازی بیست تومان
بمردی باغبان عطا فرمود قایم مقام کسی فرستاد آن زر را استرداد کرد و بخدمت
شاهنشاه پیام داد که این عطا در این مورد موقع و جهتی نداشت و گفت ما هر دو در خدمت
دولت ایران خواجه تاشانیم و بیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم
که خرج کنیم و شما در خدمت بزرگترهستید اگر خواهید مهمانداری مملکت ایران را
خود کنید و هشتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم
و اگر نه من مهماندار شوم و شما با بیست هزار تومان قناعت فرمائید الحاصل اینگونه
گفتار و کردار باعث اشتعال غضب پادشاه بمیثال شد عزم ملوکانه تصمیم عزل و

قتل او شد مخصوصاً روزی او را بنگارستان احضار فرمودند بعد از پاره معطلی ها و
ترتیبات او را نگذاشتند که از باغ بیرون آید هزار نفر سرباز از الحفظ او در دو در باغ
بکشیک گذاشتند که مبادا دستگان و هواخواهان او بنای فساد را بگذارند و او را
برهانند شاهنشاه غازی فرمودند که اول قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر
خواهد عریضه بمن بنویسد نگذارید که سحری در بیان و اعجازی در بنان اوست که
اگر خط او را ببینم باز فریفته عبارات او شوم و او را رها کنم و در این اثنا محمدرضا خان
فراهانی پسر عم قائم مقام از خراسان رسید او را در تیره سرباز انداختند و با سر
نیزه ها با او مکالمه ها کردند و بعد قائم مقام را از بالاخانه دلگشا که در نگارستان
بود فرود آوردند در حوضخانه محبوسش داشتند بعد از شش روز در شب شنبه
سلخ صفر او را خفه کردند و جسدش را در زاویه مقدسه در جوار شاهزاده عبدالعظیم ع
دفن کردند اموال و اثقال و رزه و کوهره و کتابخانه تمام از او را ماخوذ داشتند و
فرزندانش را با اقارب و بستگان که در آذربایجان داشتند باراضی فراهان
فرستادند که در آنجا ساکن شوند و هرکدام را مقرری معاش دادند و میرزا اسحق
برادرزاده قائم مقام که وزارت فریدون میرزا داشت از تبریز بیرون شده

در دارالامان قم اقامت کرد .

قائم مقام در روزیکه بنگارستان میرفت از برای عصر جائی موعود بوده است و
محض امتثال امر بباغ آمد که شرفیاب حضور همایونی بشود و بعد بموعد خود برگردد و نیز
در راه که بطرف باغ نگارستان میرفت جمعی عارض از ولایات آمده بودند که کار
خود را صورت بدهند گماشتگان قائم مقام آنها را امیدوار و منتظر میداشتند که صبر
کنند تا قائم مقام از باغ برگردد چون بباغ رفت از باغ نگارستان او را بباغ
رضوان بردند و در آن یوم الموعود بمیعادگاه حقیقی خود رسید آنوقت جمعی از آن
اشخاص منتظرین لطیفه گفتند (باین انتظار باشید که قائم مقام از باغ بیرون آید) و این
کلام مثل شد که تاکنون در مورد مثل بکار میبرند جمعی از مردم عوام در روز قتل او
بیکدیگر تهنیت میدادند و مبارکباد گفته مصافحه مینمودند شرح حال میرزا عیسی پدر
بزرگوار و ذکر فضایل و آثار آن نامدار در تواریخ ضبط است محتاج بتکرار نیست شرافت
ذات و مجد صفات مخصوص ایشان بوده است و مرحوم رضاقلیخان للهباشی
در تاریخ خود روضة الصفای ناصری در حق قائم مقام این شعر را انشاد میکند که در اینجا
نگاشته میشود پس از پدر زنده در گذشت در گیتی چنانکه نام نکو در گذشتش از گردون

ز بعد عیسی آمد بلی ابوالقاسم   بمعجزات و کرامات جمله را افزون

هر یک از صدور که بتلفی رسیدند جهاتی عدیده داشته است و جهت عمده بعضی خیانت
مبالغت بوده است ولی قایم مقام قصد خیانت نداشت ولی اقوال و افعال
و بی اعتنائی و اهمال و درشتیها و تندیهای او غیر ملوکانه خیلی شامل گشت و او
خودداری شوکت بکند عمده معایب کار او که او را بهلکت رسانید کثرت
فضل و دانائی و شدت سودا بود چون در کمالات و تدبیرات افراط کرده
بود و سزاوار هرگونه برتری هم داشت لهذا خودبینی را بجائی رسانید که خود را
خداوند مردم میشناخت و اکثر از مخلوق را بهایم می پنداشت و هرگز بخاطرش
خطور نمیکرد که بتوان او را مسلوب الاختیار کرد در اول دولت هم چون خدمات
نمایانی کرده و در کوتاه کردن دست مدعیان سلطنت زحمات بی پایان
کشیده بود از التفات و تقویت سلطان اطمینان کلی داشت و مغرور
بود که با اینهمه خدمات و نفی دشمنان ملک هرگز مرا باین تقصیرات و جسارتها
بسیاست نمیرسانند هتاکی بسیار مینمود بزرگان سلف را بی پا کرد و محض
اقتدار خود بعضی مردمان جدید بی رتبه را بسر کار آورده و آنها را تقویت مینمود

و کسان خود را منصوب میساخت و در تغییر کشیک سربازان خاصه انشا و
که سرهنگی از کسان خود را رئیس سربازان کشیک قرار دهد و در طرد و نفی روسای
بزرگ و امرای نامدار میکوشید که در دوره او باسم نباشند و همه مخذول
باشند اگرچه سزاوار هر رتبه بود لکن خودپسندی و غرورش بجائی کشید که
با مردم اعتنا نمیکرد و بواسطه فضل و کمالی که داشت علما چندان در نظر او جلوه
نداشتند و غالباً در مجلس با آنها تندی مینمود تمرد و تکبرش بجائی رسید که با احدی
غذا نمیخورد و اظهار کراهت در همغذائی مردم میکرد سایرین در سفره جداگانه
اشتغال میکردند و او بتنهائی در اطاق دیگر غذا میخورد البته اینگونه صفات
باعث خذلان و ناامیدی خلق میشود خاصه در صورتی که کثرت غرور و قدرنشناسی
بولینعمت خود که ظل الله است و از جنس بشر برتری و امتیاز دارد اینگونه
پیغامات سخت دهد و تهدید نماید سلاطین بهیچوجه با مردم طرف
نسبت نمیشوند و نباید بغرور خدمت با آنها جسارت کرد سلطنت با جشا
شخص نیست که هرکس بآن نائل شود این رتبه مخصوص جائی بسته بافاضهٔ الهی است
که در میان چندین کرور نفوس یکنفر بر انگیخته میشود پس با چنین کسی نباید طرف

شد و با وجسارت نباید کرد که ستیزهٔ با سلطان مثل ستیزه با قهر و غضب
الهی است در صورت هر کس از مقام بشریت خود تجاوز کند بمکافات خواهد
رسید با اینهمه مطالب که گفتیم و با این جسارتها که از قایم مقام ذکر شده است
انصافاً بعنوان از دست داد که اولسانا جسارت کرده ولی هیچوقت
خیانت بدولت نداشت و از ابتدا تا انتها شاهنشاه غازی را در سلطنت
سزاوار دید دیگران را اعتنا نمیکرد ولی میل داشت که در عالم وزارت
خود نوعی مختار باشد که سلطان بی رضای او بکسی کاری ندهد و عطائی ننماید
این سودا او را بمذلت انداخت و روزگارش را تباه ساخت اما پدر او
میرزا عیسی قایم مقام سلامت نفس و اعتدال مزاج داشت که اگر بصدارت
میرسید تا آخر عمر بسلامت زندگانی میکرد ولی دورهٔ آن زمان با وفور صباحت ذات
بقسمت خود نایل شود .

قایم مقام بصدر اعظم مخاطب نشد و قایم مقامی معنی صدارت را نمیدهد
بلکه قایم مقام مثل نایب الصدر است که هر وقت صدر برخیزد باید او در مسند
صدارت قیام نماید ولی با اینکه لقب صدر اعظمی نداشت از سایر صدور

با لقب مقتدرتر بود و زمام مهام امور و سررشته رتق و فتق جمهور بدست
او بود و این اقتدار باعث زیادتی خودپسندی او شد که با احدی غذا
نمیخورد وقتی مخصوصاً شاهنشاه غازی طاب ثراه خواجه سیاهی را که قباحت
منظر و وقاحت مخبر داشت بهانه نزد قایم مقام فرستادند که در سر نهار
حاضر و پیغام مخصوص محرمانه را تبلیغ نماید آن خواجه سیاه بامر شاهنشاه
بمجلس خاص قایم مقام درآمد و در سر غذا نشست چون محرم بود ناچار
بخوردن غذا مشغول شد در وسط غذا خوردن آن سیاه بقایم مقام گفت
شما چرا آنقدر بد غذا میخورید دل مرا بهم زدید این بگفت و از مجلس بیرون شد
ولی قایم مقام نتوانست که او را در آن مقام که رسول شاه بود اذیتی
رساند از کیفر او صرف نظر نمود و کار را بوقت دیگر موکول داشت
قایم مقام اول کسی که طرز انشاء قدیم را تغییر داده بطرز اختصار و بلسان
قوم نامه نگاری کرد و آن الفاظ غیر مأنوسه و جملات معترضه و کلمات
مترادفه و بیانات مغلقه را از میان برد عبارت سازی و انشاپردازی
خیلی خوب است اما در تصنیف و تالیف باید گذاشته شود و در مقام احکام نگاری

و نوشتجات دولتی که مقصود از انجام امورات همان الفاظ مختصره و کلمات
سلیسه و عبارات مأنوسه کفایت میکند و در این تغییر و تبدیل تلفی بسر بعضی از
مردم وارد که بطور سهولت بدون اینکه تحصیل سواد کنند از عربیت مطلع
شوند بخط فقط و املاء غلط خود انشی میخوانند و نانی میخورند و نیز شیوهٔ خط تحریر را هم
طور دیگر قرار داد که با قوت دست هر کلمه بهر طور نوشته شود مطلوب آید
و منشیان مقید باین نباشند که حتماً در تحریرات دهنهٔ نون سه نقطه بخورد و از
کشیدهٔ سرکش کاف بیرون آید خود آن مرحوم هرچه نگاشته است الان
جزو قطعات است که جزو مرقعات ضبط کنند در عربیت و علم ادب و انشاء
خطب و نظم و نثر عجم و عرب بطوری احاطه داشت که محتاج بتوصیف نیست
منشآت و اشعار او در همه جا منتشر و پراکنده است که مستغنی از تعریف هستند
بطوری در انشا قادر بوده است تا آخر مطلب شروع بنوشتن میکرده و با اول
عنوان کاغذ میرسانیده است بدواً در اشعار خود مجنون تخلص میکرده اند
و بعد تغییر یافته مشیر قرار داده اند از هوش او چنین حکایت کرده اند که
وقتی نزد پدرش نشسته بود مرحوم میرزا حسن قصیدهٔ در مدح میرزا بزرگ قایم مقام

اول انشا کرده بود نزد او آورد و خواند و مطلوب واقع شد میرزا بزرگ
روی خود را بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام کرده محض تشویق بطور توبیخ میگوید
اینطور باید کار کرد و خود را با کمال ساخت قایم مقام در آن عالم جوانی
میگوید که این قصیده از من است که انشا کرده ام نسخه بدست او افتاده و با اسم من
میخواند میرزا حسن تحاشی میکند میرزا ابوالقاسم ادعا میکند که من از بر میخوانم
در همان یکدفعه استماع تمام قصیده را از بر میخواند و هیچ تغییر کلمه نمیدهد بعد
میرزا حسن قسم یاد میکند که من دیشب این قصیده را ساخته ام آخر الامر معلوم میشود که
میرزا حسن در قول خود صادق بوده و قایم مقام در استماع خود آن اشعار را
ضبط خاطر کرده است .

و نیز وقتی در میان افراد حسابی که قایم مقام دیده بود یک فرد نا پیدا
میشود سر رشته داران جستجوی آن فرد بر میآیند قایم مقام از خارج بنوشتن
آن فرد حساب مشغول میشود هرچه در نظر داشته است مینویسد در این اثنا
آن فرد هم پیدا میشود وقتی که این هر دو را مطابقه میکنند بدون اختلاف
بوده است میرزا بزرگ قایم مقام اول در بدو امر بوزارت زندیه اشتغال

داشت و در جلو میگشت و کارها و تحریرات دولتی را صورت میداد بنا اُلیتوبه
بقول اُلیبیه سفیر فرانسه که در آنزمان بایران آمده بود در کتاب سفرنامه خود
نگاشته است که اگر میرزا بزرگ نبود حاجی ابراهیمخان نمیتوانست کار
صدارت کند و ما شرح این قول و تقریرات آن سفیر را در ذیل حالات حاجی
ابراهیمخان اعتماد الدوله نگاشته دیگر تکرار نمیکنیم میرزا ابوالقاسم قایم مقام
هم در بدو امر بنا بوساطت پدرش در دستگاه حاجی ابراهیمخان بود که
منشآت دولتی را می نگاشت و بدواً بشفاعت و تقویت حاجی ابراهیم
خان در سلک خدمتگذاری دیوان در آمده رفته رفته باینهمه مقامات
رسید وقتی که در دستگاه حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله مشغول انشاء رسایل
دولتی بوده است هنرها و چابکیها از او بظهور رسیده است که حمل بر اغراق میشود
ولی حقیقت داشته است چون آن حکایات باختلاف روایات شنیده
میشود دیگر از نوشتن آن صرف نظر میکنیم حسب منیع و نسب رفیع قایم مقام
بحضرت سید الساجدین علی لامام زین العابدین علیه السلام منتهی میشود و اصل مهر
آنحضرت الآن در خانواده قایم مقام موجود است که مردم محض تیمن و تبرک

بآنجا رفته و آن مهر مبارک را بر روی کاغذها زده در منازل خود نگاهداشته
حرز جوادش میدانند و گاهی آنرا در آب شسته بیمار میدهند که شفا یابد
و ما یکی از آن مهرهای مبارک را که از سابق ایام داشتیم درین صفحه محض زینت
کتاب چسبانیدیم که آیندگان چشم را از زیارت آن روشن نموده اگر دستشان
باصل مهر نرسد لامحاله نقش مهر مبارک را که (علی بن الحسین) است عینه ببینند
و محض تبرک بدیده کشند



با این حسب و نسب و کثرت فضل و دانش شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه
در اکسیر التواریخ تصنیف خودشان در ذکر قایم مقام خیلی توهین میکند عبارات
زشت و دشنام سختی در حق او مینگارند که ما از نقل آن انفعال داریم .
از مورخ خیلی غرابت دارد که نسبت بمردم لعن و دشنام بنویسد خاصه مورخی که
شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشد باید باکمال بیغرضی مطلب بنگارد
مورخ امانت و خیانت هر کس را باید بنگارد و فسق و یا عبادت ابناء زمان را
حق نگارش دارد اما دشنام دادن بایشان شأن تاریخ نگاری نیست لعن و
دشنام اینگونه مردم همان سیاست و عقوبتی است که بکیفر صفات مذمومه

خود معتبرند غرض شخصی ربطی بتاریخ نویس ندارد همانا شاهزاده آزاده اعتضاد
السلطنه فرزند خاقان مغفور بوده اند طبعاً و عادتاً میل داشته اند
که بعد از نایب السلطنه عباس میرزا ولایت عهد بسایر اخوان تعلق گیرد چون
خاقان مغفور از کثرت میلی که بنایب السلطنه داشتند بعد از حیات ایشان
برحسب وراثت پدری و پسری خواستند که این امتیاز ولایت عهد و سلطنت
در سلسلهٔ ایشان باشد شهنشاه غازی محمد شاه را ولایت عهد دادند و کلیهٔ
اعمام از این فقره دلتنگی داشتند چنانکه بعضیها اظهار هم رسانیدند و قایم مقام در
بدوام که خاقان مغفور رخت بسوی جنان کشیدند در سلطنت شهنشاه غازی
محمد شاه بنهایت جد و جهد را داشتند و تهیهٔ سفر فراهم آوردند و تجهیز لشکر
کردند و علما را دیدند تا اینکه باهتمامات وافیه دست اعمام شاهنشاه
غازی که پسران خاقان مغفور بودند از سلطنت کوتاه شد و بعضی از آنها
باصلاح و صوابدید قایم مقام بسزائی رسیدند باینجهت مرحوم قایم مقام
مبغوض جمیع فرزندان خاقان مغفور شدند و شاهزاده اعتضاد السلطنه هم که
رشدی نداشتند نتوانستند مخالفت کنند ولی بنا باقتضای طبیعت انسانی

که حالت رشک و غبطه دارد همینقدر در صدد تلافی برآمده از قایم مقام
بدی ذکر کرده اند در صورتیکه نکتهٔ مطلب معلوم شد دیگر دشنام ایشان
بقایم مقام ضرر و ایذا نمیرساند ولی در اینکه مردم از افعال قایم مقام راضی
بوده اند محل تردید نیست بعد از گذشته شدن شعرا پارهٔ اشعار در خصوص
ساخته اند از آنجمله نشاطی خان عباس هزارجریبی در غیاب قصیدهٔ گفته است
که یک دو بیت آن در اینجا ثبت میشود .

تیغ برکش ای ملک یکسر فراهانی بکش ؛ رحم بر ایشان مکن هرچند بتوانی بکش

کشتن ایشان بپنهان است میباید بخلق
در دوم خمپاره دوز توپ میدانی بکش

جناب حاجی میرزا آقاسی شخص اول

اسم سامیش میرزا عباس است خلف الصدق میرزا مسلم ایروانی است که مسلم زمان بود و از نجبای عصر و فضلای شهر بشمار میآید ظهورش از سلسلهٔ بیات و از کمالات قصوری نداشت و جناب حاجی در بلدهٔ ایروان بوجود آمد پس از آنکه در خدمت والدش تا چهارده سال بسر برد با اینکه اقربا و خویشان او صاحب حکومت بودند بحکم قابلیت برای تحصیل کمالات عازم عتبات عالیات شد و در آنجا شرفاندوز حضور عارف ربانی آخوند ملا عبد الصمد همدانی گردید و مدتی در خدمت آنجناب بتحصیل علوم متداوله و تکمیل نفس مشغول شد و در فقه و اصول و جزئی از حکمت طبیعی و الهی و از علوم غریبه از نیرنجات و ریاضی از یمن برکت آنحضرت ماهر و استاد شد پس از آنکه اعراب کربلا را خراب کردند و جناب آخوند ملا عبد الصمد در آن بلد ساکن و یار تقا گشته بفیض شهادت فایز آمد جناب حاجی بآذربایجان که وطن مالوف او بود معاودت نمود و نایب السلطنه عباس میرزا او را در مجلس خود جلیس و انیس کرد و جناب حاجی در آن دستگاه بتعلیم شاهنشاه غازی محمد شاه بپرداخت قبل از آنکه نایب السلطنه عباس میرزا از جهان در گذرد

و محمد میرزا (محمد شاه) بولایت عهد برسد با بودن سایر برادران نایب السلطنه جناب حاجی روزی در همان دبستان بشارت سلطنت بشهنشاه غازی داد و سپرد که این امر را مکتوم دارد چون امر سلطنت بشاهنشاه غازی تعلق یافت بر حسب مصلحت چندی مقتضی بود که مرحوم قایم مقام صدارت کند چون او را بصوابدید جناب حاجی و صدر الممالک معزول ساختند صدارت بحاجی میرزا آقاسی تفویض کردند و او در طهران طرح عمارات و اجراء قنوات نمود کتاب ردّ پادری را که میرزا بزرگ قایم مقام نوشته است باعانت و همراهی جناب حاجی بوده است و مطالب را او بیان کرده است و نیز حاجی کتابی دیگر تصنیف کرده موسوم بمصباح محمدی است و رسالهٔ دیگر در تفسیر بعض از آیات مشکله تألیف کرده اند جناب حاجی تخلص خود را در اشعار فخری میکرده اند اشعار ایشان در اکسیر التواریخ ضبط است هرکس خواهد رجوع بآنجا کند و یک چند بیت از عربی و فارسی او در اینجا می نگاریم

طال هجری علی داء النوی　　دق جسمی ذاب من نار الهوی

سیرونی کل آن بالوصال　　انقضی عمری وقد ضاق المجال

اذ رعی یا ناقتی ارض الفلا　　نحو من اشتاقه الا فلا

قدّه غصن له شمس ثمر ⁂ خطّه مسک محیط بالقمر

اشعار فارسی حاجی این ابیات ذیل است .

بر مه نهاده خوشهٔ پروین و کفهٔ زلف ⁂ بر گل نهاده نقطهٔ مشکین و خوانده خال
او زیر زلف مشکین چون در سحاب بدر ⁂ من غرق اشک خونین چون در شفق هلال

و له ایضاً

خرامی که در آن بر و دوش بود ⁂ هوس را تمنای آغوش بود ⁂ چشیدیم به بوی ز آب حیات
زلالی که در چشمهٔ نوش بود ⁂ بعهدی دل و دین با و باختم ⁂ مرا یاد داد و فراموش بود

و له ایضاً

بازم اندر سر هوای کوی یار ⁂ سوی تبریزم کشد اشتر مهار
من چو مجنون روز و شب در کوه و دشت ⁂ بهر لیلی هستم اندر سیر و گشت

در سال هزار و دویست و پنجاه و یک قایم مقام که در آخر صفر المظفر بمقام اصلی شتافت شاهنشاه غازی محمد شاه طاب ثراه باطراف ممالک فرمان کردند که ما قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید در واقع ابتدای وزارت حاجی از سنهٔ هزار و

دویست و پنجاه و دو بوده است اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خود را بتعلیم و تعلّم بسر برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملکداری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان را که از وزرای بزرگ و در انشاء و سیاق از همگنان گوی سباق ربوده بود و از ادبیت و عربیت حظّی کامل و بهرهٔ فاضل داشت او را با خود یار کرده و در حل و عقد امور و رتق و فتق کار جمهور بشاورت او همی کار میکرد و گفت که میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان زنگنه امیر نظام از ابتدا موافق دیده ام طرف او را فرو من نخواهد گذاشت لاجرم من باین امر رضا نداده ام و متصدی این شغل باید مثل تو مردی مهذب باشد که در کارهای بزرگ پنا باشد و با من یکدل و یکجهت شود و جز تو کسی شایسته این امر نیست میرزا شفیع صاحبدیوان غریب همت و فتوتی نموده است که در جواب او گفت من با میرزا حسن عم زاده هستم و او از من روزگار بیشتر دیده و سال فراوان برده است حشمت او را نباید فرو گذارم که در میان خویشاوندان نکوهش زده باشم و ناچار کار استیفای ممالک بمیرزا حسن آشتیانی که پدر میرزا یوسف صدر اعظم است تعلّق یافت .

میرزا شفیع صاحبدیوان پدر
آقا میرزا محمود مستوفی دیوان
اعلی است که محاسبهٔ مملکت
خراسان رجوع باینهاست
و بهمین جهت اعزاز و اعتبار
دارند

حاجی میرزا آقاسی زشت میدانست که کسی او را وزیر و صدر اعظم گوید و رتبهٔ خود را
بالاتر از این میدانست اما دول خارجه چون این مطلب را نمیدانستند او را شخص اول
ایران خطاب کردند و حاجی اول کسی است که مخاطب باین لقب شده است
حاجی میرزا آقاسی پیوسته میگفت که وزارت عظمی خاص محمد خان امیر نظام است و
من نا چار باینکار اقدام کرده و منتظرم که او بیاید و اسباب آوردن او را بطهران
فراهم آورده و مردم باستقبال او رفتند و پس از دو ماه جناب حاجی بار دیگر
که برحسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانهٔ آذربایجان شد و حاجی میرزا آقاسی
بمیرزا شفیع صاحبدیوان گفته بود که من امیر نظام را برای آن آوردم و بر چاکران
درگاه پادشاه عرضه دادم که چشمها و از نظرها محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان
مرجعت دادم دیگر کسی بطلب وزارت او نخواهد نشست و دلها بمن خواهد بست
و اگر جز اینکار میکردم همیشه مردمان بهوای او میرسیدند و بیکاری بنظام نمیشد .
سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری شاهنشاه غازی عزم خراسان فرمودند که
هرات را مسخر سازند و غوریان را مفتوح سازند روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران
بباغ نگارستان نقل مکان کردند که از آنجا بخراسان شتابند و حاجی میرزا آقاسی نیز

با جمعی از وزرا و امرا التزام رکاب داشتند در باب اینکه اول فتح هرات
کنند یا تسخیر غوریان پردازند بین وزرا و کارکنان اختلاف شد و میرزا آقاخان
نوری که بعد بصدارت رسید با حاجی میرزا آقاسی مکابره کرد آخر همه رای میرزا آقاخان را
صواب شمردند و نیز در محاصرهٔ هرات حاجی میرزا آقاسی حکم داده بود که سه
دروازهٔ شهر را باختیار اهالی هرات بازگذارند که آمد و شد کنند میرزا آقاخان در
این خصوص هم مکابره کرد و فائق آمد آخر حکم شد که از جمیع دروازه های هرات کار را
بر اهل شهر سخت گیرند تا مقصود بعمل آید حاجی میرزا آقاسی چندان اصابت تدبیر
نداشته است و اکثر امور خطا میکرده است زمانی که در دورهٔ هرات بودند
با کمال بی اسبابی و عدم آلات توپ ریزی حاجی میرزا آقاسی در آنجا حکم کرد که چهار
توپ هفتاد و دو پوندی که هر پوندی نود و شش مثقال باشد ریختند و از کوره
در آوردند و آن توپها نظیر توپ مشهور مروارید است که الان در ارک طهران
نزد یک حوض بزرگ گذاشته اند مهندسین روس و انگلیس و فرانسه و نمسا که در
اردو بودند حیرت کردند که با این بی اسبابی بزودی چه طور اینکار صورت
گرفت و انصافاً حاجی در اینکار خیلی قدرت بخرج داد و کلیتهً حاجی در ایام وزارت خود

در عمل قورخانه و توپخانه ایران خیلی اهتمام داشت و تأسیس قورخانه و ترقی صنعت
گران اینکار در عصر او شد و هنوز هم قورخانه ایران از اهتمامات حاجی میرزا آقاسی است
که اینطور شکوه دارد هرچه توپ و آلات و ادوات قورخانه که الآن در قورخانهٔ
طهران موجود است از زمان حاجی باقی مانده است و در عهد وزارت او چهار هزار توپ
قلعه کوب از نو ریخته و گلوله و اسباب او را مهیا نمودند .

حاجی میرزا آقاسی درین سفر خراسان خصوصاً و در سایر اوقات عموماً بسیار اشخاص
واجب القتل را شفاعت کرده و از کشتن نجات داد میل نداشت که خون مردم ریخته
شود و مثل سایر صدور بریدن خانمان و اتمام دودمان کسی اقدام نمیکرد خیلی سلیم
النفس بوده است .

درین اوان دستخط مبارک همایونی صادر شد که جماعت سپاهیان نیمه چابکی
کوت خود را کوتاه کرده لباس نظام بپوشند حاجی میرزا آقاسی هم کریمه و ثیابک
فطهر (ای فقصر) آیه لا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض و لن
تبلغ الجبال طولا و آیه و لباس التقوی ذلک خیراً را دلالت بر کوتاهی جامه
گرفته و این آیات را در زیر دستخط نگاشت و سپاهیان بسبک قدیم ایران لباس

نظام پوشیدند شاهنشاه غازی نوزدهم جمادی الاخره از خارج هرات حرکت
کرده بمشهد مقدس آمدند و نوزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار با حاجی
میرزا آقاسی وارد طهران شدند .

سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج آقا خان محلاتی بطهران آمده و در خانه حاجی متحصن
شد و از خطا و طغیان سابق عفو گشت بعد از چندی طغیان یافته بهانه مکه از طهران
بیرون شد و نوشتجات مجعول بخط و مهر دولت و حاجی میرزا آقاسی ساخته خود را
حاکم کرمان خوانده و بعد بدفع او مأمور فرستادند و فیمابین صف آرائی شد
و آخر الامر آقاخان محلاتی هزیمتی شده از کرمان و قندهار بهندوستان رفت

سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت بتصویب و امضاء حاجی میرزا آقاسی عهدنامه
فیمابین دولت ایران و بلژیک بسته شد و نیز در زمان حاجی عهدنامه تجارتی
جدیدی فیمابین دولت ایران و انگلیس انعقاد یافت صورت معاهدات در
منتظم ناصری و ناسخ التواریخ ضبط است .

سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت عهدنامه در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی
بین دولت ایران و اسپانیا انعقاد یافت و این عهدنامه بتوسط میرزا جعفر خان

مشیر الدوله در اسلامبول با سفیر اسپانیا بسته شد .

سنه هزار و دویست و شصت و یک بساط عروسی اعلیحضرت اقدس همایون
ناصر الدین شاه رو خانقلزه را که در آنوقت ولایت عهد داشت بحکم شاهنشاه
غازی در باغ نگارستان فراهم آوردند و هوا بشدت گرم بود لهذا شهنشاه
غازی بحاجی میرزا آقاسی که او را مستجاب الدعوه شناخته بودند دستخط کردند
که از خداوند خواستار باش تا این هوای قلب الاسد سرد شود تا بتوانیم در طهران
امر عروسی را بپایان بریم حاجی جواب دادند که انشاالله چنین خواهد بود
از قضا از ابتدای عروسی تا انتها که هفت شبانه روز بود چنان باد سردی
وزید و هوای طهران خنک شد که مردم متأذی شدند و محتاج بآتش گشتند
این قضیه را همه کس اطلاع دارد و نقل میکنند از این قبیل کارها از حاجی زیاد دیده
و شنیده شده است چنانچه از مرحوم میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک مسموع
شده است که در حیات خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه وفات نایب
السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را حاجی میرزا آقاسی بتاریخ
وقت خبر داده و مستوفی الممالک در پشت کتابی نوشته و پنهان بود که او گفته بود

در سنه هزار و دویست و شصت و دو هجری الله قلی میرزای ایلخانی پسر زادهٔ خنفعلی
خان ربیب حاجی میرزا آقاسی که از دختر خاقان مغفور بود و بواسطهٔ خود سریها
و خیالات خامی که داشت مغضوب دولت شده بود و اگر شفاعت و تقویت
حاجی میرزا آقاسی نبود بهلاکت میرسید آخر الامر بتصویب خود حاجی دستخط برای
او در قم فرستادند که چندی در عتبات عالیات رود و رفع آلایش عصیان
نماید
نمود از ابتدا تقویتها و حمایتهای حاجی بود که او را بخیال سلطنت انداخت
و تهیهٔ قورخانه پرداخت هرچند شرارت و خیالات فاسده او را بعرض میرسانیدند
حاجی اصلاح میکرد تا آخر کار بانجا منجر شد و شرح آن در تواریخ ضبط است
سنه هزار و دویست و شصت و سه هجری حسنخان سالار پسر اللهیار خان آصف
الدوله والی خراسان صریحاً بنای عصیان را گذاشت و دولت را تا چندی
مشغول اینکار نمود و مردم را بزحمت انداخت این عمل هم نیز از سوء تدبیر و بد
زبانیهای حاجی مرحوم بود و سالار با پدر خود اظهار داشت که جمیع مردم از
حاجی رنجش کلی دارند و بواسطهٔ تقویت سلطنت از او از سلطان زمان هم
مأیوس شده اند اگر عاصی و طاغی شویم کاری از پیش خواهد رفت باین جهة

اقدام باین جسارت نموده چندین سال مشغول زد و خورد شد تا آنکه اهتمامات
وسیاست مدن میرزا تقی خان اتابک اعظم که بعد از حاجی صدارت داشت
این خوار را از سر راه رعایا از بن برکند و کار مملکت را راست کرد و حاجی میرزا آقاسی
در زمان خود هرچند توپ و قورخانه بخراسان فرستاد کاری از پیش نبرد
بلکه سربازان ماکوئی که خود را بسته و مخصوص حاجی میرزا آقاسی میدانستند
و مامور بجنورد بودند بیشتر اسباب خرابی فراهم میآوردند هنوز دشمن را
دفع نکرده بزن و بچهٔ اهل بجنورد دست درازی کرده مال و ناموس آنها را
بزور میگرفتند آن رعایا هم عاصی شده جرئت شکایت نزد حاجی میرزا
آقاسی نداشتند لهذا جعفرقلیخان را بریاست خود دعوت کردند و طغیان
نمودند و این سربازان را گریزان ساختند .

در همین سال هزار و دویست و شصت عهدنامه میان دولت ایران و
دولت آل عثمان در ارزنة الروم بتوسط میرزا محمد تقی خان وزیر نظام (اتابک اعظم)
انعقاد یافت بعد از وصول عهدنامه بایران مذاکرات خبط و خطا و سوء تدبیر او
درباب محمره وغیره بحدی است که ذکر آن رنگ زردی میآورد و از خطاهای

او مآل کار بد شد و صرفه ایرانیان از دست رفت صورت آن عهدنامه و
پاره مذاکرات در منتظم ناصری ضبط است و نیز خبط و خطای حاجی بدرجهٔ
رسیده بود که وزیر مختار روسیه در وقت شفاعت از همین میرزا آنها را بعرض
همایونی رسانید .

ظهور میرزا علیمحمد باب و فتنهٔ آن جماعت در عهد حاجی میرزا آقاسی واقع شد
و اگر او را تدبیری بجا بود نمیگذاشت که کار آنقدر دنباله پیدا کند از ابتدا
برای ظهور بطلان آنها حکم داد که در تبریز مجلس مباحثه و مناظره برپا کنند و
با آنها مذاکرات علمیه نمایند که بطلان آنها را ثابت نمایند تاسیس اینگونه مجلس
باعث آمد و شد و ازدحام و آشوب خیالات عوام میشود و رفته رفته کاه
کوه و جزئی انبوه خواهد شد جواب اینها از ابتدا همان شمشیر و کشتن است
نه مجلس ساختن و پیرایه بستن .

چو با سفله گوئی بلطف و خوشی ✤ فزون گرددش کبر و گردنکشی

سنه هزار و دویست و شصت و چهار هجری چون محمد شاه غازی بواسطهٔ
وفور اسقام و هجوم آلام و درد پا نمی توانست که به ییلاقات دور تشریف فرما

شوند لهذا درین هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان شد که بر فراز
تجریش دو فرسخی طهران در کمرهٔ پایین کوه قلعهٔ استوار کردند و برج و بارهٔ
محکمی ساختند و خندق عمیقی بر سنگ خاره کندند تا شاهنشاه غازی در سورت
گرما در آنجا اقامت جویند و قریب یکصد هزار تومان خرج آنجا شد و شاهنشاه
غازی در آنجا تشریف برده توقف کردند و نیز بقدر یک تیر پرتاب دورتر از
این قلعه قلعهٔ برای اقامت حاجی میرزا آقاسی بنا کردند که در آنجا ساکن شود
قلعهٔ اول را قصر محمدیه خواندند و ثانی را بنام حاجی میرزا آقاسی عباسیه نامیدند
و در آنجا اقامت گزیدند و در ماه رمضان وجع نقرس در دست و پای
شاه افزونی گرفت و هر روز حاجی میرزا آقاسی از عباسیه بمحمدیه بعیادت
میآمد در یکشنبه چهارم شوال حاجی میرزا آقاسی بعادت هر روزه قصد عیادت
کرد چون بدروازهٔ قصر محمدیه رسید سهراب خان گرجی بگوشش گفت که روز
شاهنشاه بشامگاه نخواهد رسید لهذا حاجی میرزا آقاسی که از مردم هراس داشت
درین موقع جرئت نکرد که در آنجا بماند از همان بیرون دروازهٔ محمدیه بعباسیه
رفت و منتظر بود که کار چگونه خواهد شد در سه‌شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی

بدیگر جهان خرامیدند و مادهٔ تاریخ عربی و فارسی که مرحوم شاهزاده
فرهاد میرزای معتمدالدوله در وفات شاه ساخته‌اند محض سهولت ضبط تاریخ
در اینجا نگارش میرود (العاقبة للمتقین) (محمد پادشاه در قصر جدید مرد)
و حاجی نه در سکرات موت و نه در نماز خواندن بنعش پادشاه جرئت حاضر
شدن نکرد امرا و وزرا که هر یک از حاجی زخم زبان داشتند در خانهٔ مهد علیا
و ستر کبری اجتماع کردند و عزل حاجی را طلب نمودند مهد علیا آنها را امیدوار
ساخت و بعزل حاجی سخن راند و نیز مختار روس و انگلیس بحمایت او کلمات
زیاد گفتند و تهدیدات کردند و آخر جواب صواب شنیدند و عاجز ماندند
حاجی محض وقایهٔ خود بمادر عباس میرزای ملک‌آرا نامه کرد که تا آمدن شاه
جوان بخت از تبریز باید عباس میرزا بحراست طهران و دفع مردم پردازد
او را نزد من فرست که تا ورود شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه روحنافداه
مشغول نیابت باشد آن زن بالغه جواب داد که فرزند من زشت و زیبا ندیده
و هنوز لایق نیابت برادر والاگهر خود نیست • حاجی خواست تدبیری دیگر کند
با امرا و وزرا نامه کرد که باید نفاق را کنار گذاریم و تا آمدن شاه از تبریز در حفظ

شهر و خزانه خود متکفل باشم شاهزادگان و امرا جواب سخت دادند که ترا باین
فضولیها چه کار که هنوز حکمرانی ما در چاکری خود هر چه میدانیم خواهیم کرد حاجی دید
کار سخت است از عباسیه بشهر در آمد و در خانه های خود که در ارک بود منزل کرد
باز او را آسوده نگذاشتند و سربازان ماکوئی را که از برای همراهی و محافظت
چنین روزی تقویت میکرد آنها هم از دور حاجی پراکنده شدند و یاری او نکردند
حاجی فرار را به یافت آباد که از بناهای خود او بود دستاویز گرفت که بتبریز رود
و موکب همایون را استقبال کند رعیت یافت آباد در قلعه را بستند او را راه
ندادند و تیر تفنگی بجانب او انداختند آن بیچاره فرارا بطرف قریه حضرت
عبدالعظیم آمد که در آنجا متحصن شود نورالله خان شاهسون که باشارت امرای
طهران مأمور بگرفتن او بود در بین راه باو برخورد و تیر تفنگی انداخت حاجی
از چنگ او باعانت نورالله خان خلاص شد و بزاویه مقدسه پناه برد
از ینطرف چون معلوم شد که حاجی از طهران فرار کرده مهدیقلی میرزا بعباسیه
رفت و باقی اموال حاجی را بعد از غارت دیگران یغما کرد و امرا در غیاب
شاه بصدارت میرزا نصرالله صدرالممالک گردن نهادند و او را در خانه حاجی

میرزا آقاسی قرار مسکن دادند ولی نصیب او نشده میرزا تقی خان امیر نظام اتابک
اعظم در آنجا منزل کرد بصلاح دید امرا بعد از فرار حاجی چند نفر بخانه او رفته ابواب
مقفله را گشودند و اموال او را ربودند و امرای طهران دو دسته بودند شهری
و ارکی که هر دسته با خود اجتماع داشتند و از یکدیگر بحضور شاهانه عرایضه شکایت
میفرستادند و سعایت مینمودند و میرزا شفیع صاحبدیوان و میرزا مسعود وزیر خارجه
و عیسی خان دولوی قاجار بیگلربیگی طهران و جماعتی دیگر با غلامحسین خان سپهدار
متفق شده بحفظ شهر میکوشیدند و حق بجانب این امرای شهری بود که میگفتند
امرای ارکی بنای کار را بجمهوریت و اقتدار شخصی خود شان گذاشته اند و الا چرا
باید در غیاب شاه برای خود بخانه حاجی میرزا آقاسی بریزند و او را معزول
کنند و اموالش را غارت نمایند خلاصه هنوز نایره فتنه بلند نشده بود که کوکبه
سلطانی و دبدبه خاقانی از آذربایجان بطهران رسید و جهان رونق تازه
یافت و بتدبیرات و کفایت میرزا تقی خان اتابک اعظم که در بین راه
صدارت گرفته بود کارها قرین صلاح شد و صدرالممالک از صدارت بی
۱۲۶۴ نصیب شد و حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت قبه حضرت عبدالعظیم متحصن بود

در همین سنه هزار و دویست و شصت و چهار حاجی میرزا آقاسی از کارداران دولت خواستار شد که در عتبات عالیات سفر کند و در آنجا دعاگو باشد اعلیحضرت شهریاری ناصرالدین شاه روحنا فداه بر زحمت چند ساله او رحمت آورد و پنجاه سوار را ملازمت خدمتش او ساخت و با احترام تمام در روز سه شنبه سیم ذیحجه الحرام از زاویه مقدسه باماکن مشرفه رفت در آخر صفر هزار و دویست و پنجاه و یک اعلان وزارت حاجی میرزا آقاسی شد و از هزار و دویست و پنجاه و دو شروع بکار صدارت کرد و تا ربیع آخر سنه هزار و دویست و شصت و چهار بوزارت مشغول و سیزده سال باین کار پرداخت و بیک قاعده چهارده سال باین اعزاز قرین امتیاز بود .

سنه هزار و دویست و شصت و پنج حاجی میرزا آقاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان المبارک در عتبات عالیات بسوی جنات خرامید و یکهفته از این پیش که وفات کند مردمان را از شب ممات خود خبر داده بود و چون تندرست بود مردم باور نمیکردند و سخن او راست آمد و این معنی بشیوع و تواتر رسیده است که بمردم ایران و اهل انگلستان از وفات خود با تعیین وقت خبر داده بود .

اما ثروت حاجی میرزا آقاسی بدرجه بود که محسود همه کس واقع شدی در سال هزار و دویست و پنجاه و سه هر دهیه و قریه و مزرع و مستغل که در ایران حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طبق شریعت غرا بجلی کرده بشاهنشاه غازی هبه نمود و این جمله از قرار ثبت مستوفیان دیوان یکهزار و چهارصد و سی و هشت قریه و مزرعه بشمار می آمد و اینکار برای آن کرد که سد سعایت معاندین کند چه آنکه بارها مقربان درگاه شاهنشاه بکنایه و صراحه معروض میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دهات دارد و هر سال یک کرور تومان حاصل املاک خود را مأخوذ مینماید چون از هیچ راه مقبول نشد که بوزارت حاجی خلل رسانند لهذا حاجی این کار را کرد که زبان وشاة را ببندد .

خلاصه حاجی مرحوم در صدارت خود مبغوض جمیع مردم بود جز چند نفری دیگر هیچکس بوزارت او راضی نبود و در پیش حاجی سعاة و خبر رسانان مطلوب بودند با او سر بگوشی سخن میگفتند که دیشب فلان و فلان انجمن داشتند و در عزل شما همداستان شدند یا بواسطه تقرب پیدا میکردند یا باعث میشد که بواسطه ترقی میکردند و حاجی باینگونه مردم بسیاری از دهات را بتیول و سیورغال میداد

کار بجائی کشید که در عهد حاجی در هر سال دو کرور مخارج ایران بر مداخل آن
زیادتی پیدا میکرد و در واقع بیشتر این مصارف مخارج قورخانه میرسید نه این بود
که همه را حاجی تفریط کند مردم فحش بسیار میداد و هر کسی از زخم زبان او مجروح
و هر دلی از تیر دشنامش مقروح بود سربازان ماکوئی را که بخود اختصاص داده
و از برای روز بد آنها را پیراهن خود میدانست ایشان را چنان مسلط کرده بود که
سر شبها چراغ روشن میکردند و بخانه ها بدزدی میرفتند صاحب خانه
میدید و جرئت دم زدن نداشت و این ترکان ماکوئی مست میشدند زن
بیچاره و بچهٔ بیصاحبی را که میدیدند میبردند و با او خلاف شرع بعمل میآوردند
غروب که میشد هیچ بچه و زنی جرئت بیرون شدن از خانه نداشت سایر الواط
هم باسم آنها فرصت را غنیمت شمرده مرتکب پارهٔ شرارتها میشدند کراراً از
تعدیات این ترکان مردم نزد حاجی شکایت میبردند حاجی بترکی میگفت اگر
این ترکان با اطفال شما وطی نکنند پس با من وطی کنند و چون التفات
شاهنشاه را مردم در حق او میدیدند امنا و وزرا از ترس عزل خود جرئت نمیکردند
که این قبایح را بعرض سدهٔ سلطنت عظمی رسانند مردم دیگر هم راهی بتظلم

نداشتند که حضوراً عرض حالی کنند و شرح مقالی دهند و اگر بهیئت اجتماع میخواستند
تظلمی کنند و عرضی نمایند بانواع و اقسام تهمتها مبتلا میشدند حاجی بجز فحش کار دیگر نداشت
از جمله صدمات او بمردم یکی این بود که گاومیشی داشت و این گاومیش همیشه مطلق العنان و آزاد
بود از بام تا شام در کوچه و بازارها باختیار میگشت از دور که پیدا میشد کسبه بصوت بلند بطور
رمز بعبارات مخصوصی بیکدیگر اعلام میکردند که گاومیش آمد بعجله و شتاب اهل بازار قبل از
وصول گاومیش هرچه میتوانستند از اجناس و ابزار خود را بدرون دکان میبردند که
پامال و تلف نشود گاومیش بهر در دکان که میرسید اذیتی میکرد مخصوصاً بدکان
شیرینی فروشی که میرسید مقدار کثیری شیرینی میخورد و حلویات را میریخت و طبقها را
بزمین میانداخت همچنین کوزه ماست بقال و کفهٔ برنج و کوزهٔ روغن و تغار پنیر او را
میشکست و قدری میوه جات او را میخورد و میریخت صاحب دکان ایستاده
و نگاه حسرت آمیز میکرد و جرئت آنرا نداشت که گاومیش را دفع کند و حفظ مال نماید
هیچ از بیش و کم دم نمیزد و در حراست اجناس خود قدم بر نمیداشت آنقدر مضطر بود
که گاومیش باختیار خود میرود و کسی نمیتوانست اظهار شکایتی نماید آخر مردم عاجز
شدند آن گاومیش را کشتند و در مقام مؤاخذه خود را بیطرف ساختند و حاجی دیگر

مشهورست که از برای یک حیوانی مردم انسانی را بسیاست رساند درین عهد هر
کس در خوردن شتاب کند و بعجله غذا خورد او را تشبیه بگاومیش حاجی میرزا آقاسی
میکنند و نیز حاجی از بس در سؤال و جواب با خارجه خبط و خطا میکرد دل پاره از وزرای
دولتخواه ملت پرست پرخون بود که چرا زمام کار بدست این وزیر بی تدبیر است ؛
هر چند هم نمی توانستند این معایب را توضیح اما با این دو سه فقره تکذیبات از مردم
تا این زمان هم از حاجی اظهار رضامندی مینمایند در عهد او نان در طهران یکمن یکعباسی
بوده است گوشت و روغن و سایر اجناس بقدری ارزان بوده است که حالا
ذکر آنها اغراق بنظر میآید حاجی راضی بقتل و قمع کسی نمیشد نان احدی را نمی برید نیک
نفس و مردم دوست بود چه بسیار اشخاصی را که مستحق قتل بودند شفاعت میکرد
و از کشتن نجات میداد و تقدس و دینداری او بنهایت قصوی بود حقیقةً شخص مستجاب
الدعوه و از اهل باطن بود یک دو فقره اهمال و مسامحه او در آسایش مردم و دفع
تعدی ترکمان دلیل بر بدی او نیست مرد خدا بودن و ایمان صحیح داشتن منافات
با این ندارد که چنین کسی در مملکتداری خبط و خطا داشته باشد بی تدبیری او دلیل بر بدی
فطرت او نمیشود اگر در پاره مطالب اهمال داشته است لیکن بقدری نیکنفسی داشته است

که عموم مردم در زمان صدارت او آسوده بوده و ارادتیکه شاه مرحوم باو داشته
اگر عشر آنرا بهترین مردم میداشت هر آینه نصف اهل ایران را بقتل میرساند شاه شهید
غازی طاب ثراه او را بچشم نوکری و صدارت نمیدیدند بلکه او را مرشد و پیشوای
طریقت خود میدانستند و او را اهل باطن دانسته از او کرامات و اخبار مغیبه دیده
بودند و در دستخطها با ایشان عنوان جعلت فداک و روحی فداک مینوشتند
در جواب یک کاغذ احوال پرسی حاجی مرقوم فرموده بودند که با در دمن تعلقی ندارد
وجود مبارک آن مرشد کامل بسلامت باشد این دستخطها در همین عهدها بدست آمده
و دیده شده است کتابچه مرقعی در کتابخانه نواب مستطاب والا شاهزاده محمد تقی میرزا
رکن الدوله والی مملکت فارس برادر والاگهر اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا
فداه موجود است که در آن مرقع دستخطهای مبارک همایونی که بحاجی مرقوم
شده است هر کس آن دستخطها را ببیند میداند که حاجی دارای چه مراتبی بوده است
باز حاجی خیلی مقام سیر و سلوکی داشته است که با آنهمه اتصال بسلطنت و مقام
ارشاد و ارادت از جاده عرفان خارج نشده بهوای نفس نپرداخته است و مردم را
آسوده نگاه میداشته است قائم مقام مرحوم در دو روزه وزارت لبی مردم را

تباه ساخت چه بسیار خانواده‌ها را برانداخت و بهر کسی که احتمال استعداد وزارت
میداد او را بتدبیری دفع میکرد ولی حاجی میرزا آقاسی ابدا بحرکات قبیحه اقدام ننموده
و چند روزیکه بحکم تقدیر خاقان او را وزیر قرار داده بود با آنکه کار خلافی نکرد باز او را
از جانب غیب تأدیب کردند و تنبیهش نمودند و آخر او را منتزه و منتقا ساخته حیات
جاویدش دادند و حاجی یقینا صاحب کرامات بوده جز نسبت جنون و خفت دیگر
باو نمیتوان طعنی زد و لعنی کرد .

وقتی حاجی وارد ارک و عمارت دیوانخانه شد کنار حوض نشست که دستی بآب زند
یکی از وهباشیان فراشان دیوانی که تا چندی قبل زنده بود چندین بار بحاجی در
خصوص مطلبی عرض کرده بود و جواب مساعدی نشنیده امروز که حاجی را در کنار حوض
دید نزدیک آمده بناگاه او را در حوض انداخت حاجی بیچاره را از آب بیرون آوردند
خواستند آن وهباشی را اذیت کنند مانع شد و گفت بیچاره بتنگ آمده و
عاصی شده است آنگاه کار او را انجام داد و حاجی را چندبار اینگونه اذیت کردند
چند دفعه که بعرض خبر رسید چون او را میزدند یا دشنام حضوری میدادند آنگاه ترک
لجاجت کرده اسعاف حاجت نموده میگفت عاصی شده است و باید کارش را اصلاح کرد

ابتدای ترقی حاجی میرزا آقاسی و باعث ارتباط و اختلاط او با دیوانیان علیخان
ماکوئی و محمدخان پدر مرحوم خانبابا خان سردار بوده و رشته آن علی‌الطریق الاختصار نوشته میشود
علیخان ماکوئی بمناسبت دوستی با پدر حاجی حاجی را بماکو آورد محمدخان پدر خان
بابا خان سردار امیر تومان یک زن محترمه داشت که بواسطه ناسازکاری او را مطلقه
نمود آن زن را با خانه و اثاث البیت بمرحوم حاجی داده قرار دادند در ماکو بماند
باینجهت خانبابا خان را بلفظ پسر نامیدند و او را غلط خطاب میفرمودند از آن زن یک
پسر متولد شد که در سن چهارسالگی برحمت خدا رفت و تا اواسط دولت شاه مرحوم که حاجی
در طهران بود تا آن زن هم در تبریز بود .

مرحوم محمدخان با فوج ماکو بتبریز احضار شد حاجی را هم با خود از ماکو بتبریز آورده در آنوقت
که در تبریز بود با مرحوم فریدون میرزای فرمانفرما الفتی پیدا کردند و در آنوقت مرحوم
ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا معلمی جهت درس و تربیت اولادشان منظور داشت
که مشغول درس و تربیت ولیعهدزاده‌ها بشود مرحوم فرمانفرما از مرحوم حاجی تعریف کرد
او را خدمت مرحوم ولیعهد آوردند و سالی هزار تومان مقرری از برای مرحوم حاجی قرار
دادند و معلم عموم اولاد ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا شد محمدمیرزا (محمدشاه طاب ثراه)

درآن محلّی مرحوم حاجی ارادت یافتند دراین بین مرحوم فرمانفرما حاکم خوی شدند
و حاجی مرحوم را بهمراه خود بردند و وزیر خود قرار دادند نوّاب محمد میرزا (محمد شاه طاب ثراه)
در خدمت پدر یعنی عباس میرزای نایب السلطنه ولیعهد دولت عرض کرد که من بی معلم
مانده ام و فریدون میرزا حاجی را در خوی برده و وزیر قرار داده است مقرر فرمائید که او را
ثانیاً بجهت تعلیم من به تبریز بیاورند نایب السلطنه هم فوراً مامور فرستادند مجدداً حاجی
مرحوم را به تبریز آوردند شاه مرحوم حاجی را از همه ربودند و معلم مخصوص خودشان کردند.
روزی محمد میرزا قبل از ولایت عهد بخانه حاجی مرحوم میروند کتابی در طاقچه بود برمیدارند
حاجی مرحوم دست او را میگیرد هرچه میخواهد باز بکند نمیشود باز میکنند کاغذی بخط حاجی
در میان آن کتاب می بینند که در آن کاغذ سال فوت شدن ولیعهد مرحوم و بعد
فوت شدن خاقان مغفور بعد سلطنت محمد شاه طاب ثراه مفصلاً نوشته شده است
بعد مرحوم حاجی التماس میکند حالا که این را دیدید بکسی بروز ندهید محمد شاه طاب ثراه
میفرمودند که این اول کرامتی است که از حاجی دیدم و عقیده مرحوم محمد شاه طاب ثراه
این بود که آنچه مرحوم حاجی بخواهد میشود و میتوانند بکنند مثل اینکه همیشه میفرمودند این درد پای
مرا حاجی نمیخواهد خوب بشود از برای اینکه این زحمت را در دنیا بکشم و در آخرت بهشت بروم

اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد نوّاب اللهقلی میرزای ایلخانی پسر زن مرحوم حاجی میرزا آقاسی
که دختر زاده خاقان مغفورند در حین کتابت این کتاب حیات دارند بعضی کرامات
از حاجی مرحوم روایت میکنند که بعنوان نص ایشان را ذکر کرده یک دو فقره است که
حکایت مینمایند و بعضیها تقریر و قول ایشان را درینجا مینگاریم که مزید اطلاع و ایقان آیندگان
شود چنین گویند که شبی در نیاوران شمیران بنای آتشبازی بود و آتشبازیها را چیده
بودند و هیچ جای شک و تصوری نبود که آنشب آتشبازی نشود حاجی مرحوم در
عباس آباد بودند و زکام کرده بودند منهم در عباس آباد در خدمت ایشان بودم
عصر آنروز را از حاجی مرخصی خواستم که شب بنیاوران بتماشای آتشبازی بروم خیلی
بمن تغیر کرده فرمودند من ناخوش و زکامم حالم بد است تو بتماشای آتشبازی
میروی با اینکه خیلی هم مایل بسیر آتشبازی و جشن شاهانه بودم لهذا برحسب میل حاجی نرفتم
فردای آنروز دو ساعت بغروب مانده حاجی مرا خواسته فرمودند از فارس کاغذ
آمده باید عریضه مرا با نوشتجات ببری نیاوران شب ثانی صبح زود از طرف شاه
جواب بیاوری از شهر اسب آوردند سوار شدم و نیاوران آمدم هنگام غروب بآنجا
ورود کردم شاه مرحوم در همان بالاخانه تشریف داشتند من همان طور با چکمه داخل

باغ شدم در همان قهوه خانه پشت درب اطاق فرستادم عرض کردند که فلانکس
آمده است و عریضه آورده مرا خواستند در سر سجاده سر برهنه رو بقبله نشسته بودند
نماز میکردند چون من داخل شدم اظهار مرحمت فرمودند فرمودند برو راحت شو
و میرزا مهدی فرمودند ایلخانی را چای بدهید و متوجه شوید تا بعد از شام پیش من بیاید
که عرایض را بخوانم و او صحبت کند من عرض کردم چون حاجی زکام هستند اگر عریضه را
میخواندند و جواب مرحمت میفرمودند و مرخص میشدم بهتر بود خندیدند فرمودند
تو امشب شام خوردن مهمان ما هستی و امشب من میخواستم آتشبازی کنم و آتشبازیها را
در پایین چیده بودند اول مغرب که سر نماز بودم حاجی مرحوم بمن از آنجا فرمودند آتش
بازیرا موقوف کنند من ایلخانی را مرخص میکنم که بنیاوران بیاید فردا شب آتشبازی
کنید محض خاطر تو آتشبازی نکنم حاجی برای امشب ماند چون این فرمایشات شنیدم
در نیاوران ماندم و بطوریکه فرموده بودند آتشبازیرا تماشا کردم بعد از آن جواب
کاغذها را مرحمت فرمودند صبح آمدم بعباس آباد حاجی مرحوم فرمودند چرا دیر
آمدی من حکایترا بیان کردم بهمان قاعده که همیشه خوش میشدند فرمودند شاه این چه
اعتقادیست دارند من کیم من چه کاره ام خیال در پریشانی آمده بود دیگر فرمایشات

از پریشان

فرموده اند بعد از آنکه نایب السلطنه اول برادر همین عباس میرزای ملک آرا در
سن شش سالگی فوت شدند شب خدمت حاجی نشسته بودم دستخطی آوردند شاه
مرحوم بحاجی نوشته بود که خدیجه یعنی والده نایب السلطنه اول از وفات فرزند
خیلی اظهار دلتنگی مینماید و من ناراحتم چاره بفرمائید حاجی جواب دستخط را نوشتند
و بعد نبات خواستند چیزی خواندند و یک شاخه نبات شکسته دادند بمن فرمودند
تو خودت همراه آغا علی همین امشب برو خدمت شاه بجواب دستخط را بده هر چه
فرمودند اطاعت کن این نباتها را هم ببر و بمن فرمودند وقتی که مادر نایب السلطنه را
دیدی از قول من بگو که تمام این دستگاه نوکرها را گفتم همه بجای خود باشند تا آخر
سال میشود که نایب السلطنه دیگری بجای این نایب السلطنه خواهد آمد و خیلی هم
عمر خواهد کرد من با آغا علی خواجه رفتیم شرفیاب حضور همایون شدیم کاغذ
مرحوم حاجی را با آن نباتها دادم آغا نصرالله را خواستند فرمودند فلانی را ببر
اندرون خدمت جانجان که مهد علیا والده شاه مرحوم باشد و بمن فرمودند
نصف این نباترا بده بخدیجه فرمایشاتی که حاجی فرموده اند بگو من با آغا نصرالله
خواجه در اندرون بمنزل مهد علیا رفتیم فرستادند والده نایب السلطنه آمد در پشت

درب اطاق دیگر و من تفصیل فرمایش حاجی را گفتم و آن نبات را دادم بعد
مرخص شدم بحضور آمدم و شرحی برای حاجی مرقوم فرمودند مرخص شدم بعد از نه
ماه دیگر نایب السلطنه بدنیا آمد که همین ملک آرا باشد و اسم او را بمناسبت اسم
حاجی مرحوم عباس میرزا گذاشتند و نایب السلطنه لقب دادند و بعد ازین او را
لقب بملک آرا تغییر یافت .

خلاصه از حاجی مرحوم بعضی کرامتها ذکر میکنند و سرد شدن هوا در عروسی اعلیحضرت
اقدس شهریاری روحنا فداه که موقع شدت گرمی هوا بوده است بنا بکرامت
حاجی ظهور یافته است و سابقاً باین مطلب اشاره شد و این مرحله را همه کس اظهار
میکنند و بطور تواتر شیوع یافته است .

حاجی مرحوم بعد از خلع صدارت باجازه اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه
بعتبات عالیات مشرف شده در آنجا اقامت گزیدند سکنه عراق عرب
که اهل ایران بودند در نهم ربیع الاول بطریق معمول مجسمه و هیئت یکی از ائمه جماعت را
باشکال مختلفه درست کرده آتش زدند و بعضی اطوار رکیکه بظهور رسانیدند این
فقره باعث هیجان اهل سنت شد نزد پاشا والی بغداد شکایت بردند حکم

بعسکر و صاحب منصبان شد که شیعیان سکنه عراق عرب را که جهلا ایرانی بودند
دستگیر کنند در بغداد و غیره شد کار سخت شد بلکه علما هم مورد مؤاخذه شدند و عموم
شیعه مغضوب بودند و حتماً بانواع عقوبتها مبتلا میشدند حاجی بیچاره تدبیری اندیشید
و در مقام افتضاح بشکسته نفسی خود برآمده نزد والی رفت و اظهار امتنان
و شکرگذاری کرد و از اهل ایران شکایت نمود و گفت من چهارده سال در
ایران صدارت کرده بهر کس نیکی نمودم در عوض اجماع کرده مرا معزول ساختند
ناچار در این مکان شریف که ملک خارجه است اقامت گزیده ام تا آسوده
باشم کنون هم که در اینجا آمده ام ایرانیان در این ملک باشاره سکنه طهران با
عربها همدست شده تقلید مرا در میآورند مجسمه و هیئت مرا باشکال مختلفه درآورده
آتش میزنند کنون شنیده ام که شما محض رعایت و احترام من آنها را طرف
مؤاخذه داشته اید باینجهت خیلی از شما ممنونم ولی من راضی بایذاء آنها نیستم
باید کما فی السابق در حق آنها رعایت کنم کنون اینها نزد من آمده تعهد کرده اند
که دیگر مرا آلت سخریه و مضحکه قرار نداده و مجسمه ام را آتش نزنند شما هم دیگر
متعرض آنها نشوید والی چون این سخن شنید گفت مگر این آتش بازیها

در باطاق دیگر و من تفصیل فرمایش حاجی را گفتم و آن نبات را دادم بعد
مرخص شدم بحضور آمدم و خطی برای حاجی مرقوم فرمودند مرخص شدم بعد از نه
ماه دیگر نایب السلطنه بدنیا آمد که همین ملک آرا باشد و اسم او را بمناسبت اسم
حاجی مرحوم عباس میرزا گذاشتند و نایب السلطنه لقب دادند و در این اواخر
لقب ملک آرا تغییر یافت .

خلاصه از حاجی مرحوم بعضی کرامتها ذکر میکنند و سرد شدن هوا در عروسی اعلیحضرت
اقدس شهریاری روحنا فداه که موقع شدت گرمی هوا بوده است بنا بکرامت
حاجی ظهور یافته است و سابقاً باین مطلب اشاره شد و این مرحله را همه کس اظهار
میکنند و بطور تواتر شیوع یافته است .

حاجی مرحوم بعد از خلع صدارت باجازهٔ اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه
بعتبات عالیات مشرف شده در آنجا اقامت گزیدند سکنهٔ عراق عرب
که اهل ایران بودند در نهم ربیع الاول بطریق معمول مجسمه و هیئت یکی از ائمه جماعت را
باشکال مختلفه درست کرده آتش زدند و بعضی اطوار رکیکه بظهور رسانیدند این
فقره باعث هیجان اهل سنت شد نزد پاشا والی بغداد شکایت بردند حکم

بمکر و ضلالات شد که شیعیان سکنهٔ عراق عرب را که اصلا ایرانی بودند
دستگیر کنند و ببغداد فرستند کار سخت شد بلکه علما هم مورد مؤاخذه شدند و عموماً
شیعه مغضوب بودند و حتماً بانواع عقوبتها مبتلا میشدند حاجی بیچاره تدبیری اندیشید
و در مقام افتضاح بشکستهٔ نفسی خود برآمده نزد والی رفت و اظهار امتنان
و شکر گذاری کرد و از اهل ایران شکایت نمود و گفت من چهارده سال در
ایران صدارت کرده بهر کس نیکی نمودم در عوض اجماع کرده مرا معزول ساختند
ناچار در این مکان شریف که ملک خارجه است اقامت گزیده ام تا آسوده
باشم کنون هم که در اینجا آمده ام ایرانیان در اینملک باشاره سکنهٔ طهران با
عربها همدست شده تقلید مرا در میاورند مجسمه و هیئت مرا باشکال مختلفه در آورده
آتش میزنند کنون شنیده ام که شما محض رعایت و احترام من آنها را طرف
مؤاخذه داشته اید باینجهت خیلی از شما ممنونم ولی من راضی باذیت آنها نیستم
باید کما فی السابق در حق آنها رعایت کنم کنون اینها نزد من آمده تعهد کرده اند
که دیگر مرا آلت سخریه و مضحکه قرار نداده و مجسمه ام را آتش نزنند شما هم دیگر
متعرض آنها نشوید والی چون این سخن شنید گفت مگر این آتش بازیها

در حق شما بوده است حاجی گفت آری خودشان هم اقرار دارند بنابر حکایت
حاجی از هر یک شیعیان که استفسار این قصه را نمودند گفتند بلی ما با حاجی
کدورت داریم و او را مضحکهٔ خودمان قرار داده ایم و الا با ائمهٔ جماعت کاری
نداریم چون والی عدم جسارت شیعیان را در حق ائمهٔ جماعت شنید و اقرار
خود حاجی را اصغا نمود از ایذاء و تنبیه و جریمهٔ آن جماعت درگذشت و آن فساد
قرین اصلاح درآمد الحق حاجی نهایت فروتنی و شکسته نفسی را کرده است که
خود را مضحکه قرار داده و جمعی را مرفه الحال ساخته است و واقعاً پنجهزار نفر را از
بلیات و عقوبات نجات داده است و این کرامت بهترین کرامات است
حاجی میرزا آقاسی در عرفان مرید و پیرو ملا عبدالصمد همدانی شده است و او
مرد بزرگوار و دارای مقامات بوده است و بواسطهٔ اخلاص کیشی با و همین
شاهزادهٔ آزاده عز الدوله برادر والا گهر اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه را در حین
ولادت بعبدالصمد میرزا نام نهاد .

شاهزادهٔ آزاده مرحوم علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ نهایت تمجید را
از حاجی مرقوم داشته اند چون بمعصر مرحوم حاجی بوده اند قدری اغراق

نگاشته اند لکن مرحوم شاهزادهٔ آزادهٔ والا تبار فرهاد میرزای معتمد الدوله
در کتاب جام جم از حاجی اظهار شکایت میکنند و در واقع از سوء تدبیر و خبط
و خطای او در داخلهٔ مملکت اظهار کراهت مینمایند تا یکدرجه حق داشته اند
لکن عمده سبب این کراهت آن است که در عهد صدارت حاجی مرحوم شاهزاده
معتمد الدوله در فارس نایب الایاله بوده اند شرحی از سازکاری ایشان
با انگلیس و پارهٔ خیالات دیگر معروض درگاه کرد و نگاه سلطنت شد اگرچه
آن نسبت تهمت بود ولی حاجی مرحوم شاهزاده را از فارس معزول ساخته
و با ملاحظهٔ آن شاهزادهٔ آزاده در کتاب جام جم بعض کنایات نگارند که
عیناً در اینجا نگاشته میشود .

القصه بجهت ناخوشی نقرس اکثر اوقات مزاج مبارک شاه علیل بود حاجی
میرزا آقاسی وزیر ایروانی زمام مهام را کلّی بدست گرفت و اگر حقوق الطاف
قلبی آن پادشاه (یعنی محمد شاه طاب ثراه) که در حق این بنده بود ملاحظه نمیشد
هر آینه از گفتار و رفتار حاجی میرزا آقاسی وزیر شرحی وافی مینوشتم و در مدحش
داد معنی دادمی غیر از این منطق لبی بگشادمی دریغ که محامد شیم و محاسن اخلاق

آن پادشاه مبرور مانع از آنست که از قبایح اعمال واکاذیب اقوال

حاجی شرحی وبسطی داده شود

در سفریکه شاه مرحوم (محمد شاه) باصفهان بود (کنت دسرسی) سفیر فرانسه که از
طرف لوئی فلیپ پادشاه فرانسه بایران آمده وایام توقف شاه مرحوم در اصفهان
پذیرفته شد از اشخاصیکه با او بودند ومعرفی شد (کنت) و (فلاندن)
بودند که یکی نقاش ودیگری معمار بود ودولت فرانسه اینها را از برای برداشتن
نقشهٔ ابنیهٔ عتیقهٔ ایران فرستاده بود .

خلاصه در این سفر (کنت) و (فلاندن) روزنامهٔ سفری برای خود نگاشته‌اند
وشرح حال حاجی میرزا آقاسی را باینطور نوشته‌اند .

حاجی از طبقهٔ علما است وتسلط او تنها در امور دولت نیست در طفولیت بپادشاه
درس داده وباینجهت تسلط مخصوصی باو دارد وشاه بحاجی یک اعتماد عمیانی
دارد وپادشاه بهیچ چیز مشغول نیست اختیار سلطنت تماماً بدست حاجی میرزا
آقاسی است شمایل این وزیر از سفرا است دماغ کج وریش بدرنگ کوسج
وچشمهای معوج دارد ودندان در دهان او نیست قامتش کوچک وحرکات

دررفتارش

در رفتارش تند وبسیار محیل است میگویند شاعر است ودر علوم عربی و
فارسی کامل واز تمام پلتیک خارجه بی اطلاع است وسخن بسیار میکند وبیشتر
اوقات بامور نماز وعبادت مشغول است وادعای او بدرجهٔ ایست
که ریاست توپخانهٔ ایران را ضمیمهٔ صدارت کرده وچنین ادعا میکند که از تمام
توپچیان در تیراندازی ماهرتر است ما در بادی نظر لیاقت پلتیکی این وزیر
ایران را سنجیدیم هر وقت که از صحبتهای عادیه وتعارفات رسمی خارج میشد
ومیخواست از پلتیک حرفی بزند بی اطلاعی او را می یافتیم وگاهی هم در بین
صحبت حالت تغیر از او بروز میکرد وبا دست وسر وشانه حرکات زشت
از او دیده میشد حرکاتی که شایستهٔ وزیر بلکه درخور حال یک ملائی هم نیست
از او سر میزد که جمیع ما یک مرتبه نزدیک بود از شدت خنده بزمین بیفتیم
هر وقت تغیر میکرد در تکلم مشت خود را گره کرده بکلاه خود میزد وعادتاً
کلاه خود را از راست بچپ واز چپ بعقب واز عقب بجلو میگذاشت نسبت
بما تا آنروز در کمال ادب ومهربانی رفتار کرد روز دیگری بمنزل این وزیر رفتیم
که مرخصی گرفته بفرانسه مراجعت کنیم جمعیت زیادی از طبقهٔ علما وسپاهیان واهل

قلم در اطاق وزیر حاضر بودند و اتفاقاً در آن روز حاجی متغیر بود و ما چون
ورود بحیاط کردیم در صحن عمارت کلاه و عمامه زیادی دیدیم که از توی اطاق
بوسط حیاط افتاده میشد و کسانیکه در اطاق نشسته بودند سر برهنه بیرون
میآمدند و رسم حاجی این بود که هر وقت میخواست اطاق خود را خلوت کند
حکم میکرد کلاه مردم را برداشته بحیاط میانداختند آنگاه صاحبان کلاه پرنشده
بیچارگان با حالت انفضاح میرفتند و آن روز حاجی نسبت با هم متغیر بود و صحبت
دولت عثمانی بمیان آمد حاجی گفت اگر عثمانیان دو مقابل این جمعیت که هستند
بشوند نتوانند ذره بما ضرر برسانند هر قدر عثمانیان بزرگتر شوند لقمه چرب ایرانیان
خواهند بود و ما از این پذیرائی بی ادبانه وزیر ملول شده بدون صرف چای و قلیان
برخاستیم و رفتیم در دوره صدارت حاجی ترکان ماکوئی که بتقویت او بمردم تعدی
میکردند اهالی طهران بستوه آمدند و چه بسیار اشعار هجوی که در حق حاجی و کسان او
سروده شد یکی از کلاه دوزان که طبع شعر خوبی داشته هجائی سروده است و یک

شعر آن در اینجا نگارش میرود

روز بازار گیک و علی زنقحبه راست	هرکه زنقحبگیش بیشتر است پیشتر است

میرزا تقیخان امیر نظام

الامیر الکبیر والوزیر الخبیر صدر الصدور قلاب الامور مفرق الکتائب
والنافذ بالمشارق والمغارب مقلب الاحوال وجالب مستقبل الامر
فی الحال جوهر الکفایة عنصر الدرایة اکفی الکفاة اقضی القضاة مسند
الصدارة و مظهر الوزارة شخص السیاسة و راس الریاسة المشار الیه
بین الانام میرزا تقیخان امیر نظام که ضرب المثل بین الامم و ملقب باتابک
اعظم است وزیری است که اگر تا آخر عمر نوشش کفایت را با نیش خیانت
نیامیخته و اطاعت خیالات شیطانی را بر متابعت سلطانی ننکیخته بود جای
آن داشت که بعد از حیات مجسمه او را از فضه و ذهب مرکب کرده در هر مملکتی
بیادگار گذارند و شرط احترامش را بجا آرند افسوس که نخوت و غرورش از اوج
علوی بحضیض سفلی رسانید و بواسطه سرکشی از نور رحمانی آیه فاخرج منها فانک
رجیم شنید سلطان السلاطین مالک الملوک اعلیحضرت قدر قدرت ناصر الدین
شاه که دولتش پاینده و دشمنش زداینده باد در ابتدای سلطنت که باید از صدارت
مهابت تقویت بعمل آید این وزیر را چنان باوج اعلی بردند و طوری زمام

اختیار ملک را بدستش سپردند که از غایت قصوری گذشت و بعروه وثقی رسید

هم مهر علم داشت بفرقش که تو بشتاب ؛ هم تیر قلم داد بدستش که تو بنویس

اگر در گذشتگان نظیرش جوئی همانا حسن صباح صبح کاذبی ازین وجود بود

و در عصیان و طغیان چون ابن علقمی با دولت بنی عباس و مرشد قلیخان با شاه

عباس بخیالات خام پرداخت سلیقه کج یافت و طریقه معوج پیمود همانا

کفایت و حدت نظر و دقت خیال و نفوذ تدبیرش چون حسن صباح بود

که بدواً دعوی وزارت داشت و آخر بخیالات بلند ترکه فوق رتبه او بود

افتاد تا وزارت میکرد نهایت مدح و توصیف داشت چون خواست

بتدبیرات قدمی بالاتر گذارد دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد دید

آنچه را که سزا بود و چشید آنچه را که جزا باشد بهوای تخت خود را تخته کشید

و بسودای پاره دفتر خود را پاره و بمیر ساحت بجای صمصام نشتر دید و در عوض

گلشن گلخن یافت مانند فضل بن سهل بین آب و آتش در آمد و در حمام

کاشان بکاشانه دیگرش آشیانه دادند خیالات خام صفراوی که در دماغ خود

یافت حکیم کامل حکم بفصدش کرد تا فساد بدن او بسایر ابدان بنی نوع انسان

سرایت نکند و ملک جهان را بآشوب نیندازد قصد فصدش کردند و فصدش نمودند

از جهت ناخوشی دماغ و مرض مالیخولیا راحتش کردند .

چنین باشد جزای آنکه با دولت زند پهلو ؛ چنین باشد سزای آنکه با نعمت کند کفران

کنون شرح نسب و ابتدای حال میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم را شروع کرده

بطور اختصار بکارهای او اشارتی خواهیم کرد .

میرزا تقی خان اصالت نسب نداشته است که سلسله طایفه و آبا و اجداد او را بگوئیم

در میان صدور این وزیر بزرگ مثل ناپلیون در میان سلاطین بوده است که مورخین

فرنگ خواستند نسب او را بجاهای بزرگ انتساب دهند و از او استخراج و استفسار

نسب کردند که سررشته بدست آرند تا دنباله حسب و نسب او را بجائی رسانند

آن پادشاه بزرگ جواب داد که من خود سر سلسله نسب سایرین و عنوان

دیباچه تواریخ دنیا هستم که دیگران باید از روی افتخار نسب خود را بمن رسانند

من خود را با حدی انتساب نخواهم داد و نظیر ناپلیون فرانسه نادرشاه ایران است

که در زمان او در کنار ابیورد و از برای او مولود و خانه بنا کردند خواستند بدو آن

کتابه بگذارند و اسم نادر و پدر او را بنویسند از نادرشاه پرسیدند که اسم پدر را

فراهانی قایم مقام اول در تبریز اشتغال داشت طفل خود تقی نام را بدبستان
فرستاد و تکمیل خطی و تحصیل ربطی نمود و بر همگنان فایق آمد بنای جلوه گری را گذاشت
چون استعدادی در او یافتند بیشتر بتربیتش پرداختند در دستگاه میرزا
ابوالقاسم قایم مقام که هنوز صدارت نیافته بود بکار نویسندگی پرداخت
و خود را آماده بعضی مشاغل ساخت محض پیروی خیالات خود ببعضی صفات
خوب که لازمهٔ ریاست است متصف شد و بپارهٔ هنرها که باعث پیشرفت
مقاصد است متحلی آمد در رشته ترقیات کرد زمانی که خبر رحلت خاقان
مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بتبریز رسید قایم مقام در خدمت شاهنشاه
غازی محمد شاه بطهران آمده وصدارت یافت میرزا تقی خان درین هنگام
بتبریز بود ودر اداره محمد خان زنگنه امیر نظام که پیشکار مستقل آذربایجان بود
مشغول خدمات دولتی گشت و فیصل قشون آذربایجان و پرداختن حقوق ایشان
بمیرزا تقی خان مفوض گشت و وزارت نظام یافت .

سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه محض اظهار یگانگی با
دولت روسیه حضرت ولیعهد ناصرالدین میرزا را (اعلیحضرت اقدس ناصرالدین شاه)

هرطور باید بیان شود و نفرمایید ما نگاشته کرده و گفت من پسر شمشیرم و بجای اسم
پدرم شمشیر آویزان کنید آنها نیز در دو رکتابهٔ مولود خانهٔ او شمشیری نصب کردند که
کنایه از پدر او داشت و تا آخر عمر او آن شمشیر نصب بود دیگر در وقتی که قصد تسخیر هند
رفته بود خواست دختری از خانوادهٔ سلطنت دهلی بحبالهٔ پسر خود خطبه کند صاحبان
دختر گفتند داماد باید در قباله تا هفت پشت خود را برشمارد و بشناساند نادر
فرستاده را گفت بگو که داماد شما پسر نادرشاه است و نادر پسر شمشیر و پسرزادهٔ
شمشیر همچنین تا هفتاد پشت برشمار و شمشیر والسلام خلاصه بمناسبت مقام ذکر این
دو قصه شد و صدور دیگر که قبل از میرزا تقیخان درین کتاب نوشته شده بعض از آنها
نجابت و پدری بزرگ نداشته اند ولی چون هیچیک کفایت و جربزه و اقتدار
میرزا تقیخان نبوده اند لهذا این شواهد تاریخی در حق آنها ذکر نشد و این وزیر
که باید در حق او کتابها نگاشت و شرحها داد حالتش خیلی شبیه بنادرشاه بوده
و باین جهت بیانات تجدید را دارد .

این صدر هم اول با نعمت الهی است که خود را مفتخر دیگران قرار داده است اصلا از
اهل فراهان است پدرش حاجی قربان بیک بوده که آشپزی? کارخانهٔ میرزا بزرگ

مقرر فرمودند که از تبریز بتفلیس و ایروان تشریف فرما شوند و از آنجا امپراطور
روسیه که بگرجستان آمده بود احوال پرسی فرمایند درین هنگام که حضرت ولایت
عهد هفت ساله بودند بطرف ایروان روان شدند در خدمت ایشان محمد
خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلما و میرزا تقی خان وزیر نظام و بعضی از رجال
دولت التزام رکاب داشتند بعد از ملاقات امپراطور آن پادشاه بزرگ
محض تفقد و مهربانی بهمراهان حضرت ولایت عهد از محمد خان امیر نظام شرح حالت
و خدمت میرزا تقی خان را پرسید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بوده
و اینک وزیر نظام است و این همان کسی است که در پطرزبورغ هنگام سفارت
خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده است امپراطور فرمود شکر خداوند را که
رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم و از او مخصوصا احوال پرسی کردند و بعد از آن
بمنزل امپراطور از برای هر یک هدیه فرستاد و بجهت میرزا تقی خان وزیر نظام
انفیه دان مرصعی روانه داشت این سفر در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی
شخص اول واقع شد .

سنه هزار و دویست و شصت هجری میرزا تقی خان وزیر نظام را بجهت اختلاف

موانع سرحدی و صلاح دولتین علیتین بسفارت دولت عثمانی فرستادند
و قرار دادند که با سفرا و وکلای دولت روس و انگلیس و عثمانی در ارزنة الروم
جمع شوند که بتصدیق یکدیگر قراری در کار بدهند بجهت مجلس منعقد یافت و وزیر
نظام با دویست نفر همراهان بارزنة الروم رفت بواسطه هرزگی یکی از نوکرهای او
اهل شهر آشوب کرده بسفارتخانه ریختند و هنگامه برپا شد و آخر بخیر گذشت
و میرزا تقی خان در آن شورش عثمانیان خیلی رشادت کرد و ضمنا کفایت بخرج
داد شرح این شورش و صورت عهدنامه این سفارت در تواریخ ضبط است
و سه سال سفر وزیر نظام بطول انجامید و درین هنگام میرزا تقی خان از دولت ایران
نشان شیر و خورشید درجه سرتیپی داشت .

سنه هزار و دویست و شصت و سه هجری اعلیحضرت ناصر الدین شاه روحی فداه
در آذربایجان ولایت عهد داشته صاحب اختیاری میکردند میرزا فضل الله نصیر الملک
علی آبادی از جانب دولت در تبریز پیشکار ایشان بودند و میرزا تقی خان هم
وزیر نظام بود و چون سنه هزار و دویست و شصت و چهار رسید خبر مصیبت و
رحلت شاهنشاه غازی در تبریز رسید قونسول روس که زودتر اطلاع یافت فورا

بدیوانخانه آمد و گفت باید حضرت ولایت عهد را از خواب بیدار کرد دو قونسول
روس بحضور رفت اول تعزیت داد و تهنیت سلطنت گفت اعلیحضرت شهریاری
فوراً نصیر الملک را احضار فرمودند و قضیه را بایشان مکشوف داشتند فرمودند که
حالا باید در تدبیرات ملکی کوشید که چه باید کرد و چه طور باید بطهران رفت
و دشمنان ملک را بچه سان باید دفع داد نصیر الملک که مردی سلیم و
ساده و شخصی افتاده بود و جربزهٔ تهور و جلادت و رشادتی نداشت از این
خبر وحشت اثر متحیر مانده طوری عجز و اضطراب از او ظاهر شد که خاطر مهر مظاهر
همایونی را انقلاب دست داد اعلیحضرت سلطانی میرزا تقی خان وزیر نظام را
فرمودند تا حاضر آوردند در این فقرات چون اطلاع یافت در نهایت پر
دلی و قوت قلب که خاصهٔ اهل بصیرت است از روی اطمینان نه از راه لاف و
گزاف عرض کرد اینها تعقلی ندارد و فردا افواج آذربایجانی را قبل از انتشار این خبر
خبر کرده قورخانه و توپخانه را مهیا خواهیم ساخت و فوراً طرف طهران روانه
خواهیم شد و در بین راه پیاده و سواره سایر عساکر بما ملحق خواهند شد اعلیحضرت
شهریاری اسم هر یک از اعیان ایران و طاغیان خراسان را که مذکور داشتند

وزیر نظام عرض کرد جمع آنها را بسر جای خود خواهیم نشانید و اقبال سلطنتی
که تایید الهی است خود کارها صورت خواهد داد اعلیحضرت شهریاری بجهت تدارک
سفر و فراهم آوردن تنخواه بر زبان فرمایشی راندند عرض کرد دستخطی مرقوم فرمایند
که سند نفس من است آنگاه با این دستخط هر قدر تنخواه لازم باشد فراهم
خواهم کرد بعد از اظهار این عرایض و گرفتن این دستخط بیرون آمده باعداد و تهیه
کار پرداخت و الحق نیکو از عهده برآمد با احتشاد و احتشام زیادی در رکاب مبارک
اعلیحضرت شهریاری از تبریز روانهٔ طهران شدند و با وجان رسیدند چون
در این وقت محمد خان زنگنه امیر نظام بدیگر سرای مقام داشت میرزا تقی خان
وزیر نظام در ازاء خدمتی که در این سفر در تجهیز لشکر کرده بود استدعا کرد تا
منصب و لقب محمد خان زنگنه باو مرحمت شود لهذا در آن منزل منصب امیر نظامی
یافت و با شکوه تمام در بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام بطهران ورود فرمودند
و در شب شنبه بیست و دوم بحکم ستاره شناسان هفت ساعت و بیست دقیقه
که از شب گذشت اعلیحضرت شهریاری بحضور اعیان السلطنه جلوس فرمودند
و هم در آن شب میرزا تقی خان امیر نظام را خلعت بخشیدند و او را امیر کبیر نمودند

وصدارت اعظم باو دادند و رتق و فتق تمامت امور بکف و مهر او مسلم آمد .

میرزا تقی خان اتابک اعظم مشغول تعدیل امور مملکتی شد سالی دو کرور خرج ایران را زیادتر از دخل آنها دید که حاجی میرزا آقاسی باین و آن داده و هر ملکی و دهی را بسیورغال بخشیده بود خواست اینکار را رفع کند و اصلاحی نماید اول کاری که کرد از مواجب جمیع مردم کاست و از برای هر یک شش ماه مواجب منظور نمود و شش ماه دیگر را باز گرفت و تخفیف فرمانها بمردم داد که هنوز آن فرمانها موجود است حقوق جمیع علما را کسر کرد و نصف سال منظور نمود .

اگر چه میرزا تقی خان امیر نظام مواجب مردم را کسر کرد ولی کسر او بهتر از زیادی و افزون دیگران بود بجهت آنکه در عهد شاه مرحوم و صدارت حاجی میرزا آقاسی اسم مواجب زیاد و رسم آن کم بلکه هیچ بود مثلاً بشخصی ده هزار تومان مواجب میدادند ولی وصول نمیشد صاحب مواجب مجبور میشد که آن برات را بهزار تومان بفروشد و با بازار آن هزار تومان هم اسباب خرازی فرنگ بگیرد لکن میرزا تقی خان اگر چه کسر کرد ولی هر قدر مواجب که داده میشد بسهولت بحیطهٔ وصول میرسید و کنون هم هر کس هر قدر مواجب دارد از خزانهٔ عامره نقد دریافت میکند .

شاهزادگان عظام و وزرای فخام نتوانستند کاری از پیش ببرند حال همه کس یکسان بود البلیة اذا عمت طابت ولی با این حالت این کار باعث دلکینه شد که اهل ایران از او در دل گرفتند و آزرده خاطر شدند چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلقی بر بیچاره فقیری نمی توانست تعدی کند دزدی و هرزگی و شرارت سابق از میان رفت و شراب از مستی نماند جماعت اوباش که در سابق بیک جرعه شراب چندین نفر را زخم میزدند و اطفال مردم را بکنار و گوشه میبردند درین اوان اگر کمی باده میخوردند بروی ساده نگاه میکردند و مست نمیشدند و بر معقولیت خود میافزودند .

درین عهد یکی از ارکان دولت که قولش مطابق یقین و اعتقاد سخنش محل اعتماد است نقل کرد که در زمان امیر نظام من طفل بودم و پدرم از ارکان دولت بود و میل وافری بعیش و عشرت داشت ولی زمان صدارت امیر نظام در خانه نزد عیال خود قدرت استعمال بعض مسکرات نداشت بعد از اعدام آن وزیر بزرگ یعنی امیر نظام شبی دیدم وضع پدرم تغییر کرده و آب قرمزی صرف میکند چون مجبور و محجوب پدر بودم پرسیدم چه مینوشید جواب داد آنچه را که در صدارت امیر قدرت نوشیدن نداشتم اکنون مینوشم

و بهتر خدمتی که میرزا تقی خان امیر نظام کرد آن بود که حسن خان سالار را که آتش فتنه
و برق مفسده بود دفع داد چندین سال در عهد شاهنشاه غازی دعوی سروری
کرد و او را دفع ندادند ولی در عهد دولت قوی شوکت اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا
فداه آن قوه شجاعت و آن پایه شهامت را با سایر طاغیان خراسان تأدیب و
تنبیه نمودند و بر قوت دولت و ملت افزودند چون میرزا تقی خان اتابک اعظم
مساعی جمیله بظهور رسانید اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه محض تقویت حال او
و یأس دیگران از صدارت میرزا تقی خان را بشرف مصاهرت قرین مفاخرت ساختند
و حضرت علیه عالیه عزت الدوله دامت شوکتها همشیره خویش را با و عقد بستند و شب
چهارشنبه ربیع الثانی او را برای میرزا تقی خان فرستادند .

در همین سنه هزار و دویست و شصت و چهار افواج بتحریک بعضی امرا بخصوص اسمعیل خان
فراشباشی بر میرزا تقی خان اتابک اعظم شوریدند و در خانهٔ او را احاطه نمودند
خواستند او را بکشند و تمام افواج که در طهران بودند تفنگها را پر کرده باروتها و
گلوله‌ها همراه داشتند میدانستند که درین هیاهو مقصر دولت خواهند شد لهذا قرار
دادند که اول میرزا تقی خان را بکشند بعد خودشان کشته شوند چیزیکه میرزا تقی خان را

از کشتن نجات داد ازدواج با حضرت علیه عالیه عزت الدوله دامت شوکتها بود
که بجهت احترام ایشان در خانه داخل نشدند و منتظر بودند که او از خانه بیرون آید
و هلاکش سازند آخر الامر میرزا آقا خان اعتماد الدوله که بعد بصدارت رسید درین اوان
وزارت لشکر داشت و نایب الصداره بود از جانب اعلیحضرت شهریاری با استمالت
افواج آمده هر طور بود ایشانرا ساکت کرد و از این شورش دست کشیدند و تهمتها
نزد میرزا تقی خان بردند و پوزش کردند و باز میرزا تقی خان بر حسب مصلحت دولتی
در صدارت استقلال یافت روز جمعه هفدهم ذیقعدة الحرام هزار و دویست و شصت و
چهار حسب الامر مقرر نمود که فرمان ولیعهدی شاهزاده سلطان محمود میرزا را که اول فرزند
اعلیحضرت شهریاری بود نوشتند و بحضور خسروانی خواندند او را ولیعهد قرار داد و
خود میرزا تقی خان بمنصب و لقب اتابکی اعظم ولیعهد منصوب شد ولی افسوس که عمر آن
شاهزاده استعدادی نداشت و در بیست و پنجم جمادی الاخره هزار و دویست و
شصت و پنج وفات یافت .

همواره میرزا تقی خان در خدمتگذاری مشغول بود و سالار را دفع داد و کار میرزا علیمحمد باب
که از سوء تدبیر و اهمال حاجی میرزا آقاسی بالا گرفته بود در عهد سیاست و تأکید میرزا تقیخان

دوچار آمد و او را در تبریز کشتند .

خلاصه میرزا تقی خان اتابک اعظم خدمات بزرگ بدولت کرد و نام دولت ایران را
در خارجه بلند ساخت در ممالک خارجه که بیرق ایرانی هنوز بلند نشده بود او بر سر
پا کرد قونسولها ببندرات خارجه و سفرا بدربار دول فرنگ فرستاد و سپرد که در
بیرق را نصب کنند و بآنها نامه باین مضمون فرستاده بود که اگر بیرق ایران را
در بندرات خارجه بخوابانند ما نیز بیرق ایشان را در ایران سرنگون خواهیم ساخت
و اگر بفرستادگان ایران بی احترامی شود همان بی احترامی درباره وزرای مختار ایشان
خواهد شد آنها که شوکت و سلطنت عظیمه اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه و تدبیرات
و انتظامات اتابک اعظم را دیده و شنیده بودند خلاف عقل شمردند که مخالفت
نمایند لهذا بنا بر حفظ مراتب اتحاد بین الدول قرار دادند که بیرق ایران در سرحدات
و بندرات ایشان منصوب باشد و کشتیهای ایران در دریاها به بیرق شیر و خورشید
ممتاز شوند .

میرزا تقی خان اتابک اعظم هر چیز را که باعث ترقی دولت و ملت بود آنرا فراهم
میآورد چند نفر شاگردان بفرنگستان فرستاد و آنها را موظف ساخت که هر یک

تحصیل علمی نمایند و بایران مراجعت کنند و آن شاگردان پس از چندی تحصیل تکمیل
بایران آمده هر یک بعلم خود ماهر و استاد شدند و هندسه و زبان و جغرافیا
و طب و ریاضی و نجوم و نقاشی و مشاقی و سایر فنون نظام را تکمیل نموده اجازه از
معلمین آنجا در دست داشتند و نیز تأسیس مدرسه دار الفنون که شاگردان در آنجا
درس خوانده و موظف باشند از نتایج خیالات میرزا تقی خان بود که ابتدای کار را
او شروع کرده ولی عمرش کفایت نکرد و بعد از او این عمل تاکنون در کمال خوبی
میگذرد و همواره سیصد نفر شاگرد در آنجا مشغول درس زبان خارجه و هندسه
و جغرافیا و حساب و طب و نجوم و مشاقی و علم پیاده نظام تا زمان میرزا تقی خان
در ایران ایجاد روزنامه نشده بود او چون دید که در اینکار فایده عمومی است
و باعث انتشار آثار دولتی خواهد شد لهذا مقرر داشت که در ایران روزنامه
بنگارند و ارباب مناصب و مواجب و حکام ولایات بفرستند چون از
برای اینکار مخارجی لازم بود لهذا قرار داد هر کس در ایران دارای دویست تومان
مواجب دولتی است باید اجیر یک روزنامه شده در سال دو تومان قیمت آنرا
بدهد و روزنامه های آنوقت چندان امتیازی نداشت ولی روز بروز در خوبی

خط و چاپ و انتشار و طبع روزنامجات سعی کافی بعمل آمده است .

و نیز از کارهای او آن بود که در سنه هزار و دویست و شصت و هشت بعضی ملاحظات
معتبره تذکره در دست داشته باشد و آن تذکره مجانی داده میشد و تحمیل کسی نبود
لکن در عهد صدارت میرزا آقا خان صدراعظم نوری آنرا موقوف کردند و نیز آبله
کوبیدن اطفال درین سنه در ایران حسب الحکم رواج یافت .

عبور و مروری قرارداد که هرکس در داخله ایران میخواست از دروازهٔ هر بلدی ببلد دیگر برود حتماً باید تذکره
ح

و نیز در همین سنه هزار و دویست و شصت و هشت میرزا تقی خان امیر در طهران بنای
کاروانسرائی کرد که سیصد و سی و شش حجرهٔ تحتانی و فوقانی داشت و معروف
بکاروانسرای امیر شد و قرار دادن چپرخانهٔ دولتی که در هر منزل اسب معین حاضر
باشد در عصر میرزا تقی خان شده است و در عهد او در هر منزلی از منازل ایران چپرخانه
ساختند که مخارج بنای او بعهدهٔ دولت بود و نیز تاسیس کارخانهٔ قندریزی و بلورسازی
و چینی سازی کرد و نیز آن امیر کبیر امر نمود که در دار الخلافه طهران و بعضی شهرهای بزرگ
در سر هر گذری دولت قراولخانه بنا کنند و سربازان ساخلوی که متوقف در طهران
بودند در آن قراولخانهها مشغول محافظت اهل شهر و دفع اشرار و گرفتن سارقین
باشند و در تبریز هم در همان عهد بنای قراولخانه شده است و نیز بنای میدان

توپخانه در طهران که کنون آن میدان جزو ارک و جزو باغ است طرح و قرارش از
میرزا تقی امیر نظام است .

زمانیکه موکب همایون از اصفهان در کاشان نزول اجلال فرمود میرزا تقی خان
امیر نظام دید که میرزا علی پیشخدمت در حضرت شاهنشاه منزلتی وافر و قربتی متکاثر
دارد لهذا او را بدون استیذان از قبلهٔ عالم گرفته بکردوس فرستاد و چون
موکب فیروزی کوکب از آنجا بدار الامان قم رسید نواب شاهزاده عباس میرزا
(ملک آرا) برادر کهتر شاهنشاه ملازم رکاب بود اعلیحضرت شهریاری مقرر فرمودند
که وی بحکومت قم مانده و با مادر خود در آنجا متوقف شود میرزا تقی خان بی
رخصت شاهنشاه او را با مادر و بنه و آغروق پیش از حرکت موکب همایون
روانهٔ دار الخلافه کرد و در مد نظر داشت که او را بمقام ولایت عهد برساند
و بجهت مصلحت حال خود در نظر داشته باشد چون این جسارت برای مبارک
شاهنشاه جلوه کرد فرمان داد تا شاهزاده و مادر او را با بنه و احمال و اثقال باز گردانند
و چنانکه معهود است شد در قم بحکومت گذاشته شد و میرزا لطفعلی خان پیشخدمت را به پیشکاری
او برگماشته شد و بمقام میرزا تقی خان از اجراء حکم خود محروم مانده بوسوسه و دغدغه

افتاد و در روز و بعد از آن جلالت از برای حفظ خویش بعضی تدبیرات بکار برد ولی
مفید نیفتاد .

میرزا تقی خان بعد از اینکه ارکان ملک را ممهد و قواعد آنرا مشید ساخت از غایت نخوت
و غرور بخیالات دیگر پرداخت اکابر زمان همه تنزل و اصاغر شدند و در خیر و شر
و نفع و ضرر دولتی قدرت دم زدن نداشتند بیچو عبه در حضور مبارک از هیچ کلام درشتی
و سخن سختی ابا و امتناع نداشت اعزه و اشراف از جباریتها و قدرت او بجان آمدند
بیچارگان خود را مثل عصفور در چنگال شاهین میدیدند مال و خون خود را در مقام
دشمنی با او معرض هدر مشاهده میکردند در آنزمان ملجا و پناه گاهی و واسطهٔ خیری
جز دربخانهٔ مهد علیا و ستر کبری نبود که گاهگاهی دفع شر و سلب ضرری از مردم میفرمود
و آنها را بجان خریدار میشد هرکس که در مخافت هلاکت میافتاد ناچار بآن باب
نجات و سدهٔ امان پناه میبرد دیگر میرزا تقی خان بچنین کسی نمیتوانست تعدی و
زیادتی کند و اینکار بر او بسی صعب و دشوار آمد و سه بار کرارا بحضور مبارک شاهنشاه
عرض و جسارت کرد که وساطت و شفاعتهای مهد علیا و ستر کبری مخل سلطنت اعلیحضرت
و منافی صدارت من است تا ایشان هستند نمیگذارند که سلطنت قوام و ملک نظام

گیرد و بهتر آنست که در وقت تفرج در باغ بهانهٔ گنجشک زدن تفنگی بدست بگیرید
و آن آیت رحمت را بکشید آنوقت من در بیرون شهرت میدهم که تیر خطا شده است
و بسینهٔ مهد علیا در آمده است آن شاه رئوف و عطوف که مظهر رحمت الهی هستند
و راضی بریختن خون او نیز بقتلی نشوند باین سخن وقعی ننهادند و گوش ندادند و آن
شخص خودخواه در القاء و ترغیب این مطلب قصد فسادی داشت میخواست که باین
بهانه مردم را از شاه جوان بخت نا امید کند و روی آنها را برگرداند و بعضی دسایس در
میان آرد که بین شاه و رعیت نفاق پیدا شود و شاهزادهٔ دیگر را از برادران سلطان
جمجاه بسلطنت بردارد و بکلی زمام اختیار را در دست گیرد معلوم است سلطان
جدیدی را که یک وزیری بتخت نشاند نهایت عجز و انکسار را خواهد داشت و
آن وزیر با آن اقتدار پس از چندی بهانهٔ دیگر گرفته او را خلع میکند و مثل نادرشاه
مردم را بسوی خود میخواند میرزا تقی خان هم میخواست باین تمهید پس از چندی خود را
مثل اتابکان فارس قرار دهد و سررشتهٔ امور را استقلالاً بدست گیرد و ندانست
که اینگونه کارها بتدبیر نیست بلکه فقط تایید یزدانی و تقدیر آسمانی لازم است
فرضاً اگر حضرت مخدره درامور سلطنتی اخلال کند باید او را پنهانی مسموم کرد

که احدی ملتفت آن نشود ولی میرزا تقی خان که تغییر تفنگ تجویز و ترغیب میکند
همانا قصد فساد و ناخدمتی داشته است که مردم را بکلی از این رحمت الهی و از این
نعمت نامتناهی مأیوس کند و خود بمقاصد نائل شود خلاصه اینگونه خیانات
و جسارات در مزاج مبارک شاهانه نوعی دیگر اثر کرد و متدرجاً جمعی از بیچارگان
روی عجز بدرگاه بی نیاز مالیدند و برخی از سوء رفتار اتابک اعظم بحضرت
ظل اللهی نالیدند مزاج مبارک سلطانی تغییر یافت او را معزول ساختند وی استدعا
کرد که بحضور برود و عرض مطلبی نماید اعلیحضرت سلطانی او را بحضور خواندند میرزا تقی خان
عرض کرد مرخص فرمایند تا خدمات خود را شرح دهم اعلیحضرت سلطانی او را در عرض
مطالب مأذون ساختند اما در صحت و سقم این قصه اعتمادی نداریم و از مجعولات
معاندین میشماریم لیکن از قراریکه معروف است میرزا تقی خان بحضور همایونی عرض کرد
اول خدمت من در دولت آن است که از برای کثرت اقتدار شاه در بخانه ها را
بستم و کسی را نگذاشتم که رتق داشته باشد اعلیحضرت سلطانی فرمودند این
اول خیانت تست که مردمان عزیز را پست کردی و خود را مقتدر ساختی پس مردم
بیچاره بچه واسطه بمن تظلم کنند و چگونه در عرض مطالب خود بمن دست بیابند

که تعدیات ترا بگویند چون اتابک اعظم این سخن بشنید خجل شد و سر بزیر انداخت
آنگاه خیانتهای او را یکان یکان بشمردند و معزولش ساختند و در سنه هزار و دویست
و شصت هجری در روز بیست و پنجم محرم بکلی میرزا تقی خان اتابک اعظم از منصب
امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتابکی و امور کشوری و لشکری خلع شد و
بعد از آن میرزا آقاخان اعتماد الدوله بصدارت عظمی رسید محض پاس حقوق خدمات
او شاهنشاه ایران پناه بسوی او دستخط و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر بدون
وزارت کشور بود فرستادند میرزا از غایت غرور از آن منصب خطیر سر باز زد
و چنان میخواست که بتقویت و شفاعت حضرت علیه عالیه عزت الدوله دامت شوکتها
که در حباله نکاح او بود باز بصدارت پردازد و کار دیگران را بسازد و خیالات پریشان
و بودن او در طهران باعث اضطراب خیالات مردم شد لهذا او را بطرف کاشان
روان داشتند و در فین که بنزاهت معروف است منزل دادند چون خواستند
صدارت را بمیرزا آقاخان دهند او هم اعدام میرزا تقی خان را جزو شرایط صدارت خود
قرار داد تا کار او قوامی پیدا کند جمعی از وزرا و امرا هم در غیاب همداستان
شدند و بیم آن کردند که اگر میرزا تقی خان در حیات باشد شاید روزی دوباره

بصدارت رسید و در ملت و دولت و وضع و شریف آشوب انداز و با ملاحظات
یک یک خیانتها و خیالات باطل او را در حضور همایونی بیان کردند افعال قبیحه او را
مجسم نمودند لهذا مأمور و نخواهی را بکاشان فرستادند و او را معدوم نمودند .
میرزا تقی خان امیر نظام در شب شنبه بیست و دویم شهر ذیقعده الحرام هزار و دویست
و شصت و چهار بصدارت رسید و در بیست و پنجم محرم الحرام هزار و دویست و
شصت و هشت از صدارت معزول شد و در شنبه هجدهم ربیع الاول همان سال از
اصفهان بدرود کرد و سه سال و دو ماه و سه روز در نهایت استقلال صدارت
کبری داشت روز نصب و روز قتل او که عزل حقیقی است در روز شنبه واقع شده است
این وزیر بزرگ هم وزارت کشور و هم امارت لشکر داشته است ذو الریاستین
بود و جمع بین سیف و قلم و صفحه و علم کرد و سایر صدور همین در وزارت داخله خود
بامور کشوری میپرداختند ولی در امور سپاه و لشکر اقتدار کلی نداشتند الا اینکه
تعیین سرداران و سپهسالاران هم باز بتصویب آنها بوده است مثل میرزا تقیخان
امیر نظام در میان وزرا وزیری با اقتدار نبوده است بدرجه مهابت و صلابت
داشته است که اگر بسرباز نگاه میکرد آن سرباز ضعف میکرده و از حالت طبیعی

بیرون میشده است مورخین فرنگ درباره او تمجیدات کرده او را در افعال و اقوال
نمونه نادرشاه دانسته اند این وزیر هم در وزارت خود مثل نادرشاه بوده که در لشکرکشی
با خارجه خیلی تدابیر او را تحسین کرده اند ولی پلتیک داخلی نداشته اند و نمیدانستند
که با اهالی چگونه سلوک کنند تا آخر عمر بسلامت مانند میرزا تقی خان هم مانند نادر
عزم ثابت و اصالت رأی داشته است از برای حکم و کلام خود ناسخ قرار نمیداد
هرچه میگفت بجا میآورد و بهیچوجه حکم او ناسخ نداشت چنانچه وقتی کسی مدعی دیگری
مدعی شد که هزار تومان از تو طلب دارم و سند ابراز کرد هردو نزد میرزا رفتند
مدعی طوری چاپکی کرد که طلبکاری او بر میرزا تقی خان ثابت شد حکم کرد تا هزار تومان
از مدعی علیه گرفتند و بعارض دادند بعد از چندی آن مظلوم بدربخانه شرع رفت و بیچارگی
خود را مدلل داشت حاکم شرع که از فحول علما بود بمیرزا تقی خان نوشت که این
تنخواه از این شخص بدون حقانیت گرفته شده است حکم باسترداد آن کنید میرزا
تقی خان گفت حکم همان است که کرده ام لکن چون آقا اینطور مرقوم داشته اند
هزار تومان را از خود میدهم فوراً هزار تومان بمدعی علیه داده و حکم جاری شده
خود را منسوخ نساخت اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه طوری از او تقویت میفرمودند

و بعرضش رسانیدند که هیچوجه خود را بمثابه دیگران نمیدانست و وقتی در شکارگاه
بحالت سواره اسب خود را با اسب شاه همعنان ساخت و سایر امرا و وزرا از
عقب او میآمدند علیحضرت شهریاری روحنا فداه محض امتحان سمند خود را بجولان در
آورده و سرعت دادند و امیر در عقب ماند یکمرتبه شاهنشاه در عقب نگاه کرده
دیدند که هیچکس همراه نیست و تمام وزرا و امرا و عمله خلوت در دنبال امیر مانده
جرئت جلوتازی و اسب بازی ندارند مقصود آنست که این وزیر بزرگ بطوری
چاکران درگاه شاهنشاهی را از خود ترسانیده بود که هیچکدام در ظاهر جرئت
مخالفت نداشتند و این جراحتها را بدل میگذاشتند تا آخر آن عزت را ذلت
فراز آمده آنها بمقاصد آزادی خود نایل شدند .

وقتی در بین راه اصفهان باغبانی نزد امیر آمده تظلم کرد که فلان سرباز در باغ من
آمده و زرد آلو چیده و خورده است سرباز از این معنی تحاشی کرد امیر بباغبان گفت
من کنون حکم میکنم که شکم سرباز را پاره کنند اگر زرد آلو در آن دیده شد تاوان
آنرا بتو میدهم و سرباز بسزای خود رسیده است والا در عوض کشته شدن سرباز
بناحق میگویم شکم ترا پاره کنند که دیگران دروغ نگویند باغبان چون اطمینان

داشت قبول کرد شکم سرباز را پاره کردند و در آن زرد آلو یافتند امیر قیمت آنرا
بباغبان داده او را راضی ساخت .

وقتی در رکاب همایونی بطرف اصفهان میرفته است محض آسایش رعایا حکم کرد
که خیل و مرکب هر کس داخل در مزرعه شود و بچمن مردم اذیت و ضرر رساند صاحب
آنرا سیاست خواهم کرد از قضا اسب قیمتی محمد حسنخان سردار که التزام رکاب
داشت از بند رها شده بمزرعه در آمد صاحب مزرعه عارض شد حکم کرد تا اسب را
نگاهدارند که صاحب آن پیدا شود محمد حسنخان چون دانست که در باب اسب او
بامیر عارض شده اند ناچار ترک اسب کرده عنوان تملک ننمود و تا سه روز
آن اسب بی صاحب بود بالاخره امیر آنرا بهمان صاحب مزرعه بخشید و شاهزاده
بعد از وفات امیر این قضیه را بیان کرده بود که تا آنزمان اظهار نمیداشت .

وقتی یکی از تجار در بازار صد اشرفی گم کرد و جارچی ببازار روانه داشت که هر
کس صره زر را یافته باشد و برساند مبلغی باو مژدگانی بدهد بیچاره که صد اشرفی را
پیدا کرده بود با خود اندیشید که یکدینار حلال بهتر از هزار دینار حرام است
با ملاحظه دنبال جارچی افتاده نزد صاحب مال آمد آنمرد تاجر چون مال خود را یافت

خواست که مژدگانی را از میان ببرد و بآن بیچاره چیزی ندهد گفت من درین کیسه
دویست اشرفی داشتم چون خواستم که پیدا نشود جارچی را گفتم که بصد اشرفی جار
بزند کنون باقی نمانده را اگر بدهی مژدگانی خواهم داد و باین تدبیر خواست طرف مقابل را
بترساند که او از مژدگانی دست بردارد آن بیچاره قسم یاد کرد که بیش از صد اشرفی
درین کیسه نبوده است و تو باید بموجب قرارداد مژدگانی مرا بدهی آخر الامر کار
آن دو نفر بطول انجامید و نزد امیر محاکمه بردند امیر صدق قول مرد ناشد را دانست
باو گفت تو درین کیسه چند اشرفی یافتی گفت صد عدد بیش نبوده است بعد از آن
امیر بمرد فاقد گفت شما چه قدر پول مفقود کرده اید گفت دویست اشرفی
داشته ام و در مکانیکه این مرد پیدا کرده است مفقود نموده ام امیر کبیر روی خود را بمرد
ناشد کرده گفت همانا این حاجی تاجر مرد راستگوئی است مفقودی او دویست
تومان بوده است تو این صد تومان را که پیدا کرده تصرف کن و حاجی کیسه دویست
تومانی خود را پیدا خواهد کرد آن تاجر از تدبیر و طمع خود پشیمان شده ولی نتوانست
که دروغ خود را آشکار کند و خیال خود را باز گوید ناچار از پی کار خود رفت و آنمرد
راستگو که درستکاری در مد نظر داشته است با مبلغ خطیر نائل شده شکرانه بجا آورد

وقتی حکم کرده بود که نویسندگان حتما در هر حال جبه در دوش گیرند و موقر باشند
و جلافت در کار نیارند بعد از چندی امیر در ییلاق رفته در بیابان یکی از میرزایان را
دید که جبه در دوش ندارد و آن میرزا بیخبر از این بود که امیر در آنجا عبور خواهد کرد
بیچاره را نزد امیر آوردند بفرمود چرا جبه در دوش نگرفتی گفت اینجا بیابانست
بسرکشی املاک و مزارع آمده ام علاوه برآنکه فصل مقتضی پوشش زیادی نیست
در بیوادی که مقام آبادیست کسی نبود که من از برای او جبه در دوش گیرم و
بحالت وقار باشم امیر فرمود مگر تو خود از آدمیان نیستی که احترام خود را
منظور نمیداری چون تو خود را قابل احترام نشماری ما بطریق اکمل ترا محترم نخواهیم
شمرد و حکم کرد که در سر او کلاه نمدی گذاشتند و رسوایش ساختند و قدغن کرد که
تا چندی لباس محرمانه نپوشند و در محافل خاص راه نیابند تا قدر احترام و پایهٔ
مقام خویش بشناسد از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس دست از
آستین جبه بیرون نمیآورد بحکم امیر آستین جبه او را میبریدند و تمام مردم
با ادب و وقار حرکت میکردند کسی نتوانست تا آستین باز بیرون آید و نویسندگان
حتما جبه در دوش داشتند و سایرین که اهل قلم نبودند جرات نداشتند که لباس

میرزایان و محررین را برای خود اختیار کنند .

وقتی در حوض سلطان یکمنزلی دارالایمان قم که تا چند سال قبل راه عبور و مرور
از آنجا بود مالی را قطاع الطریق در بین راه بردند و رجای او را قطع نمودند
وی نزد امیر آمده و شرح حال را گفت امیر گفت حکمی نگاشتند بامضمون که مال
این شخص باید پیدا شود و اگر نه مقرر میشود که تا پنج منزل دهات حول و حوش را
بکوبند و حکام و عمال قم و ساوه و کاشان و سایر صفحات آنسامان را معزول
سازند و هر یک از رعایا و سکنه قرای اطراف را جریمه سازند بعد از رقم چنین
حکمی آن ورقه را بدست صاحب مال داده گفت این حکم را ببر و در آنجا که مالت را
برده اند در روی سنگی بگذار و مراجعت بطهران کن تا عین مال یا قیمت آنرا
بتو واپس دهیم و خطاب این حکم بهیچکس نبود صاحب مال این مطلب را جزو مالیخولیا
پنداشته و این سرگذشت را افسانه دانسته ولی جرأت مخالفت نداشت
بیچاره با کمال یاس رو بجانب قم نهاد این صحبت بین مردم انتشار یافت و
هر کس برای دیگری نقل کرد و این اخبار گوشزد عمال و مباشرین و حکام قم و ساوه
و زرند گشت آن بیچارگان محض حفظ مراتب خود از وضیع و شریف از حاکم و محکوم

و پاکار در صدد تفحص سارق برآمدند و هر جا که ظنی داشتند جستجوئی کردند تا عاقبت
آن مال را بدست آوردند و بعد از پانزده روز بطهران آوردند و امیر اموال مسروقه را
بصاحب مال داده گفت دیدی که اگر حاکم در میان باشد سنگ هم حکم را میخواند
و مال را پیدا میکند .

زمانی یک تن از ارباب کویان امانتی قیمتی نزد تاجر محترمی گذاشت بعد از
چند روز که آمد مطالبه کرد آن تاجر انکار نمود صاحب امانت نزد امیر رفت
و قضیه را گفت امیر با او سپرد که هیچ بروز مده تا من امانت ترا گرفته برسانم
و شبانه بهانه بدنبال تاجر فرستاد و او را بمجلس خود طلب کرده اظهار مهربانی
نمود و بتقریبی انگشتری تاجر را گرفت تا تماشا کند و با آن انگشتری بازی کرد
و بهانه بیرون آمد آن خاتم را بدست یکی از خادمان داد و گفت بخانه این
تاجر برو و این خاتم را بعیال او بده و بگو حاجی میگوید بنشانی این خاتم آن امانت را
که در چند شب قبل بخانه آوردم بده که لازم است آن خادم بخانه تاجر رفته و
چنین کرد و امانت را آورد و بنهانی آوردن امانت را بامیر گفت امیر بعد از
ساعتی قطع صحبت با تاجر کرد و او از مجلس بیرون شد و بخانه خود روان گشت

چشمتان امیر مانع بود که مشتری خود را طلب نماید چون ابرای خود رفت از ماجرا
آگاه شد از خجالت با اهل خانه خود دم نزد و تا صبح هراسان بود و با خداوند
نذر و نیاز برد و سوز و گداز داشت صبحگاهان امیر دنبال صاحب امانت فرستاد
امانتش را رسانید و باو سپرد که دیگر رو آورد و تاجر نکند و خود امیر هم دیگر از
تاجر مواخذه نکرد و باین سهولت کار صعبی را صورت داد .

میرزا تقی خان امیر نظام برحسب معاهدهٔ تجارتی که با دول بسته شده بود از
آوردن اجناس آنها بایران منع نمیکرد ولی بحرکات و عادات خود طوری
سلوک میداشت که جنس خارجه را مردود و مباحث و کسی خریدار نمیشد غالباً البسهٔ
خود را پارچه هائی قرار میداد که در ایران میبافتند با بیوسطه مردم باو تأسی و
اقتدا کرده سبک ایرانیت و رواج جنس مملکت خود را از دست نمیدادند و
ترقی ملک و ملت و پیشرفت صنعت اهل حرفت را برنگهای زرد و سرخ خارجه
که اعراض صرف است تبدیل میکردند متاع مملکت خویش را میخریدند که همیشه درم
و دینارشان بدست خودشان دایر و سایر باشد و بخارجه نرود که خود بعد از
چندی سرگردان و معطل باشند و امیر درین مقوله جد و جهد بلیغ داشت اهل کاشان

د اصفهان و خراسان در شعربافی خود بعهد امیر خیلی ترقی کردند وقتی فرمایش داد
که بجای شال کشمیری که قیمتش بکیسهٔ دیگران عاید میشود در کرمان شالی
ببافند که منسوب بامیر نمایند اهل کرمان شالهای مسماة بامیری بافتند که قیمهٔ
بعض از آن طاقه ها بصد و شصت تومان رسید و از شال کشمیری برتری جست
و الحق نیکو از عهده برآمدند و هر طاقه شال امیری متداولی و معمولی بسی و چهل تومان
قیمت میرسید و کنون هم از آن شالها هنوز در ایران باقی است و تا چند
سال دیگر اسمی از امیری مانده رسمی نخواهد داشت از آنکه بعد از رحلت امیر دیگر
بآن ترتیب کار نمیکنند و در آن دستگاه شال امیری نمیبافند وقتی که امیر با
موکب همایونی از اصفهان بطرف طهران میآمدند در قم توقفی کردند در آن زمان
غلیان بلور از انگلیس میآوردند و یکی بچند تومان میفروختند و نهایت آب و
تاب و صفا و بها داشت و اعیان با آن غلیانها مجلس خود را با شکوه میداشتند
و مباهات میکردند هنگام توقف بقم کوزه گران غلیان سفالی ساخته بحضور
آوردند و سرهای گلی بر آن گذاشتند امیر فرمود که همان غلیانها را چاق کنند
و در مجلس آرند و استعمال نمایند همینقدر در آن روز گفت که این غلیانهای گلی خوب

چیز خوبی است و استعمال آن دور از سلیقه نیست بهمین یک سخن روز دیگر در هیچ
مجلسی غلیان بلور براش انگلیسی دیده نشد همگی بمتابعت او عادت خود را بر شرب
غلیانهای سفالی قرار دادند و رفته رفته اینکار شیوع یافت و کنون کار بجائی
رسیده است که اعیان و اشراف و غیرهم بهر جا که وارد میشوند امر بآوردن غلیان
کوزه و سفالی کرده و از روی حقیقت آنها را بهتر از غلیان بلور و چینی میدانند
و قیمت غلیان بلور و چینی خارجه در ایران تنزل کرده کنون در همه جا غلیان سفال
استعمال میشود و غلیانهای سفالی لعاب دار ساده و برجسته که الوان گوناگون دارد
در نزد آنان بنهایت مرغوبی و امتیاز را دارند و جمعی بکسب همین کار اشتغال داشته اند
گذران میکنند و نیز امیر کارخانهٔ قندریزی و چینی سازی بنا کرد و در عهد او بطور
خوبی کار میکردند استاد عبدالحمید نامی نوعی شکر مازندران را تصفیه کرد که مثل
شکر هندوستان شد ولی این اوقات باز متروک داشتند .

امیر در ترویج و تشویق اهل صنعت و حرفت زیاده از اندازه اصرار داشت و
مصنوعات میگفت هر کسی هنر بدیع و صنعت تازه بیاورد باو چیز خواهم داد و بوعده
خود وفا میکرد وقتی در اصفهان کسی از دانهٔ خشخاش پنج رشتهٔ مفتول بیرون کشیده

بود نزد امیر آورد و انعام و اکرام وافری باو کرد .

میرزا حبیب قاآنی شاعر معروف شیرازی قصیده در صدارت میرزا تقیخان ساخته
در نزد او خوانده و در آن چامه شعری بود که بکنایه حاجی میرزا آقاسی را ظالم شقی خوانده
بود چون امیر شنید از قاآنی مواخذه کرد و توبیخش فرمود که چرا از وزیر بزرگی که چهارده
سال صدارت کرده است بد میگوئی و بزشتی ذکر او میکنی قاآنی چون این سخن شنید
دم درکشید و معذرت خواست و آن یکشعر که کنایه بحاجی میرزا آقاسی است در اینجا
نوشته میشود و مابقی قصیده در دیوان قاآنی ضبط است .

بجای ظالم شقی نشسته مؤمن تقی ٭ که زاهدان متقی کنند افتخارها

یکی از سرتیپان که در سوابق ایام با امیر نظام طریق مصادقت و مصافات داشت
چون شنید که رفیق دیرین بصدارت رسیده است بامید او از تبریز بطرف طهران
آمد و چنان پنداشت که با آنهمه یکجهتی و دوستداریهائی که با امیر داشته است بحکومتهای
بزرگ خواهد رسید با این امیدواری وارد شد امیر با آنکه مقتضی شأن صدارت بود
از او بنهایت پذیرائی بعمل آورد و بر احترامش افزود و هر روزه نزد خود جایش داد
و هر آن چیز لایقی فرستاد سرتیپ مدتی ماند و دید که امیر بخیال آن نیست که این

رفیق را حکومتی بدهد روزی تمنای حکومت نمود و از ارادتهای سابقه زبان
برگشود امیر بخندید و گفت حکومت بشما دادن چراغ دم باد نهادن است
بخاطر داری که در تبریز برای موجب خود تیولی داشتی و هر روز در نگاهداری آن
عاجز بودی و نمیتوانستی نظمی در آنجا بدهی که خود و مارا آسوده بگذاری با آنکه کمال
تقویت از تو میکردم باز هر روز رعایای تیولت متفرق بوده و عارض میشدند
با اینحالت هرگز بشما حکومت نخواهم و هیچکاری بتو نخواهم سپرد ولی بملاحظه
آن دوستی دیرینه هر چه بخواهی بشما دستی میدهم و نهایت رعایت را خواهم کرد
بهر حال سر نیپاپوس شد و حکومت نیافت لکن در مجلس امیر حصه خاصی داشت
و باو مبالغی خطیر اعطا و اکرام میشد .

هنگامیکه موکب همایون از اصفهان مراجعت بطهران میفرمودند سراپرده امیر را
بنزد خیام گردون احتشام همایونی برسر پا نموده بودند پیشخدمتی باحضار و شرفیابی
امیر مأمور شد نزد وی آمد پس از تعظیم عرض کرد شاه شمارا خواسته است امیر در
حالت تفکر بود و از روی اندیشه بزمین نگاه میکرد ملتفت سخن پیشخدمت نشد باز
آن مأمور بعد از لحظه تأمل عرض کرد شاه شمارا خواسته است امیر همان دستور تفکر و

اندیشه غرق شده است التفاتی ننمود پیشخدمت باز لختی ایستاده و دید که در
امتثال امر همایونی تأخیر پیدا شد جرئت کرد و پیشتر آمد و بصوت جلی گفت شاه
شمارا خواسته است عاجلاً تشریف بیاورید امیر از آنحالت اندیشه بافاقه آمد
گفت خانه ات خراب شود نگذاشتی که میخ سراپرده ناصرالدین شاه را بکنار
رود جیحون (سرحد حقیقی ایران) بکوبم این گفت و بحضور رفته بسؤال و جواب
خود پرداخت .

امیر زمانی قدغن کرده بود که کس شراب نفروشد روزی غلام سیاهی بخانه
یکنفر ارمنی درآمد و شراب خواست وی امتناع کرد غلام سیاه بیشتر اصرار نمود
و بنا باذیت گذاشت ارمنی از ترس امیر نمیتوانست شراب بفروشد ناچار
ظرفی برداشت و بسر کوچه آمده صد دینار سرکه شیره خریده و در آن آب ریخت
و نزد غلام آورد غلام یکدفعه آن سرکه شیره را سر کشید و بیرون دوید و چنان
پنداشت که حالا باید مست شود و عربده کند بنا بالفطرت خود صدا بلند کرد و
تیغ برکشید و بدنبال این و آن دوید مستحفظین شهر او را گرفته و نزد امیرش بردند
محض مؤاخذه ارمنی را احضار کرد که از شراب فروش و مؤاخذه کند ارمنی حاضر شد

وقصه باز گفت که من سرکه شیره با بن سیاه داده ام که چنین بدمستی میکند چون غلام
این سخن بشنید روی خود را بامیر کرده گفت پدر سوخته چرا نگفتی سرکه شیره است
که من بدمستی کنم و از حالت طبیعی بیرون نشوم امیر بخندید غلام را گوشمالی بداد و
وامنی را مرخص فرمود .

سابقاً جوانان طهران قمه می بستند و در بازار شرارت میکردند و بسی مردم را زخمی
مینمودند مگر وقتی در مجلس ذکر شد خوب است غدغن شود که کسی آلات حرب با
خود بر ندارد تا شرارت نکند امیر گفت هر که خواهد قمه ببندد اما آنکس که تیغ از
غلاف بیرون آرد کشته خواهد بود بمجرد این یک سخن هرچه در شهر نزاع میشد کسی
جرئت تیغ کشیدن از نیام نداشت چون مردم پس از آنکه چنین دیدند قمه
بستن را ترک کردند از آنکه جرأت استلال سیف نداشتند و بجهت متحمل و معطل
این آلت بیکاره نمیشدند و متدرجاً ملایمت طبع و سلامت نفس اختیار کردند
در عهد امیر جنابان لطفی بکار برده بود که گرگان را از گوسفندان هراس بود و جمیع رعایا
ببودن امیر راضی بودند ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند
بعزل او کوشش نمودند و بمقصد رسیدند و آخر همه پشیمان شده قدر و رتبه امیر را شناختند

از گفتار و رفتار میرزا تقیخان اتابک اعظم جبار خان پیشخدمت خاصه حضور
همایونی اطلاعات کامل دارد و بعض تقریرات او از این قرار است .

در آنوقت که میرزا تقی خان در تبریز وزیر نظام بود و اغلب اوقات بندگان
اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه در زمان ولیعهدی مکرر میفرمودند کاش
میرزا تقی خان را وزیر دربار پیشکار من قرار میدادند و آخر چنان شد که تمنا میکردند
میرزا تقیخان چون در رکاب مبارک همایونی از تبریز بطهران میآمد حسنخان
سرغیب پیشخدمت حضور پسر حاجی بیژن خان لله در بین راه واسطه کار او بود
و او را در خلوت بحضور همایونی برده صریحاً باو وعده صدارت فرمودند و میرزا
تقی خان در بین راه نهایت تملق را از حسنخان مینمود که در کار او تقویت نماید
چون دستخط صدارت باو داده شد بدون اذن و اجازه شهریاری و بدون
تقصیری چند نفر غلام حاضر کرده شبانه حسنخان را با فضاح بدست آنها سپرد
تبریز روانه داشت که در آنجا بماند و بطهران نباشد و اظهار داشت که این شخص در
زمان ولیعهدی بندگان اقدس همایون نوکری کرده وجسور و گستاخ شده است
کنون در زمان سلطنت هم بهمان جسارت سابق باقی مانده هر روز تخریب

صدارت میکند و نظم امور را بهم میزند .

چون بندگان همایون از بیرون کردن جیرانخان آگاه شدند باطناً از میرزا تقی
خان رنجیده ولی مقتضی نبود که بواسطهٔ یک حرکت خلاف از صدر اعظم
مؤاخذه شود تسلط میرزا تقی خان بجائی رسید که در سفر اصفهان در بین راه
هنگام حرکت چون اخبار علیان میکرد احدی از صاحبمنصبان و عملهٔ خلوت
و تیپ سوار جرئت نداشتند که دنبال رکاب مبارک همایونی بروند ناچار
آنقدر توقف میکردند تا امیر نظام عنانش را میکشید آنگاه اینها روان میشدند
و با اعلیحضرت شهریاری جز معدودی دیگر کسی نبود .

در اصفهان در مجلس خودستائی کرد و گفت این سفر را برای آن فراهم آوردم
تا قدرت خود را بر مردم معلوم کنم و مرا درست بشناسند چون او را از صدارت
معزول کردند بفین کاشان فرستادند تا در آنجا متوقف باشد مرحوم میرزا آقا
خان اعتمادالدوله که بصدارت رسید بخاکپای همایون معروض داشت که تا میرزا
تقی خان زنده است من نمیتوانم صدارت کنم زیرا مردم با او هستند و با حکام
مکاتبه دارد باید او را دفع کرد لهذا بحکم دولت وی را از زحمت زندگانی راحت کردند

بازجبار خان میگوید — از جملهٔ عجایبی که از میرزا تقی خان دیدم این بود که شبی
بندگان اعلیحضرت همایونی دستخطی بمن مرحمت فرمودند که باتابک اعظم
برسانم بمنزل او رفتم و دستخط را باندرون فرستاده دستخط مبارک را پس
فرستاد و پیغام داد که دستخط را نگاهدار تا بیرون آیم و جواب دهم از اتفاقات
وزیرمختار انگلیس در اطاق نشسته منتظر ملاقات اتابک بود بعد از آنکه او از اندرون
بیرون آمد مدتی با وزیرمختار صحبت کرد بعد از نیم ساعت مرا خواست وارد
اطاق شدم دستخط را زیارت کرد و نگاهداشت و با وزیرمختار بنای تشدد را
گذاشت و گفت تو داخل آدمی نیستی و شاه شما هم (ویکتوریا) هیچ چیزی
نیست برخیز و از مجلس من بیرون شو با وزیر امور خارجه که معین کرده ام مطالب
خود را گفتگو کرده بتوسط او عرایض خودتان را بعرض برسانید بعد از رفتن وزیر
مختار جواب دستخط همایونی را عریضه نمود و بمن داد که تبلیغ کنم .

خلاصه میرزا تقیخان واقعاً قدر نعمت التفاتها و تقویت بندگان اقدس همایون را
نداشت و بخیال خودسری و طغیان افتاد و بسزا رسید و بندگان اقدس
همایون بقدری با او التفات داشتند که هروقت در حضور مبارک صحبت

جواهر دریای نور خورشید منور نمودند میرزا تقی خان آتابک دریای نورمت

ولی او نادر بود و استغنا نموده از کبر و غرور

و متابعت هوا و هوس

بخاک مذلت

افتاد

میرزا آقا خان صدر اعظم نوری

میرزا آقا خان صدر اعظم

شخص اول و اقدم اسم اصلی ایشان میرزا نصرالله خان است که واقعاً وجود او
در دولت ناصری آیت نصر من الله بود و پسر میرزا اسدالله خان نوری ابن حاجی
میرزا محمد اکبر المعروف بمیرزا آقا بابا ابن خواجه ابدال بیک حاکم رستمدار ابن حاجی
میرزا محمد اکبر ابن خواجه بیک ابن خواجه لطف الله اباصلتی است و نسب ایشان به
ابی الصلت عبدالسلام بن صالح الهروی منتهی میشود که مرید و محرم اسرار حضرت
علی بن موسی الرضا بوده است و باین وجه طایفه ایشان را طایفه خواجه گویند
و ممکن است سبب تسمیه خواجه را باین طایفه بطور دیگر بیان کرد و بنکته تاریخی استشهاد
جست لکن باشهر اقوال اکتفا کرده از شرح و بسط مطلب اعراض میکنیم شرافت حسب و
اتصال نسب بابی الصلت که در یک وجود جمع شود نور علی نور خواهد بود .

آبا و اجداد این صدر معظم چنانچه در تواریخ مضبوط است در عهد صفویه و افشاریه
و زندیه و قاجاریه مکرم و محترم بوده در دوایر دولتی مصدر شغل و عمل بوده اند مخصوصاً
صفحات تواریخ مشحون بخدمات این صدر والاقدر است که قبل از بلوغ صدارت
شغل وزارت داشته و کار امارت کرده است مهمات امور و رتق و فتق کار جمهور

بدست او بوده است و او را قبل از وقت بچشم صدارت میدیده اند و واقعاً
کار صدارت میرزا تقی خان اتابک اعظم بهمراهی و اعانت این صدر والا قدر پیش
رفته است و او را با خود همدست کرد تا در سؤال و جواب خارجه کاری از پیش
برد و نامی در روزگار گذاشت شرح زحمات و خدمات میرزا آقا خان صدر اعظم
و پدر او میرزا اسد الله خان باندازه کتابی خواهد شد لکن درین اوراق کلیات
مسائل اشاره شده بطور اختصار نوشته میشود .

میرزا آقا خان در اواخر عهد فتحعلی شاه طاب ثراه وزارت لشکر داشته است
چون خاقان مغفور در اصفهان بدرود جهان کرد او سپاهیان را از خیالات پراکنده
بازداشته با جسد خاقان مغفور بطرف قم کوچ دادند و جسد شاهنشاه را در نهایت
اعزاز و اکرام بخاک سپردند میرزا آقا خان وزیر لشکر چون بطهران آمد داعیه
سلطنت علیشاه ظل السلطان را مشاهده کرد و او بر حسب دولتخواهی و وصیت
خاقان مغفور میخواست که حضرت ولایت عهد (محمد شاه) از تبریز در رسد و بسلطنت
نایل گردد لهذا در خدمت ظل السلطان بلطایف الحیل و تدبیرات چند عساکر را
متفرق ساخت و آنها را مرخص نمود که در مازندران بخانه بروند و سرکشی از عیال

سنه

کنند و باز اول بهار مراجعت نمایند ؛ درین تدبیر خواست که شاهنشاه
غازی محمد شاه بدون زحمت از تبریز بطهران درآیند و ظل السلطان را استعداد
مدافعه نباشد و آخر الامر هم چنین شد و حق بمرکز قرار گرفت و این نیکو خدمتی
بود که میرزا آقا خان بظهور رسانید و نهایت تمجید را داشت و مخصوصاً تدبیر
صائب میرزا آقا خان درین داستان در تواریخ ضبط است و مشروحاً
نگاشته شده است .

در ابتدای سلطنت شاهنشاه غازی سید الوزرا قایم مقام چندی با استقلال
صدارت کرد و چون بساط او برچیده شد چندی نوبت بحاجی میرزا آقاسی
افتاد و او صدارت یافت و بشخص اول ملقب شد و در واقع روح صدارت
با میرزا آقا خان بود و مردم باو توجه داشتند چنانچه در وقت محاصره
هرات و فتح غوریان حاجی میرزا آقاسی چندین خبط و خطا کرد و کار لشکر را بتعویق
میانداخت و مردم چون عقیدت و نیت خالصانه شاهنشاه غازی را
با او میدانستند جرئت اظهار نداشتند لکن میرزا آقا خان صریحاً خبط و خطای
حاجی میرزا آقاسی شخص اول را اظهار نمود و رای جدیدی ابراز کرد و بکلی بقول وزیر لشکر

تصدیق کردند و در ظرف محاصرهٔ هرات و فتح غوریان برای میرزا آقاخان عمل
نمودند و وزیر لشکر در این فقره زیاده از حد طرف اعتماد و اعتقاد حضرت
سلطانی واقع شده و بانیواسطه حاجی میرزا آقاسی از او اندیشه کرده و درصدد
دفع او برآمد و روز بروز کار میرزا آقاخان بالا میرفت و از حاجی میرزا آقاسی
بحضور شاهانه سعایت میکرد یعنی خبط و خطا و خیالات فاسدهٔ اللهقلی میرزای
ایلخانی را بعرض میرسانید حاجی میرزا آقاسی بحضور شاهانه پیام کرد که امروز
میرزا آقاخان وزیر لشکر و مملکت وزیری دیگر است و مردم او را از من افزونتر
دانند یا او را از مداخلهٔ امور دولتی باز دارید یا مرا بکنج انزوا گذارید شاهنشاه
غازی که در آن روزگار علیل بودند و نیز بحاجی عقیدهٔ عالم ارشادی داشتند
عزل او را موجب اختلال مملکت شمردند لهذا مقرر داشتند که وزیر لشکر را تنبیه
کردند و قرار دادند که چندی متوقف کاشان باشد و هر وقت مقتضی شود
باز بسر خدمت آید میرزا آقاخان وزیر لشکر با برادر بزرگتر از خود میرزا فضل الله
امیر دیوانخانه بطرف کاشان شتافتند و کار وزارت لشکر را بعهدهٔ برادر دیگر
خود میرزا فتح الله گذاشتند و منتظر شدند که بار دیگر روزگار چون شکر آید

چون نوبت سلطنت را بنام مظهر نصر و اقبال یعنی اعلیحضرت ناصرالدین شاه
روحنا فداه زدند میرزا تقی خان که از تبریز در رکاب همایونی بطهران آمده بود
در همان لیلة الجلوس خلعت صدارت پوشید و میرزا آقاخان وزیر لشکر چون
این مژده بشنید و مانع خود یعنی حاجی میرزا آقاسی را معزول و مفقود دید بطهران
آمد بعضی از وزرا که از او بیمی در دل داشتند سعایت کردند و کاری از پیش
نرفت و میرزا تقی خان اتابک اعظم فقط در کار آذربایجان بصیر بود و از جمع و
خرج ایران و شناختن خوب و بد این و آن اطلاعی کافی و استحضاری وافی
نداشت و با این حال چون صدارت یافته بود خواست که خبط و خطائی نکند و
در جمیع امور بصیر باشد لهذا بنای همراهی و دوستداری با میرزا آقاخان وزیر
لشکر گذاشت و در کار او تخریب نکرد و بهمدستی و همراهی وزیر
لشکر کار لشکر و کشور بیاراست و زنگ غوایت را از آئینهٔ ملک پرداخت و
در سنهٔ هزار و دویست و شصت و چهار که قشون و اهل نظام بر میرزا تقی خان اتابک
اعظم شورش کردند و قصد قتل و عزل او را نمودند میرزا آقاخان وزیر لشکر حسب الامر
رفع این شورش و فساد کرده بتدبیرات صائبه سپاهیان را آسوده نمود و انها را

با اتابک اعظم التیام داد و اعلیحضرت شهریاری برحسب دستخط و وعده که در ایام ولایت
عهد بمیرزا آقاخان داده بودند بر مدارج ایشان افزوده ایشان را در سنه هزار و دویست و
شصت و پنج باعتماد الدوله ملقب فرمودند و همه کس دانند که از دوران صفویه تا زمان
میرزا آقاخان وزیر لشکر لقب اعتماد الدوله مخصوص و منصوص صدر اعظم بوده است و
بکس دیگر این لقب را نمیداده اند و در دولت قاجاریه اول کسی که این لقب یافت
حاجی ابراهیم خان صدر شیرازی و در ثانی میرزا آقاخان وزیر لشکر بوده است و قبل از
آنکه او را ظاهرا صدر اعظم گویند باعتماد الدوله اش ملقب ساخته اند و این لقب
تلمیح و اشاره بصدارت او بوده است و او پیش از صدارت هم رتبت افزون داشته
و با میرزا تقی خان اتابک اعظم معاضد و مساعد بوده و طریق صواب و مسلک نجاح
پیموده است بلکه قبل از میرزا تقی خان اتابک اعظم هم در عهد حاجی میرزا آقاسی شخص اول
رتبه صدارت داشته است و اظهار رجحیه نموده است و همان ستیزه و مکابره با حاجی
میرزا آقاسی باعث شد که او را بکاشان فرستادند حاجی میرزا آقاسی وقتی دهان
خود را کج کرده تقلید میرزا آقاخان را در آورده بود و گفته بود آمینه بیاورند که میرزا
آقاخان ترکیب خود را ببیند میرزا آقاخان هیچ ملاحظه از او نداشته گفته بود بفرمایند

دو

دو آمینه بیاورند که شما هم خودتان را ملاحظه نمایند .

در بیست و پنجم محرم الحرام هزار و دویست و شصت و هشت که میرزا تقی خان
اتابک اعظم از صدارت معزول شد از روی استحقاق و کفایت کار صدارت
میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری تعلق یافت و او را صدر اعظم لقب دادند .
در ششم ماه صفر که عید ولادت سلطانی بود او را باین پایگاه رسانیدند و جبه
ترمه شمسه مرصع مکلل بالماس و یاقوت باو مرحمت شد و او بدوا قبول صدارت
نمیکرد آخر الامر با دولت دو شرط کرد یکی آنکه میرزا تقی خان اتابک اعظم را معدوم
الاثر نمایند تا از روی طغیان در کار مداخله ننماید دیگر آنکه اگر روزی از میرزا آقا
خان خطائی و خیانتی در دولت دیده شود و یا سعایتی بعمل آید جان او در امان باشد
و بهلاکت نرسد و بسایر عقوبات اخراج و عزل مبتلا گردد و درین دو فقره نوشته
و عهدی گرفت آنگاه در امور وزارت خاصه مداخله نمود و بهمان طوریکه او عهد و
پیمان گرفته بود رفتار شد و تخلفی بظهور نرسید و میرزا آقاخان صدر اعظم درمیان
صدور دولت قاجاریه دوم وزیریست که لقب اعتماد الدوله یافته و دوم صدریست
که بلقب صدر اعظم مخاطب شده است لفظا و معنا اسما و رسما صدارت داشته است

جز حاجی ابراهیم خان شیرازی و میرزا آقاخان هم کسی تا آنزمان مخصوصاً ملقب بصدر
اعظم مخاطب نشده است سایر صدور بالقاب و خطاب دیگر مخاطب شده‌اند
چند یکه گذشت با عصائی مکلل بالماس و یکثوب جبهٔ خاص ترمهٔ مرصع و بند کاغذ
شرابه مرواریدی باو عطا و مرحمت شد که بیشتر مورد مراحم و عواطف شاهانه
واقع شده باشد .

و در همین سنه هزار و دویست و شصت و هشت میرزا فضل الله برادر میرزا آقاخان
صدر اعظم منصب وزارت کل نظام یافت و مرحوم میرزا کاظمخان مستوفی
ولد جناب صدر اعظم بلقب جلیل نظام الملکی سرافراز گشته و استیفاء ممالک
محروسه هم باو تفویض شد و هر روز بر ترقیات او افزوده شد و بخلاع مهر شعاع
و نشانهای دولتی سمت افتخار داشت .

و در همین سنه جناب میرزا آقاخان بنشان تمثال همایون مفتخر گردیده و اجازه
یافتند که نشان امیر تومانی را که شاه مرحوم (محمد شاه) باو عطا کرده بودند
استعمال کند و زیب پیکر نماید .

سنه هزار و دویست و هفتاد میرزا کاظمخان نظام الملک ولد صدر اعظم برتبهٔ

شخص دویمی و نیابت صدارت عظمی و لقب جنابی و تمثال همایون و حمایل آبی و
سبز که مخصوص شخص دویمی است نایل و بوزارت شاهنشاهزاده مرحوم معین الدین میرزا
نیز منصوب گردیدند .

در خاطر دارم که میرزا آقاخان از پدرم خواهش کرده بود که با میرزا یعقوبخان پدر
میرزا ملکم خان و خود ملکم خان و غراف صاحب مترجم سفارت روس که از
دوستان حقیقی میرزا آقاخان بوده و عباسقلیخان سیف الملک مجلسی ترتیب
دهند و مشاوره کنند و امتیاز تازه که در دولت معمول نبوده برای آن ایجاد
کنند شبی در خانهٔ میرزا یعقوبخان که آنوقت در ارک بود و شب دیگر در خانهٔ
پدرم که در سنگلج بود این مجلس منعقد شد و آرای مجلس بر این قرار گرفت که ایجاد
حمایل سبز کنند و آن مخصوص صدور باشد و تا آنوقت حمایل سبز در ایران معمول نبود

و در همین سنه هزار و دویست و هفتاد صدر اعظم بیک قطعه نشان امیر تومانی
اعظم و یک رشته حمایل سبز که اول نشان این دولت علیه و مخصوص شخص اول است
و یک رشته شرابه بند کاغذ مکلل بالماس و مروارید نایل و بلقب نبیل [illegible] اشرف
امجد سرافراز آمدند اشرف در عنوان شاهزادگان نوشته میشده است

و وزرا که از صنف رعایا هستند باین عنوان نام بردار نمیشدند بجهت کثرت
مبالغه اختصاص بمنتسبان بخاندان سلطنت داشت درین ازمنه متداول شد که فلان
وزیر بزرگ را اشرف امجد خطاب نمایند و میرزا آقاخان صدر اعظم اول کسی است
که امیر تومانی و حمایل سبز یافته است و اول کسی است که برتبه پرنسی (اشرف
والتتی (امجد) نایل شده است .

در همین سنه هزار و دویست و هفتاد بحکم صدر اعظم راه گتل بالای افجه که معبر مازندران
و صعب المسالک بود ساخته و پرداخته شد عابرین و حمول و مواشی بسهولت
حرکت کردند و مثل سابق در افتادن بدره ها تلف نمیشدند خلاصه هر روزه
هر ساعت بر مراتب احترامات میرزا آقاخان صدر اعظم افزوده میشد و او در
تدبیرات خارجه و داخله بسط کامل داشت و چندین عهدنامه دولتی در عهد او بسته
شد در بستن معاهدات صرفه ایران را منظور میکرد و کمتر خطا در معاهدات او دیده
شده است بسی مردم را در عهد خود ترقی داد جزئیات امور و پاره کارهای او را
درین کتاب نگاشتن باعث تطویل است در روضة الصفای ناصری که در عهد
او نگاشته شده است تمام خدمات دولتی او مندرج است در صورت معاهدات

این تقلید بعثمانیهاست چون صدور عثمانی ملقب به التی هستند بالتبعه میرزا آقاخان هم مستدعی این لقب نمود

در آنجا ضبط است فتح هرات بواسطه او شد ولی گرفتن انگلیس ابوشهر را باو نسبت
دادند در عهد او انگلیس ابوشهر را تصرف کرد و در آنزمان حاجی میرزا علی اکبر قوام
الملک پسر حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله شیرازی بیگلربیگی و پیشکار فارس بود
و میرزا حسنعلی خان (نصیر الملک حالیه) حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان
صدر اعظم شجاع الملک را از جانب خود مامور بابوشهر کرده بود در آنجا توقف
داشت و میرزا فتحعلی خان (صاحبدیوان که کنون والی خراسان است) پسر حاجی
قوام الملک در طهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه
مخصوصی داشت و صدر اعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی خان
مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام الملک
در طهران توقف داشت چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است
میرزا آقاخان صدر اعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام الملک بواسطه کشته شدن
پدر خود حاجی ابراهیمخان درین دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد
میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان که از عمله خلوت جاسوس داشت برحسب موضع
باو این سخن را اخبار داد و خود وی بحضور رفته عرض کرد که ابوشهر را صدر اعظم بباد داد

با سفرای انگلیس قرار داده و نوشته‌اند بآنها نگاشته است که اگر نخواهید هرات را
از ایران بگیرید ابوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آییم هرات را بشما
واگذار کنیم و شما هم ابوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شود و باز میرزا فضلعلی خان
عرضه داشت که شجاع الملک مأمور صدر اعظم در ابوشهر توقف دارد و انگارها را
صورت داده است برادر من میرزا حسنعلی خان که حاکم ابوشهر است اقتدار اینگونه
کارها ندارد اگرچه درین عرایض اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فضلعلی خان تغیری فرمودند
لکن تعریضشان بصدر اعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از
آنروز اسباب عزل صدر اعظم فراهم آمد از طرف دیگر میرزا صادق قایم
مقام پیشکار مستقل آذربایجان که دعوی صدارت داشت و بعدها تا بیک درجه
هم بمقصد خود رسید با میرزا آقا خان صدر اعظم ضدیت کلی داشت و هر روز
اسباب چینی مینمود و درباره صدر اعظم عرایض غریبه بحضور همایونی فرستاد
میرزا آقا خان چون این مطلب را دانست تحریک کرد که اهل آذربایجان بمیرزا صادق
قایم مقام شورش کردند ولی بجائی دست نیافتند و او نجات یافت
این مطلب را هم ضمیمه مطالب سابق کرد و عریضه بحضور همایونی نگار داد و دو ارد

ایراد

ایراد بزرگ و خیانت دولتی برای میرزا آقا خان صدر اعظم ثابت کرد و
ملتزم شد که آنها را مدلل کند چون این عریضه بلحاظ همایونی رسید بنهایت
تغیرورت داد و از خارج و داخل موضعه میرزا آقا خان صدر اعظم را با دولت
انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد سمع مبارک همایونی نمودند لهذا بموجب
دستخط مبارک جناب صدر اعظم از صدارت عظمی و نظام الملک وزیر لشکر از
مناصب خود شان معزول شدند و عزل جماعت نوری در بیستم شهر محرم
الحرام هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری واقع شد و از آن پس شش
وزارتخانه مستقل در دولت برقرار کردند که میرزا صادق قایم مقام وزیر اول
و ملقب بامین الدوله شد و وزارت داخله که تصرف در جمیع امورست بعهده
او مفوض آمد از وزارت داخله هم معزول شده آمد و با آن کفایت و غیوری
و تشخص آخرالامر ملعبه و مضحکه گشته از اینگونه مداخلات دولتی خلعش کردند و داستان
و حکایات کیفیات و گذارش او بسی طویل است که شرح جداگانه خواهد :
حاصل آنکه میرزا آقا خان صدر اعظم معزول شد و سواد دستخط مبارک همایونی
که باو شرف صدور یافته است در اینجا نگارش میشود :

جناب صدر اعظم چون شما امورات دولتی را بعهدهٔ خود گرفتید و احدی را
شریک و سهیم خود قرار نمیدادید معلوم شد که قوه یک شخص شما از عهدهٔ جمع
خدمات بر نیامد و درین مدت خبطها و خطاها اتفاق افتاد و کم کم امورات دولت
معوق ماند و شما البته در دولتخواهی راضی نمیشوید که ما در خجالت محجوب باشیم و امور را
غیر منظم ملاحظه فرمائیم لهذا امروز که بیستم محرم الحرام است شما را از منصب صدارت
و نظام الملک و وزیر لشکر را از مناصب خود معزول فرمودیم در خانهٔ خود راحت
آسوده باشید در نهایت اطمینان و امنیت از جانب ما یقیناً بجز التفات در حق
شما ما ابداً کاری نخواهیم کرد التفاتهای زبانی و اطمینان ما هم آنچه لازم بود
و مکنون قلب ما بحاجب الدوله فرمودیم که بشما بگوید سنه ۱۲۷۵ .

همین دستخط در امانت و جلالت قدر مرحوم میرزا آقاخان دلیل کافی است
که خطای بزرگ نداشته است که باین احترام باو دستخط میشود و اگر خطای بزرگی
جز اهمال و اغفال میداشت هر آینه بطور قتل عقابش میشد و مثل سایر خائنین بطورهای
دیگر بجزا میرسید مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم بطوری چراف و عراف و
طلق اللسان بود که نظیر نداشت مطایبات بجا و موقع میکرده است اعلیحضرت

شهریاری روحنا فداه مخصوصاً بمداعبات و مطایبات او میل داشته است و توجهات
شیرین او در حضور همایونی معروف است اهل کمال را مخصوصاً پرورش میداده
و بفضلا و مورخین و واقعه نگاران نهایت میل و همراهی را داشته است و از آنجهة
کسی در حق او هجا و مذمتی ننگاشته است نسبت قبیحی باو نداده اند هر چه از او
شنیده میشود تعریف و توصیف است میرزا طاهر دیباچه نگار کتاب گنج شایگان را
باسم سامی این صدر نگاشته است اشعار بعضی از اساتید شعرا را که مداح صدر اعظم
بوده اند در آن کتاب جمع ساخته و شرح حال شعرا را هم نگاشته است و آن
کتاب بحلیهٔ طبع رسیده است بعضی مدایح عربیه که درباره صدر اعظم انشا شده
در کتاب تحفهٔ ناصریه که مرحوم شاهزاده محسن میرزا جامع آن بوده است ضبط است
و اگر خواهیم آن اشعار را بنگاریم چندین کتاب خواهد شد مرحوم شاهزاده امام
قلی میرزا که رب فضایل و کمالات بوده اند اشعار عربیه در مدح میرزا آقاخان
صدر اعظم انشا فرموده اند و ما یک بیت از او در اینجا مینگاریم .

فلما صرت بالاقبال صدراً ❖ تراجعت القلوب الی الصدور

این وزیر بی نظیر بنوعی در تدبیر و تمهید ملکداری ماهر و قادر بوده است که بحکمش او را

اورا تأملی نمی‌شده است مخصوصاً مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر دول

خارجه در اصابت تدابیر او کتابی نگاشته است و آنچه از غرایب تدابیرات او بوده

در آن کتاب شرح داده است و آن کتاب سابقاً نزد مرحوم میرزا کاظم‌خان نظام

الملک بوده و باید کنون هم نزد جناب میرزا عبدالوهاب نظام‌الملک حالیه باشد

چون میرزا آقاخان از صدارت معزول شد او را با مأمور به نوران که از توابع ورامین فرستادند و از آنجا

بسلطان‌آباد عراقش روانه نمودند و از آن پس بیزدش متوقف ساختند بعد از چندی او را باصفهان اقامت دادند

از آنجا رخصتی خواسته بقم آمد در آنجا مریض شده [illegible] آمده و در آن ارض مقدسه [illegible]

قبل از آنکه میرزا آقاخان از صدارت عظمی معزول شود میرزا صادق قایم‌مقام پیشکار

آذربایجان بعضی خبط و خطاهای میرزا آقاخان را بعرض همایونی میرسانید و میخواست که

او را خائن قرار دهد و خود بوزارت رسد مرحوم پاشاخان امین‌الملک که در آنوقت

لقب نداشت دستخطهای همایون و عرایض میرزا صادق را او بدو طرف تبلیغ

و ارسال میداشت وقتی امین‌الملک یکی از دستخطهای همایونی را که در جواب

عریضه میرزا صادق بود بمیرزا آقاخان صدراعظم نشان داده بود آن صدر جلیل

الشأن با آنهمه تدبیر که داشت نتوانست حفظ زبان خود را بکند فی‌الفور عریضه

میرزا آقاخان را چون از صدارت معزول
نمودند یک نفر غلام پیشخدمت با فراش
از حضرت مأمور کردند که او را بعراق
برده و در آنجا سکنی سازد و این مأمور
مانع در راه با و خدمت بسیار کرد و
نداشت چون بآن رسید غلام پیشخدمت
میرزا آقاخان محض تسلیت و دلجوئی
گفت این است و [illegible] ندارد
غم نباید خورد هیچکدام کارها
از اتفاقات دنیا است میرزا آقاخان
در جواب او گفت من هم آشفته
نیستم و قیدی بدنیا ندارم گر
بدر دنیا کشتن است فیها
در جواب پیشخدمت گفت
بنیم پیشخدمت است
ما فیها بعبرات
شهر شعبان ۱۳۰۹

گله‌آمیزی بخاکپای همایون نوشت بیچاره امین‌الملک که خواسته بود خدمتی

بمیرزا آقاخان کند گرفتار شد و با بی‌واسطه او را مدتها از خلوت همایونی بیرون

کردند و او ثانیاً بدلایل خارجه که حالا مقتضی شرح آن نیست اثبات بی

تقصیری خود را کرد و مجدداً راه بخلوت یافت .

تقصیرات میرزا آقاخان را که مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار قاجار و میرزا سعید

خان وزیر امور خارجه و مشیرالدوله میرزا جعفرخان و میرزا صادق امین‌الدوله

و حاجی علیخان اعتمادالسلطنه و میرزا محمدحسین دبیرالملک و عباسقلیخان جوانشیر

معتمدالدوله نوشته شد این بود که شبها ساعت پنج و شش در بنیاد و آن همه اجزا

در قبرستان حصار بوعلی در وقت معین حاضر میشدند و با کلاه نمد با تغییر لباس

بی‌نوکر می‌آمدند و بواسطه نردبان از دیوار خانه حاجی علیخان که حاجب‌الدوله

باشد داخل خانه میشدند بدون معاونت چراغ مجلس مشاوره داشتند و ضمناً

تفصیل آنجا بدون کم و زیاد بواسطه حاجب‌الدوله بعرض میرسید عجب اینکه

میرزا صادق قایم‌مقام در خانه خود میرزا آقاخان منزل داشت و شبها با او

شام میخورد ولی بعد متکا را میان بستر بجای خود گذاشته و خود شبها بیرون می‌آمد

و تلگرافی در این مجلس حاضر میشد بیشتر تقصیرات میرزا آقاخان اعمال زشت اقوام
او و بی ادبیهای نظام الملک مرحوم پسر او در حضور همایونی بود و الا خود او شخصاً
بهترین خدام آستان شاهی بود .

دستخط عزل او در دره مشهور بدره غزل بالای سوهانک صادر شد صبح نکان
همایون که سوار میشدند میرزا آقاخان در رکاب شرفیاب شد و اعلیحضرت شاهنشاهی
زیاده باو اظهار التفات فرمودند بلکه دست مبارک را هم حایل شال میرزا آقاخان
کرده بودند از عمارات بالا صحبت کنان با صدراعظم پائین میآمدند اسب
سواری بجهت صدراعظم حاضر نشده بود مقرر شد که از اسبهای یدک باو دادند .
صدراعظم با نهایت دلگرمی مرخص شد و اعلیحضرت همایونی بشکار و تفرج سوار شدند
بعد از دو ساعت فاصله حاجی علیخان حاجب الدوله دستخط عزل میرزا آقاخان را
از نهارگاه آورد و عین آن دستخط در چند ورق قبل نوشته شد .

پس از آنکه میرزا آقاخان صدراعظم از صدارت معزول شد او را بتوقف یزد
فرستادند از شدت زرنگی با عیسی خان اعتماد الدوله حاکم یزد که خال شاهنشاه
بود سفارش نمود و اعتماد الدوله مخصوصاً از یزد بطهران سفر کرد که او را مجدداً صدراعظم

کند بعد از ورود طهران آن بیچاره مرد بمقصود نرسید بعد میرزا آقاخان را
بتوقف اصفهان فرستادند در زمان توقف او باصفهان حاجی علیخان
مرحوم اعتماد السلطنه والد مؤلف در طهران وکیل کارهای او بود و سمت
خیرخواهی باو داشت و باو بتوسط منصب وزارت عدلیه خود را هم از دست
داد تفصیل این اجمال آنکه دستخط التفاتی بلکه وعده و نویدی بتوسط حاجی علیخان
اعتماد السلطنه بمیرزا آقاخان داده شد حامل این دستخط محمد رحیم بیک قزوینی
جلودار خود اعتماد السلطنه مرحوم بود او دو روزه باصفهان رفت و دستخط را رسانید
بیچاره میرزا آقاخان که مشهور بجبن فرزند خود مرحوم میرزا کاظمخان نظام الملک
بود این دستخط را باو نمود آنمرحوم که در کارها بی فرصت بود بیجا با تفصیل را
بمیرزا زکی پیشکار امیر اصلانخان مجد الدوله که حاکم اصفهان بود اظهار داشت
و میرزا زکی هم (ضیاء الملک) فی الفور حکایت را از برای مجد الدوله بیان کرد
مجد الدوله بچاپاری یکی از نوکران خود را نزد مرحوم عین الملک که خوانسالار
بود و وصلت نواب علیه عالیه عزت الدوله داشت شوکتها را فراهم آورده
بود فرستاد و پیغام داد که میرزا آقاخان صدراعظم شد و البته در صدارت

خود بجهت استقلال کار نظام الملک نواب عزت الدوله را بنکاح او درخواهد
آورد و شماها را معدوم خواهد ساخت عین الملک وزرا را جمع کرده همگی در قصر قاجار
جمع شدند و متفقاً هم قسم شدند و عریضه استعفا بخاکپای همایونی نوشتند
موکب همایونی در کلاردشت به ییلاق بود این عریضه را نگاشته مرحوم فرخ خان
امین الدوله حامل بود عریضه که بلحاظ مبارک رسید سبب معلوم شد مرحوم
عبدالعلیخان ادیب الملک برادر نگارنده را از آنجا بطرف شهر طرد فرمودند
و حاجی علیخان اعتمادالسلطنه مرحوم والد مؤلف را از منصب وزارت عدلیه معزول
نمودند و دستخطی بوزرا صادر شد که این فقره از مجعولات حاجی علیخان است والا
ما هیچوجه خیال آوردن میرزا آقاخان را نداریم مرحوم اعتمادالسلطنه در دوستی
با میرزا آقاخان و اطاعت امر ولینعمت و عداوت سایر وزرا از آن بعد واقعاً
خانه خراب شد خلاصه میرزا آقاخان هم بعد از چندی بقم آمد و برحمت ایزدی
پیوست و صورت فرمان صدارت میرزا آقاخان
که بدست آمد از این قرار است

سواد فرمان همایون صدارت مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم

از آنجا که دست قدرت خدا و سرپنجه مشیت حضرت یکانه بیهمتا الذی لیس لنعمته نهایة
ولا ینتهی اوصافه غایة بمرور ادوار و دهور بمقتضای اعوام و شهور حجاب از این بساط
ممهد فرو کشید و نوبت کامکاری و دوره شهریاری ما بفر فیروزی فرا رسید و آیت
کشورخدائی بنقش نگین ما شد و رایات فرمانروائی در قلب موکب ما بتمکین آمد همت قضانهفت
خسروانی بر آن گماشتیم و نیت ارجمند سلطانی را بر این بلندپایه گذاشتیم که هر آنچه دین و
دولت را بکار آید و جمال ملک و ملت را بیارآید بنیاد خلافت را مشید سازد و زمان
جلالت را موبد نماید بر تکمیل اسباب آن توجه نظر و برای تمهید مقدماتش از جمیع بصر فراغ
یکجهتی توجهات ملوکانه بشرایط این مبارک منظور مصروف شد تا مملکت بعدل و نصفت
محفوف آمد و ملک و رعیت بامن و راحت مألوف گردید ریاض دولت بهر روز آب و
رنگی تازه پیدا نمود و بساط شوکت بر حسنی رواجی دمیدن آغاز نهاد خواستیم همتی دیگر برونق
دولت قوی بنیاد گماریم و وفقی از همه بهتر بر قاطبه انام و عباد بگذاریم قلوب رمیده را رام کنیم و
دلهای نیارمیده را آرام بخشیم حجاب رحمتی بر تمام خلق بیاویزیم و سحاب نعمتی بر همگان
فرو ریزیم که از آن یک عیبها در غیب بماند و از این جیبها پر از سیب شود دستی را میان

آریم و نطقی را بیان و هسیم که آن یک ید علیا باشد و این یکی بر مصالح ناس گویا شود شخصی را
شاخص کنیم که در دولتخواهی صافی و خالص است و جود دیگر اگرین فرمائیم که موصوف بآرای رزین نسبت
فروغ نیر این مقال ضیا افروز ساحت این احوال جناب جلالتمآب مجدت و نبالت نصاب
شهامت و بسالت انتساب کفایت و کفالت آداب فخامت و مناعت اکتساب نظاماً
للمجد و الدوله والاقبال توأماً للعزة والشوکة و الاجلال مؤتمن السلطان معتمد الخاقان میرزا آقاخان
اعتماد الدوله بعلیه است که از روی کفایت جبلی و نسبی و اقتضای کفایت فطری و مکتسبی از
عهد خاقان مغفور تا این همایون عهد در شمار وزرا و مخصوصان درگاه خلافت پناه بوده و در حل
عقد تدابیر ملکی و در نظم و ربط مصالح مملکتی روزگاری بسر برده و از نزدیکان حضرت بمزید قرب
خاص اختصاصی کامل حاصل نموده و در طی مراحل هرگونه خدمت اقدام اقدامش بر جمله همگنانش راه
مسابقت پیموده بالغاً ما بلغ بظهور مزایای شایستگی شایسته ذو حل معظمات مهام دربار و مطرح انوا
انواع اعتبار و اقتدار آمده بخصوص چون همایون حضرت آسمان رفعت خلافت را اعتماد الدوله و شخص
دوم دربار و در مجاری امور اسباب کفایت و کفالت را جامع ظهور آثار بود و اکنون با خلق
مهذب و خلق مؤدب و صدر وسیع و قدر رفیع و رای صائب و نظر ثاقب و عقل و دانش و
فضل و بینش و عدم اغماض و فقدان اغراض و معرفت باحوال عموم خلیقه و آگاهی از هر سبک و

سلیقه

سلیقه و حرامات جلیه و مقامات علیه لایق و سزاوار آمد در عایة لتلک الاوصاف و زنة
علی الخلق من کل الفرق و الاصناف و نظر بصلاح دین و دولت و سداد ملک و ملت
در اواخر سال فرخنده فال تنگوزئیل و ما بعدها منصب جلیل و خطیر صدارت عظمی ایران و
مقام رفیع و منیع شخص اولی و پیشکاری دیوان قدر نشان را بعهده کفایت و کفالت
او مفوض و موکول داشتیم و مفاتیح خزاین اقتدار و مقالید کنوز اختیار را اعم از مصالح داخله و
خارجه جزئیه و کلیه بکف درایت او واگذاشتیم که بتدبیر مهمات کشور و تمشیت امور لشکر
بپردازد و در رتق و فتق جمیع مهام و حل و عقد امور کافه انام و نظم ممالک و رسم
اسالیب و مسالک و سد خلل ثغور و تسهیل فصل امور باقتضای قوانین عقل و حکمت عمل
نماید و بی اجازه و مهر مشارالیه احدی بر امضای محاسبات و معاملات و صدور فرامین
و بروات اقدام ننماید با همگی با اجازه و رخصت او منسلک و در سمت نظام و مقرون ط
نسبت اختتام شوند مقرر آنکه شاهزادگان والا مقام و وزرا و امرا و امنای ذوی
الاحتشام و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سرداران جلیل الشان و میران پنجه و
سرتیپان و سرهنگان جلادت نشان و باشیان و رؤسای حضرت سپهر بسطت و قاطبه
خدام دربار دولت جناب مشارالیه را صدر اعظم با استقلال دیوان اعلی و شخص اول خلافه کبری

دانسته در هر امری از امور تجاوز و انحراف از قول و قرار و صلاح و صوابدید او نکنند و
تسلیم و اذعان بر نتایج رای متین و عقل رزین او را لازم و واجب شمارند و تخلف از تخلف
از فرمان و حکم همایون دانسته در عهده شناسند   فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۸

سواد دستخط همایون

چون جناب اعتماد الدوله از نجبا و روسای اهل ایران بود و قریب سی سال است که همیشه
بامورات لشکری و کشوری رسیدگی داشته و همه وقت پادشاهان قاجاریه از این سلسله و
خانواده خدمت و صداقت دیده اند چون بعد از این تغییر که بحکم پادشاهی اتفاق افتاد
رای همایون اقتضا کرد که قراری بدهد بعد از این لشکر و کشور و قاطبه اهل ایران در امن و
امان باشند و مملکت روز بروز آباد شود لهذا جناب اعتماد الدوله که منشاء و اسباب
این محسنات است از جمیع اهل ایران برگزیده باین منصب جلیل شخص اولی و صدارت عظمی سرافراز
و مفتخر فرمودیم انشاءالله میباید روز بروز مملکت ایران منظم و آباد شود و در زیر سایه همایون
ما علی الدوام در سر این شغل مستقل باشد   شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۸

صورت ابنیه خیر و عماراتی که آنمرحوم ساخته است بطور اجمال در اینجا نگارش میرود .

عمارت و باغ داودیه که در بالای قصر قاجار نزدیک قلهک واقع شده است .

عمارت نظامیه واقعه در طهران نزدیک نگارستان .

مسجدی در کربلا و مدرسه در نجف اشرف بنا کرده است .

قنات صدریه و کاروانسرای صدرآباد در راه قدیم قم واقعه در حوض سلطان .

دو باب کاروانسرای صابون پزخانه است که وجه اجاره آن بمصارف روشنائی عتبات
عالیات وقف شده است تعمیر مرقد امامزاده ابوالفضل در قریه ماران از قراء لواسان
و بنای مسجد بزرگی در قریه افجه نزدیک طهران است دیگر در افجه حمام و کاروانسرائی ساخته
که آن حمام وقف بر عابرین سبیل است حمام در اناج و ساختن راه افجه و بستن پل بر رود
کلندوک و کاروانسرائی در لار طهران و حمامی در یکی از قراء نور و دو باب آب انبار در ساری
و بستن پل آمل و تعمیر راه کنل کبود و بستن بلده نور و تعمیر مقبره جناب خواجه صالح بن عبدالسلام
المشهور بابی الصلت و تعمیر مرقد امامزاده واقعه در نور و تعمیر حمام تخت سرسنگاب و حمام شهربند
و ساختن حمام و پلی در سولده و مخارج تعمیر ایوان چوبی حضرت عبدالعظیم و مرمت دیوار تکیه چال
حصار طهران و تعمیر و کاشیکاری حضرت عبدالعظیم و مسجد ماشاءالله و تعمیر آب انبار و مسجد سپهدار و ساختن آب
انباری در ب مسجد شیخ عبدالحسین واقعه در طهران و تعمیر و تجدید مسجد حضرت امام حسن عسکری در لواسان
بزرگ و در دمنه کوه و کاشیکاری ازاره آن مسجد از آثار خیریه آن صدر آن صدر و الا قدر است

بر حقیقت هر که اطلاع یافتیم نگاشتیم و اگر باز بنائی و آثار خیری داشته باشد خداوند آگاه خواهد بود .

معارف اولاد و احفاد مرحوم میرزا آقاخان که اکنون حیات دارند از این قرار است

جناب میرزا علیخان ابن صدر اعظم است که از عقلا و دانایان بوده و در میان رجال دولت بسیار محترم و در مجالس مصدر و معظم است لیکن از روی اختیار در عهد مداخله در مشاغل دیوانی نمیکنند و آسوده بسر میبرند جناب میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک فرزند مرحوم میرزا کاظمخان نظام الملک ابن مرحوم میرزا آقاخان است که بعد از فوت مرحوم والد خود بلقب نظام الملکی سرافراز شده وزارت لشکر یافتند و امور لشکری کلیةً بایشان راجع است در کمال خوشخطی و لیاقت و عقل و فراست هستند بفضایل و کمالات آراسته اند آداب و رسوم و قاعده دانی و معقولیت آراستگی مخصوص وجود ایشانست میرزا حسینقلیخان صدر السلطنه فرزند مرحوم صدر است که اکنون در خدمات دولتی سمت افتخار دارد و سفری بسفارت ینگی دنیا رفته دارای بعضی کمالات و خط شکسته تحریر را در کمال حلاوت و ملاحت مینویسد آقا صدر و حسینعلیخان پسران مرحوم میرزا داودخان ابن ابن میرزا آقاخان صدر اعظم است و آقا صدر از پیشخدمتان حضور مبارک همایونی است .

ابوالحسنخان پسر مرحوم میرزا کاظمخان نظام الملک ابن صدر اعظم که با جمیع حالات مشغول تحصیل خط و کمال است

میرزا محمد خان سپهسالار اعظم

پسر امیرخان سردار از ایل جلیل دولو قاجار هستم وزیر بزرگی است که در دولت قاجاریه بصدارت عظمی نائل شده است و مخاطب بسپهسالار اعظم بوده است این وزیر هم از وزرائی است که امارت لشکر را با وزارت کشور جمع کرده است قبل از آنکه بسپهسالاری و منصب صدارت برسد در عهد میرزا آقاخان صدر اعظم منصب کشیکچی باشی گری داشته و از اکابر قوم بوده است .

و در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه که انگلیس بوشهر را تصرف کرده بود بجهت دفع انگلیس قشون ایران در محمره و بوشهر روان شدند و میرزا محمد خان کشیکچی باشی بسرداری قشون ایران از طهران بفارس رفت و آخر این نزاع ایران و انگلیس بصلح مبدل شد صورت عهدنامه جدید در مرآة البلدان در لغت بوشهر ضبط است چون میرزا آقاخان صدر اعظم معزول شد چندی کسی مبعوث بصدارت نشد در آن ایام فترت کار بصدور الطوایف میگذشت و وزرای متعدده که مسئول در کار خود بودند مستقلاً جهت دولت را حافظ و حارس بودند و میرزا محمد صادق قائم مقام

حاضر الصداره و منظر الوزاره بود و بر سایر وزرا هم اقدم بود و چندی هم معناً کارهای
صدارتی از او بروز کرده و در رتق و فتق امور بسط یدی داشت لیکن بمقصود نایل نیامد
و خواست که خود را صریحاً شخص اول و صدر اعظم قرار دهد و او از میان رفت
و بعد از چند سال دیگر میرزا محمد خان سپهسالار اعظم بصدارت عظمی فایز شد .

سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج که میرزا آقا خان از صدارت خلع شد و در دولت
وزارتخانه های معظمه ترتیب یافت .

اول - میرزا محمد صادق قایم مقام ملقب بامین الدوله شده وزارت داخله یافت

ثانی - وزارت خارجه کماکان بعهدهٔ مؤتمن الملک میرزا سعید خان بود .

ثالث - میرزا محمد خان کشیکچی ملقب بلقب جلیل سپهسالاری و وزارت جنگ مفتخر شد

رابع - وزارت مالیه بعهدهٔ میرزا یوسف مستوفی الممالک (صدر اعظم بعد)
مفوض آمد .

خامس - وزارت عدلیه بعباسقلیخان جوانشیر معتمد الدوله راجع گشت .

سادس - وزارت وظایف و اوقاف کل ممالک محروسه بمیرزا فضل الله
نصیر الملک تفویض گردید .

و مرحوم محمد مهدیخان (عضد الدوله) پسر میرزا محمد خان سپهسالار کشیکچی باشی شد

سنه هزار و دویست و هشتاد و شش مجلس شورای دولتی برقرار گردید و اجزاء
مجلس از سلسلهٔ وزرا اول میرزا محمد خان سپهسالار و میرزا یوسف مستوفی الممالک
و عباسقلیخان معتمد الدوله و امین الدوله فرخ خان و میرزا سعید خان وزیر
خارجه و سپهدار و مشیر الدوله میرزا جعفر خان و ناصر الملک محمود خان وزیر
تجارت و میرزا محمد حسین دبیر الملک بود و در این سال میرزا محمد خان
سپهسالار نشان امیر تومانی از رتبهٔ اولی اولی و حمایل سبز سرافراز شد .

سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت از دولت عثمانی برای میرزا محمد خان
سپهدار و بعضی امنای دیگر نشان اول مجیدی ارسال شد .

سنه هزار و دویست و هشتاد و نه دستخط مبارک همایونی مبنی بر تقویت امور
سپهسالار و تاکید امور قشون بسرافرازی مشار الیه صادر شد و بیک گل کمر الماس
سرافراز آمد .

سواد آن دستخط در مآثر السلطان از مجلدات مرآت البلدان ضبط است .

سنه هزار و دویست و هشتاد میرزا محمد خان سپهسالار با اردوی بزرگ

بامور نظم سرحد استراباد شده که اشرار آنجا را تنبیه نماید و یک راس اسب خاصه با زین و یراق مرصع باو مرحمت شد .

سنه هزار و دویست و هشتاد و یک که میرزا محمد خان سپهسالار در سفر استراباد و گرگان خدمات نمایان کرده بود لهذا یک قطعه الماس بریلیان برای او انفاذ شد .

چون میرزا محمد خان سپهسالار اترک و طاغیان ترکمان گمش تپه را خراب کرد و آن صفحات را نظم داد و بطهران معاودت کرد باعطای یک قطعه نشان اقدس و حمایل آن سرافراز شد و در سپهسالاری مخاطب بخطاب سپهسالار اعظم شد .

درین سنه هزار و دویست و هشتاد و یک در ماه شوال سپهسالار اعظم صدارت کبری یافت .

عزل و نصب و قبض و بسط امور داخله و خارجه بید اقتدار و کف اختیار او در آمد

و صورت دستخط جهانمطاع بندگان اعلیحضرت اقدس ناصرالدین شاه روحنا فداه که در صدارت و استقلال وزارت میرزا محمد خان سپهسالار اعظم شرف صدور یافته در کتاب مآثر السلطان از مجلدات مرآت البلدان ضبط است چون مبنای این کتاب بر اختصار است عین شرح آن در اینجا نشاید تلخیص آن اینست که وزارتخانه های سه گانه عسکریه و مالیه و خارجه که سایر وزارتخانه ها منوط و مربوط بانهاست راجع بجناب سپهسالار اعظم شده بیک ثوب جبه ترمه دور مروارید شمسه مرصع سرافراز آمد و این کار در بیست و چهارم شهر شوال واقع شد اگر چه در آن دستخط لفظ صدراعظم ندارد لکن از خارج و داخل محقق است که کار صدارت تعلق بمیرزا محمد خان یافته و بلقب سپهسالار اعظم مخاطب شده است حتما شرط نیست که هر کس صدارت دارد مخصوصا بلفظ صدراعظم خوانده شود چنانکه قائم مقام و حاجی میرزا آقاسی هم مخاطب باین لفظ نشده لکن در نهایت اقتدار صدارت داشتند .

سنه هزار و دویست و هشتاد و دو اگر چه میرزا محمد خان سپهسالار اعظم صدارت کبری داشت ولی نظم دارالخلافه طهران هم علاوه بادارات او شد و دستخط مبارک که باو صادر شده است از قرار ذیل است .

نظم دار الخلافه طهران و توابع آن از عمل خالصه جات و بوانی و غیره از تاریخ بیست و
سیم محرم الحرام سنه هزار و دویست و هشتاد و دو اودئیل ما بعد بسپهسالار اعظم محول
و موکول فرمودیم و نیک و بد کل امور داخله را از ایشان میخواهیم .

در همان سال کتاب قانونی برای انتظام عمل نظام بحکم سپهسالار اعظم ترتیب یافت و امر کرد
که آنرا طبع نمایند .

سنه هزار و دویست و هشتاد و سه چون میرزا محمد خان سپهسالار اعظم بیشتر جنبهٔ
امارت و لشکری داشت بطور وافی از عهدهٔ وزارت کشوری بر نمیآمد حواشی
مجلس او بیشتر از مردمان سپاهی بودند که اهل سیف و علم بودند نه اهل تدبیر و قلم و بسا
اتفاق میافتاد که کار ده نفر سرباز صورت میگرفت و امور مستوفیان و اهل قلم
و مردمان کشوری معوق میماند و در آنزمان وزرای بزرگ تربیت شده بودند
که با همه فضل و بلاغت و تدبیر و کیاست بر آنها شاق بود که بصدارت شخص
سپاهی که مطلع از پارهٔ عوالم نیست تمکین کنند لهذا اجتماعات خود متدرجاً استقلال
یافتند و رای بیضا ضیای همایونی بر آن تعلق یافت که هر وزیری مستقلاً بکار خود
رسیدگی کند و در ایام معینه عرایض خود را بحضور مبارک برساند و نفس نفیس همایونی

بخلاصه

بخلاصه مطالب آنها رسیدگی فرمایند آنگاه وزارتخانه ها را تقسیم کردند و میرزا یوسف
مستوفی الممالک (صدر اعظم بعد) وزارت داخله یافت و در جمیع معاملات و
محاسبات ولایات و ادارات عموماً و در کارهای راجعه بآذربایجان و کردستان
و قم و ساوه و زرند خصوصاً اختیار و اقتدار یافت .

در ربیع الاول وزارت جنگ و نظم قشون بعزیز خان سردار راجع شد و
هر یک از وزرا مستقلاً بکارهای خود پرداختند و میرزا محمد خان سپهسالار اعظم از
صدارت کشور و امارت لشکر در ماه صفر المظفر معزول شد و محض پاس حقوق
خدمات او صلاح ندیدند که او را بیکار گذارند لهذا او را بایالت خراسان و
سیستان و استراباد و شاهرود و بسطام و دماوند و فیروزکوه و کمره و جاجرم
و بزدین و حکومت خوار و سمنان و دامغان سرافراز نمودند و او را بچندین ولایات
معظمه و ایالت روانه داشتند و او با شکوهی تمام بآن صفحات رفت .

میرزا محمد خان سپهسالار اعظم در زمان صدارت خود با اهالی طهران و سایر بلدان
نیکو رفتار کرده با عمال مردم زیاد نه پیچید کینه توزی و دشمن سوزی و ستیزه گوئی
نداشته است تا ان کسی را نمیزد و بدنفسی نداشت فقط فحاشی را پیشه خود کرده نهایت

صدمت و دشنام بود و دشنام او هم از روی قهر و غضب باطنی نبود بلکه
میخواست باین وسیله بعضی مردم از او تمنای بیجا نکنند و اصرار و سماجت در کار
نداشته باشند .

میرزا محمد خان سپهسالار در تکیه کلام خود (درینجا درآنجا) بسیار میگفته و بهر جا که سخنی
در میان میآورد کلمه اینجا و آنجا را تکرار میکرده است و قتی که تغیر داشته است بمخاطب
خود میگفت (درینجا پدر ... درآنجا زن ...) درینجا که منصب نمیدهند درآنجا چنین
کلفتی نهایت فحاشی را داشت وقتی در حضور همایونی از دشنام او شکایت کردند
اعلیحضرت همایونی باو نهی فرمود که دیگر دشنام ندهد و وی متعهد شد که دیگر
نگوید باز وقتی بغیظ درآمد و فحش بسیار داد اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه باو فرمودند
چرا مخالفت کردی و دشنام دادی عرض کردم من در صدارت خود منصب کسی را
نمیگیرم و مواجب و نان کسی را قطع نمیکنم و چوب و فلک در منزل خود نگاه نداشته
کسی را تنبیه و تادیب نکرده ام پس برای ترس اهالی در نظم مملکت چه چیز را اختیار
کنم که بی نظمی واقع نشود و چاره جز آن ندارم که اکتفا بفحش نمایم .

بعضی از شعرا در عصر او اشعاری برای او ساختند (درینجا درآنجا) گفتن او را بنظم آورده

شدند از جمله آن اشعار این یک شعر است که در حق او گفته اند .

همی گفت با روی افروخته . درینجا درآنجا پدر سوخته . درینجا تقصیر تو نکردم . درآنجا بعید اللعنت پسرم

عبدالله خان سپهسالار معروف است طرف میل و عشق سپهسالار بوده است

این شعر خالی از لطف نیست و پدر سوخته که درین شعر است ایهام دارد یکی آنکه مقول
قول او میشود و دیگر آنکه خود این فحش راجع باو میگردد .

در شوال هزار و دویست و هشتاد و یک صدارت کبری یافت و در شهر صفر
هزار و دویست و هشتاد و سه معزول شد و بعد از چند روزی بایالت خراسان
رفت مدت صدارت او یکسال و پنجماه میشود .

چون میرزا محمد خان بطرف خراسان رفت بحاجی میرزا رضا که مستوفی دیوان و
رئیس دفتر محاسبات خراسان بود (مرحوم حاجی میرزا محمد رضا همان است که
مستشار الملک لقب یافت و بعد بموتمن السلطنه ملقب گشته بحکومت کاشان
رفت و از وزرای دربار شد و بالاستقلال پیشکاری و وزارت خراسان یافت)
نامه نگاشت که یکنفر میرزای قابل جلو بفرست که عمل خراسان از او استفسار شود
حاجی میرزا محمد رضا میرزا علیرضای سبزواری سررشته دار کل خراسان را که کنون
مستوفی دویم دیوان است بجلو فرستاد و او در مزینان بنزد میرزا محمد خان

سپهسالار والی آمد بعد از پاره استقبالات با و گفت فردی بکار میرزا
علیرضا که در جلو نشسته بود به تراشیدن قلم مشغول شد تا فرد محاسبه نویسد میرزا
محمد خان متغیر شد و گفت میرزایان مثل تارچیان هستند تا بهنا که میگوئی کاغذی
نویس یکساعت بقلم تراشی مشغول میشود و از مطرب که یک پنجه تار میخواهی یک
ساعت تار خود را کوک میکنند چرا اینها قبل از وقت قلم نمی تراشند و تار را
کوک نمیکنند که حاضر خدمت باشند میرزا علیرضا چون این سخن بشنید بر خود پیچید
و فرد را نگاشت و نزد او گذاشت میرزا محمد خان سپهسالار از سخت گوئی خود
نادم شد فوراً بمیرزا علیرضا طاقه شال کشمیری داد و همان روز مواجبی برای
او در دیوان مقرر ساخت و ویرا طرف وثوق و اعتماد خود قرار داد
میرزا محمد خان سپهسالار چون بمشهد مقدس وارد شد حاجی میرزا محمد رضای
مستوفی را در خدمت دیوان از همه کس بهتر دید لهذا او را بپیشکاری مالیات
خراسان ساخت و بوزارت او کار میکرد و حاجی میرزا محمد رضا از پرتو او بمال
و منال وافر رسید و بعدها ترقیات حاصل کرد این والی که در عصر خود تالی نداشت
نظمی بسزا داد و چندان بذل و ایثار کرد و درم و دینار داد که اهل خراسان با و

فدوی شدند و سرکردگان خراسان و رئیس عشایر ترکمان از روی میل
امر او را اطاعت میکردند و بیک اشاره حاضر خدمت میشدند وقتی که بجرگه
رفته بود چند گله شکار شبانه در اردوی او آمدند بدرجه شکار فراوان شد
که کهتر طویله چون مهتر قبیله بچوب و چماق شکار میکرد و در آن روز هر کس هر چه شکار
کرد و نزد او برد یکی دو تومان انعام داد و از اهل خراسان شنیده شد که در آن
روز دو هزار تومان انعام داد و در سایر جرگهها هم هر کسی را که چند بار برای او
میبردند یکی یک دو هزاری انعام داد و از عطایای او مردم خراسان بسیار
تمجید میکنند طاقنما بندی بالاخیابان از کارهای اوست و تا درب دروازه
میخواست طاقنما بندی کند ولی اجل مهلتش نداد و نیز راه شریف آباد را او
هموار کرد که از آن عهد کالسکه و درشکه از آنجا عبور نمود و سابق بر این مردم
نمیتوانستند از سختی گردنه شریف آباد حرکت کنند از زیر رباط کلمه که بین
شریف آباد و مشهد مقدس است راهی بود که مردم از آنجا عبور مینمودند و سیر
ورشنیج مسافت راه زیاد تر میشد .
در راه شریف آباد و در سر تپه سلام در دو موضع دو سنگ مسطح عمودی نصب

کرده است و در آن سنگها زیارت حضرت رضا علیه التحیة والثنا را نقاری
کرده اند که مردم در ایاب و ذهاب قرائت میکردند و در آن سنگ اسم میرزا
محمد خان سپهسالار را که بانی این عمل خیر بوده است نقش کرده بودند بعد از حیات
او معاندین و مبغضین اسم او را بضرب چکش و غیره از آن سنگ محو کرده اند
که اکنون اثر آن باقی است و سایر عبارات بجای خود است والله متم
نوره ولو کره المشرکون نیت خالصانه او باعث شده است که بعد از
محو شدن نام او از آن سنگ باز بعد از چند سال عمل خیر او در تواریخ ضبط میشود
و بعضی ادبا و فضلا که مسافرین خراسان بوده اند در کتاب شرح اسفار خود البته
اینگونه بناهای خیر و بانیان را نوشته اند که محو حاسدان مبدل باثبات
دیگران شده است خلاصه میرزا محمد خان در ایالت خراسان اقتداری داشت
بندگان اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار
بعزم زیارت و تقبیل آستان مبارک حضرت رضا علیه التحیة والثنا با اردوی
کیوان شکوه از طهران روانه خراسان شدند و روز بیست و سیم ذیحجه سال
قبل از دوشان تپه طهران بمنزل خاتون آباد تشریف فرما شدند و دوشنبه غره

محرم الحرام هزار و دویست و هشتاد و چهار بمنزل لاسجرد نزول اجلال فرمودند
و منزل بمنزل بطرف ارض اقدس روان گشتند روز بیست و هفتم محرم الحرام
بسبزوار فرود فرمودند و میرزا محمد خان سپهسالار والی مملکت خراسان و سیستان
از مشهد تا سبزوار باستقبال آمده بودند او با میر حسین خان ایلخانی زعفرانلو و شجاع
الدوله و اللهیار خان حاکم دره جز و یوسف خان هزاره و سرداران خراسان
و ترکمانان سارق و تکه و غیره که زیاده از سه هزار نفر بودند بشرف حضور مهر ظهور
همایونی نائل شدند این والی چندان با حشمت و شکوه و سوار منظم و جمعیت زیاد
باستقبال آمد که باعث حسادت جمعی شد و تا آنروز چنین نظام و شکوهی
در سواران و سپاهیان خراسانی دیده نشده بود و اعلیحضرت همایونی با این
احتشام و حشمت از سبزوار حرکت فرموده روز چهاردهم شهر صفر وارد ارض
اقدس شدند میرزا محمد خان سپهسالار که صدارت کرده و همه را زیر دست خود
خود دیده بود در این مسافرت از همراهان و ملتزمین رکاب همایونی چندان
ستره پذیرائی بجا نیاورد و اعتنائی نکرد و هر کدام رنجیدند و اسباب فساد چیدند
و عارض تر شدند و مداخل او را بعرض حضور همایونی رسانیدند و احکام سخت

بر سر او جاری کردند و بحضور همایونی پیغام داد یا شفاهاً عرض کرد که مرا از صدارت
معزول کردید و بخراسانم قانع ساختید دیگر عرایض این نوجوان را در بارهٔ من مسموع ندارید
که بیش از این اظهار بی مرحمتی نشاید این عرض او بیشتر باعث رنجش ملتزمین رکاب همایونی
شد از قرار مذکور او را متهم ساختند که با امرا و سرکردگان خراسان مواضعه کرده طغیان
داشته است حیدرقلیخان سهام الدوله حکمران بجنورد خود را از امرای اربعه خراسان
متفرد ساخته و بعرض امنای دولت رسانید که میرزا محمد خان سپهسالار خیال خود
سری کرده و با سرکردگان در نهانی عهد و پیمان داشته است اینک من محض دولت
خواهی روی از آنها تافته و بصدق عرایض درین درگاه شتافته‌ام چون حیدرقلی
خان سهام الدوله با امرای خراسان رقابت داشت و برتری خویش را خواستار
بود میخواست که باین سخنان سرکردگان خراسان را مغضوب دولت سازد و خود را
در خدمتگذاری منفرد نماید بهرحال این سخنان متعلق بغرض حیدرقلیخان سودی نبخشید
و کاری از پیش نرفت اعلیحضرت شهریاری میرزا محمد خان سپهسالار را معزول
نفرمودند و در تقویت کارهای او تاکید نمودند روز شانزدهم ماه خوانین و سرکردگان
و صاحبمنصبان خراسانی بتوسط سپهسالار شرفیاب خاکپای فرقدسا گردیدند .

شب مقدم حاجی میرزا محمد رضای مستوفی و محاسب کلیه (مرحوم مؤتمن السلطنه)
تا آخر شب نزد سپهسالار بوده گفتگوی امور مملکتی کرده و بعد بخانه خود آمده است
و سپهسالار باندرون رفته است ناگاه وقت نماز صبح بغتةً داعی حق را لبیک
گفته بسرای دیگر رفت اعلیحضرت همایونی بعد از چندی تشرف در آستان قدس
نشان و نظم امور خراسان روز هجدهم ربیع الاول زیارت وداع کرده بطرف
طهران حرکت فرمودند و در چمن قمقمه نزول اجلال نمودند .
و میرزا محمد خان سپهسالار را بعد از وفات در رواق مطهر در دار الحفاظ و در پشت
پنجره که بطرف صحن نصب شده است مدفون است و موقوفاتی از برای روشنائی

و قرائت مقبرهٔ او برقرار است که
بمصارف آنجا برسد

میرزا محمد خان سپهسالار هر قدر ظاهر بدی داشت ولی باطناً از نیکان عالم شمرده میشد اولاً
مرد دولتخواهی بود و هیچیک از وزرا و امرای ایران مثل او بصدق دولتخواهی نداشتند ثانیاً
قلب رحیمی داشت با نهایت خشونت ظاهری که لازمهٔ طایفهٔ قوانلوی قاجار است در باطن بفقرا
و مساکین علی الخصوص بشاهزادگان و امرای معزول بی چیز رعایتها مینمود و کینه بسیار کمی داشت

اما در حقوق دوستی ثابت قدم بود و طمع زیادی در اخذ مال داشت لیکن باندازه که صرف
معاش ممنون در دادن آن بود بمأکولات از هر قبیل نهایت میل را داشت چنانچه شبها
از خانه آشنایان و اقوام ماستی ختما بقول خودش کاسه همسایه بجهت او بیاورند
و از ظرف خورش مرغ بیشتر ممنون میشد تا یکطاقه شال و بیشتر اوقات بواسطه کثرت
اکل مجبور به تنقیه بود و همیشه عبدالله خان محرمش در اطاق مخصوص که نزدیک بمجلس صدارت
بود اسباب تنقیه حاضر داشت و بیشتر اوقات قبل از شام مبادرت باینکار میکرد
که امعای خود را خالی نموده و مستعد خوردن شام شود و بمیرزا سید رضی طبیب اعتقاد
کامل داشت هر وقت مبتلا بثقل میشد میرزا سید رضی در معالجه میکوشید خط بسیار
بدی داشت بدخطی او ضرب المثل است سواد و کمال بهیچوجه نداشت میگفتند چندان
هم در جنگ و جدال رشید نبود اولاد دوست بود و مکنت زیادی بعد از خود
گذاشت اما اولاد ناخلف او در مدت اندکی مکنت او را بباد دادند و بعد از
فوتش در خراسان چند نفر از رجال دولت که مأمور تعیین اموال او بودند از نقد و
جنس و جواهر و طلا آلات سرمایه و اندوخته زیادی بردند مخصوصاً یکنفر که ذکر او
روا نیست چند نفر میرزایان خط ساز نیشابور را دور خود جمع کرده بعضی دستخطها و حوالهها

که بمباشرین و عمال نوشته شده بود ساختند و با وراث دادند و بهمین دستاویز
بموجب آن نوشتجات صاحب مال وافر شد و چون خود این مرد اهل در عمل دیوان
بود و کفالت امور داشت لهذا آن نوشته های مصنوعه را اجرا نموده وجوه آنرا
بحیطهٔ وصول رسانید

و از جمله آثار میرزا محمدخان مدرسه او است که در دار الخلافه طهران ساخته در شرق مدرسه مروی
فخرالدوله حاج محمد حسینخان مروی واین اثر معتبر باسم مدرسه سپهسالار اشتهار دارد
و قریه سیاه سنگ وقف است براین مدرسه و سپهسالار مرحوم شرط کرده است که مدرس
آنجا باید جامع بین المعقول والمنقول بوده باشد اعلی الله مقامه

مشیرالدوله حاجی میرزا حسینخان صدراعظم رحمة الله علیه

ابن میرزا نبی خان امیر دیوان پسر عابدین بیک قزوینی است که اصلاً آباء ایشان از اهل علی آباد مازندران بوده اند عابدین بیک در قزوین بنوکری شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله حکمران قزوین مشغول شد و جزئی مالی بدست آورد پسر او میرزا نبی خان هم از پروردگان آن شاهزاده بوده و آخر در سلک خدمتگذاران دولت منسلک شد و بدرجات عالیه رسید و بایالت فارس و حکومت صفهان نایل گردید و میرزا حسینخان پسر او نهم صدر اعظم دولت قاجاریه و چهارم صدر اعظم عهد جاوید مهد ناصری است و اول صدری است که بخت سعید داشت و طرح جدید آورد و اوضاع امور و سبک قدیم ایران را تغییر داد و راه مراوده ایران و فرنگستان را او بیشتر مفتوح کرد و در ایران طرح نوی ریخت و خیال داشت که اساس جداگانه ترتیب دهد که باعث آرایش بلاد و آسایش عباد باشد ولی بمقصد نرسید و بنیانش ناتمام ماند روش قدیم ایران را از میان برد و چندان زمان پیدا نکرد که طرز جدید را بمیان آرد لهذا بیشتر باعث نقصان شد و تخریب بنیان کرد بعضی از نقص که در این ازمنه بظهور میرسد از نتایج اعمال اوست که هنوز آن امور را تکمیل نکرده

اوضاع حالش پریشان شده و مردم را در نقصان گذاشت خیالات این صدر
بزرگ خیلی عالی بود ولی دو جهت داشت که مقصود نرسید و بنایش ناتمام ماند
اول جهتی که باعث عدم پیشرفت او شد یکی این بود که علم و تربیت او در ایران
نقصان داشت و بیشتر اوقات در ممالک عثمانی نشو و نما یافته بود چون
با ایران آمد خواست سبک عثمانیان را در ممالک محروسه معمول دارد ولی خیال
آنمرد بزرگ صورت نگرفت و نتیجه بعکس بخشید اولاً باید دقت کرد در اینکه عثمانیان
در تقلید بفرنگیان چه بهره و صرفه بردند که باعث نجاح و فلاح آنها باشد و ثانیاً
ما که مقلد عثمانیان بشدیم چه بهره میبردیم آنوقت مثل آن بود که کسی تقلید از پیشوای
نادانی نماید و کوری عصاکش کور دیگر شود ثانی قوانین عثمانی که سرمشق حاجی میرزا حسینخان
بود در امور پلیطیکی بکمال نقصان را داشت علاوه بر این خود میرزا حسینخان هم
بعمق همان پلیطیک ناقص عثمانیان هم برنخورده هرچه آنها دیده و شنیده بود سطحی بود
جهت دیگری که حاجی میرزا حسینخان نتوانست خیالات خود را اجرا بدارد آن بود
که هواپرستی و مقاصد شخصی در نظر داشت و بیشتر اوقات بهوای نفس حرکت
میکرد ناچار چنین کسی از مطلب دور میافتد و سررشته از دست میرود که عیوبند

مطالب

مطالب و مقاصد مهمه را بانجام رساند .

این صدر نظر بامور بیشتر مقید بود تا بباطن کار بعبارة اخری بحقه بازی و شعبده
سازی زیادتر مایل بود تا بحقیقت و معنویت مادام که صدر اعظم بود دیناری باسم
رشوه از احدی نگرفت اما بعد از عزل از صدارت مجدداً که سپهسالار شد تا زمان وفات
نهایت حرص و طمع را داشت بنا را باخذ رشوه گذاشت چنانچه در همان اوان وکالت
ایالت خراسان با او بود و در موقعی بنا شد که چند دست خلعت از برای امرای خراسان
و سرکردگان آنسامان بفرستند بعد از آنکه سپهسالار خلعتها را از صندوقخانه مبارکه دولتی
مأخوذ داشت تمام آن خلاع را عوض کرده بجای جبه سی تومانی جبه ده تومانی فرستاد .
شرح حال این صدر وسیع الخیال در مآثر السلطان از مجلدات مرآت البلدان ضبط است
و ما بطور اختصار ابتدا و انتهای ترقیات او را بازنموده بطور فهرست مینگاریم .

از پدر خود شنیدم که میرزا حسینخان در حیات شاه مرحوم محمدشاه از جانب پدر خود
حکومت طالقان قزوین داشت و مختصر اندوخته کرده بود وقتی که بطهران آمد میرزا
نبی خان مرحوم ازاو مطالبه وجوه مأخوذه کرده وی تحاشی نمود میرزا نبی خان حکم کرد
هر دو پای او را بستند و هزار چوب تقریباً باو زدند با انحالت باز دیناری ازاو

وصول نشد وهمچنین در اواخر سلطنت شاه مرحوم که میرزا نبی خان حکومت اصفهان
داشت میرزا حسینخان در طهران وکیل امور او بود و نه هزار تومان از بابت مالیات
اصفهان نزد او فرستادند که بخزانه بسپارد و درین بین شاه مرحوم بدیگر سرای
خرامید و حاجی میرزا آقاسی وزیر شخص اول بنا بشرحی که گذشت خائف آمده بزاویه
مقدسه حضرت عبدالعظیم پناه جست میرزا حسینخان چند کله قند یزدی و دو سه گروان
چای نزد حاجی برد و ملتمس شد که حاجی قبض نه هزار تومان را بدهد حاجی هم بمضایقه
قبض رسید آنرا داده و نگاشت که این مبلغ بخزانه عاید شده است و این قضیه مشهور شد
بعد از مراجعت میرزا نبی خان از اصفهان و شنیدن این تفصیل هرچه خواست که مبلغی
از میرزا حسینخان از بابت نه هزار تومان بگیرد او انکار کرده چیزی نداد و همیشه مایه
خود را پنهان میکرد و در ظاهر اظهار فقر و پریشانی مینمود چنانچه روزی در قریه ازگل از
توابع شمیران در حیات پدر خود و در زمان صدارت و اقتدار میرزا تقی خان اتابک
اعظم با برادران و بنی اعمام صحبت میداشت اظهار نمود که دیشب قاب شانه خود را
گرو گذاشتم و تحصیل شام شب نمودم اما خواهید دید که بزودی مسند این شخص فراهانی
یعنی میرزا تقی خان بمن برسد رضاقلیخان پسر میرزا ابراهیمخان پسر عمش در آنمجلس حاضر بود

و با او شوخی داشت و همیشه بمیرزا حسینخان حسین پپنی (کنایه از بزرگی دماغ است)
خطاب میکرد درینموقع باو گفت حسین پپنی اگر تو صدراعظم شدی حکومت تربت
و ترشیز را بمن واگذار کن و از اتفاقات آنکه میرزا حسینخان در زمان صدارت خود حکومت
ترشیز و تربت را باو واگذار کرد .

سنه هزار و دویست و شصت و هفت سال چهارم جلوس ناصری که صدارت
با میرزا تقی خان اتابک اعظم بود میرزا حسینخان در وزارت خارجه بستکی مختصری داشت
در روزگارش تنگی میگذشت از آنکه چون پدرش وفات کرد صد هزار تومان قرض
باقی گذاشت باو گفتند وصیتی کن گفت چه وصیت کنم که صد هزار تومان قرض دارم
و اولاد خود را با دست خالی در جهان میگذارم آنها را بخداوند سپردم که در کفالت
آنها هرچه خواهد بجا آورد بهر حال این گفت و بدیگر جهان رفت و اولاد او بسختی می
گذرانیدند میرزا حسینخان را درین سنه بکارپردازی امور تجارت رعایای ایران
در بمبئی فرستادند و او بسختی بسیج راه دیده و بمقر مأموریت خود شتافت و از
انجام خدمات آنجا نیکو برآمد .

از خوشبختیهای میرزا حسینخان آنست که در ایام توقف و مأموریت خود در بمبئی مردان

یکی از تجار معتبر معروف بحاجی هاشم نمازی بود که اصلاً شیرازی و در بمبئی اقامت
داشت و وارثی از آن تاجر نماند از قرار مشهور میرزا حسینخان یک کرور روپیه او را
تصرف نمود و نیز در بمبئی رسم اسب دوانی معمول است و در اسب دوانی
هر کس با دیگری گرو بندی دارد و در یکی از این گروبندیها صد هزار روپیه عاید او شد
و این قضایا را میرزا تقی خان اتابک اعظم در طهران شنیده قصدش این بود که
پس از مراجعت میرزا حسینخان از بمبئی او را تنبیه کند لکن او وقتی بطهران آمد که میرزا تقیخان
از میدان صدارت و حیات بیرون رفته بود .

اما میرزا تقی خان را درباره میرزا حسینخان یک نظر خوب و چنین عقیده بود و همیشه میگفت
که این پسر میرزا نبی خان وقتی صدر اعظم ایران خواهد شد .

سنه هزار و دویست و هفتاد و یک در عهد صدارت میرزا آقاخان نوری میرزا حسینخان
بمنصب جنرال قونسولی بمأموریت تفلیس سرافراز شد و چند سالی در آنجا ماند در ایام
جنرال قونسولی میرزا حسینخان در تفلیس نزاع روس و عثمانی در گرفت و در سمت
گرجستان و قفقاز قحطی سختی بروز کرد میرزا حسینخان با میرزا صادق قایم مقام (امین
الدوله) که پیشکار تبریز بود و بشرح مکاتبات ممتد شد و گندم آذربایجان را تا خرواری

چهل تومان

چهل تومان در قفقازیه و گرجستان متفرق شد و منافع آن هر قدر بود با میرزا صادق
تقسیم میکردند و در همان زمان با امرای عثمانی که پاشایان بودند در تفلیس کمال
محبت و همراهی کرد و از آن توقف عثمانیان با او دوست و متحد بودند .

سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج مرحوم فرخ خان امین الملک (امین الدوله)
از اقامت اسلامبول و سفارت آنجا بطهران آمد میرزا عبدالرحیمخان بمنصب کارپردازی
اول با اقامت تفلیس مأمور گردید و میرزا حسینخان بمنصب وزیر مختاری و اقامت
اسلامبول مأمور شد و بخلعت همایونی سرافراز گردید و چند سالی در این سفارت
نهایت تدبیرات مفیده بکار برد و هر روزه اسباب اتحاد فیمابین دولتین
علیتین فراهم میآورد و از طرفین نشانهای مخصوص سلطنتی و دولتی گرفته بجانب
این دو سلطان اسلام ابلاغ و ارسال میداشت بلکه از برای وزرای این دو دولت
هم نشانها و هدایا تحصیل کرده بهر دو جانب تبلیغ میکرد و این سفیر بی نظیر بقدری
میل بارتباط و دوستی مابین ایرانی و عثمانی داشت که میخواست مابین این دو خانواده
سلطنت وصلتی در میان آرد یعنی که یکی از کرایم سلطنت ایران را برای یکی از شاهزادگان
عثمانی بعقد در آورد و یکی از صبایای سلطان عبدالعزیز خان را برای حضرت والا

امیر کبیر کامران میرزای نایب السلطنه بنکاح در آورد و دولت عثمانی باین فقره راضی
شده بود اما رجال دولت ایران بپاره ملاحظات دخله راضی باین وصلت نشدند بهر حال میرزا
حسینخان در تألیف و تحبیب تا این درجه اصرار داشت که میتوان این شعر را درباره او گفت

لو شاء من رقة الفاظه ✽ الّف بین الماء والنار

سنه هزار و دویست و هشتاد حاجی میرزا حسینخان موقتاً از اسلامبول بطهران آمد و یکی از
اجزاء دار الشوری منسلک گردید و در همین سفر در خصوص وصلت خانواده سلطنت
عثمانی و ایرانی مذاکرات کرد ولی انجام نگرفت در هشتم ذیقعده این سال باز بمقر
ماموریت خود یعنی بسفارت اسلامبول رفت حامل مبلغی تحف و هدایا شد
که بحضور سلطانی برساند .

سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج که حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله موقتاً بطهران احضار
شده بود از درجه وزیر مختاری و ایلچیگری مخصوص ارتقاع جسته برتبه سفارت کبری نایل
و باز باسلامبول مأمور شد و او را سفیر کبیر خواندند که در روابط دوستانه دولتین علیتین
و سایر امور هر گونه رأی و اهتمامی مجری باشد .

این سفیر در سفارت بی‌نظیر بوده است قبل از وی جماعت ایرانی در اسلامبول نهایت

عجز و بیچارگی را داشتند ولی در عهد سفارت او طوری قوی شدند که در هر امری عثمانی
مغلوب ایرانی میشد حاجی میرزا حسینخان از زرنگی و چالاکی که داشت با عالی پاشای صدر اعظم
و شیخ الاسلام طوری حرکت کرده بود که هر چه منظورش بود بعمل میآورد و غالب تبعه دول — و شریف مکه
فرنگ که در عثمانی بتجارت داشتند حتی خود عثمانیها هم محض اینکه در زیر سایه بیرق ایران
آسوده باشند تا پنج شش و ده هزار لیره تعارف میدادند و (باشپرد) رعیتی ایران را
میگرفتند در هیچیک از نقاط ممالک عثمانی سابقاً معمول نبود که از شیعیان و تبعه
ایران مهر نماز در جلو بگذارند و در سفارت او این کار رواج یافت و در شهرهای عثمانی
حتی در خود اسلامبول مجالس روضه خوانی متداول گردید بلکه در عاشورا هم دسته بندی
و عزاداری نمودند و در سال بعد که موکب همایونی در عراق عرب توقف داشت بحکم
حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله بخواهش مؤذنین در بالای گلدسته‌ها اشهد ان علیاً
ولی الله و حی علی خیر العمل گفتند و هنوز هم این عمل جز در آنجا متداول است در سفارت
اسلامبول ظاهر شرع را حفظ میکرد و محض همراهی و جذب قلوب عثمانیان در ایام
رمضان با آنها نماز تراویح میخواندند هیچ سفیری مثل او نام نیک پادشاه خود و حقوق
ملت ایران را حفظ نکرد این بنده نگارنده در زمان مراجعت از فرنگ ده روز

در اسلامبول در سفارتخانهٔ ایران مهمان حاجی میرزا حسینخان بودم در حضور عثمانیها
وقتی که اسم مبارک پادشاه ایران بمیان میآمد مثل اسماء جلاله تعظیم آن اسم مینمودند
سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت که بندگان اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه بعزم
زیارت عتبات عالیات و آن صفحات مشرف میشدند روز چهارم شعبان در عمادیه
کرمانشاهان اقامت داشتند حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر مقیم اسلامبول
از راه حلب و دیار بکر و بغداد بکاپاری آمده شرفیاب حضور همایونی شدند و حاجی
میرزا حسینخان درین سفر در عراق عرب خدمات نمایان کرد و کفایت خود را بروز
داد لهذا ارادهٔ ملوکانه بران تعلق یافت که حاجی میرزا حسینخان بطهران آید و مشغول خدمات
داخله گردد و بنا شد که خلعتی باو مرحمت شود و بوزارت عدلیه و وزارت وظایف
و اوقاف کل ممالک محروسه سرافراز گردد حامل خلعت از جانب همایونی خود
بنده نگارنده بودم مجلس خلعت پوشان در چادر یحیی خان معتمدالملک (مشیرالدوله)
باید منعقد گردد و تمام وزرا و امرای ایرانی و عثمانی محض مبارکباد در آنجا جمع شده بودند
بنده حامل یک حلقه انگشتری شده بطرف چادر معتمدالملک روان گشتم حاجی میرزا
حسینخان استقبال تشریف همایونی را نموده جلو آمد انگشتری را بوسیده بمن رد کرد

سرکشت

و گفت تا بحضور همایونی نیایم و عرایض خود را عرض نکنم قبول این مطلب را نخواهم کرد از
حضار مجلس عذر خواسته با هم بقصر ناصری که در بغداد بجهت محل توقف همایونی ساخته
بودند آمدیم در بین راه از من پرسید قرآنی همراه داری گفتم خیر گفت لازم است
که قرآنی همراه باشد از اتفاقات در بقصر که رسیدیم مشهدی علی محمد ترک آفتاب
گردانچی در آنجا حاضر بود و او همیشه از جهت تقدس بقرآن خواندن مداومت
داشت من قرآن او را گرفته و مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله دادم او بحضور
همایونی رفت و در یکی از اطاقهای کوچک خلوت کرد و بعد از نیم ساعت بیرون
آمد انگشتری را بدست کرده وارد مجلس شد از قراریکه خود او در زمان بعد میگفت در
آن مجلس خلوت قسم صداقت یاد کرده بود خلاصه بجهت خلعت بها هزار و پانصد
تومان بحوالهٔ حاجی میرزا عباسقلی نقد بمن خلعت بها داد و او قبول وزارت عدلیه و
وظایف و اوقاف کرد شرح جزئیات این سفر در سفرنامه‌های همایونی مندرج است
سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت میرزا یوسف مستوفی الممالک استعفا از وزارت
مالیه نمود و حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله در وزارت عدلیه خود طرح صدارت بجهت
تنظیمات حسنه و قوانین مستحسنه قرار داد و هر روز قانون تازه ایجاد کرد و محض انتظام

عمل فرمان همایون بجمیع ولاة و حکام رشت که دیگر هیچ مقصری را آنها نکشند
فقط بحبس ایشان اقدام نمایند و اثبات و ایضاح تقصیر او را توسط مشیرالدوله بعرض
رسانند که حکم آن از دیوانخانهٔ عدالت عظمی صادر شود و مشیرالدوله در انجام این کار منت
بزرگی بدولت و ملت دارد که از اقدام و اهتمام او درین عمل طوری شد که دیگر
حکام نتوانستند مثل سابق مردم را ببهانه جوئی بکشند و بتهمت اراقهٔ دم نمایند
درهمین سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت مشیرالدوله را بلقب سپهسالار
اعظم مفتخر فرموده اختیار سردار کل قشون ایران با او شد و طوری انتظام در امور
داد که از همگنان و همکنان گوی سبقت ربود .

درهمین سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت چون مراتب کفایت او مشهود
حضور همایونی شد او را بصدارت عظمی داده و بصدراعظم ملقب شد صورت
فرمان صدارت او با شرح تکالیف صدارت و تکالیف حکام و امرائی که
صدراعظم نگاشته است در مآثرالسلطان از مجلدات مرآة البلدان ضبط است
هرکس خواهد رجوع بآنجا کند .

یکی از بدبختیهای صدراعظم چنان اتفاق افتاد که در سال صدارت او برای اهل

ایران آفت قحط و غلا دست داد و خشکسالی سال گذشته باعث ترقی
اجناس شد و کار بر مردم سخت آمد و همگی بستوه شدند مردمان متعرض صدارت
حاجی میرزا حسینخان را برای خود نامیمون شمردند و پارهٔ وجود او را بفال بد
گرفتند با آنکه وجود این صدر غلت صدور و علت قلوب شد و او متعرض
گردید و حاجی میرزا حسینخان صدراعظم بجهة اعانت قحطزدگان بقدری بذل
و کرم کرد و بطوری دینار و درم داد که قلم در شرح آن قاصر است مجالسی
ترتیب داد و گماشتگان برگماشت که هرروزه مردم در میدان مشق طهران
جمع شده هریک مجانی نانی میگرفتند و بسا روز شد که پنجهزار تومان بگدایان
پول میداد و ابتدای روز بجهت انجام این امر مهم در میدان رفته طوری با مردم
مهربانی و عطوفت میکرد که پدران در حق فرزندان آن مهربانی ندانسته لامحاله
چندین کرور نفوس را از هلاکت نجات داد و سایر اعیان هم ببزرگی و فتوت
او اقتدا کرده هرکدام بقدر امکان بمردم احسان میکردند .

درین سنه حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم بجمیع حکام تعلیقهٔ مشروحی نگاشت
که دیناری بر رعایا اجحاف نکنند و باسم تفاوت عمل و استصوابی و سایر عنوانات

مختلفه دیناری مأخوذ ندارند این تعلیقه بهره لاتی که رشت مردم آنجا تو ده میشدند
و حکام و رؤسای تلگرافخانه مجبور بودند که باید این تعلیقه را در مساجد جامعه ولایات
قرائت نمایند که جمیع رعایا اصغا کنند از اینگونه احکام زیاد صادر کرده و هیچیک از احکام
قدرت تخلف نداشت حکام بلاد در پای تلگراف فقط اسم حسین را که میدیدند
دیگر از قوت و قدرت بیرون میشدند جای اشتباه کاری و عذر نبود و غالب
تلگرافات او بحکام باین مضمون بود (از قراریکه مذکور شد فلان مبلغ نقد را باسم
فلان تقصیر از فلان مظلوم گرفته اید این تقصیر حق جریمه ندارد باید آن مبلغ را در حضور
فلان پیشوای آنجا در ملاء عام بآن بیچاره رد کنی اگر تخلف نمائی موجب این حکم از
حکومت معزول بوده اهل شهر باخراج شما مأمور شوند و هیچ جای عذر نیست) حاکم
آن بلد چون این حکم را میخواند فوراً اطاعت میکرد و اگر رئیس تلگرافخانه تعللی و سازشی
با حاکم مینمود و این حکم را در ملاء عام قرائت نمیکرد با انواع عقوبات گرفتار میشد
و مکرر رؤسای تلگرافخانه در سر اینکار معزول شدند بنحوی سد طرق میکرد که
بهیچوجه اشتباه کاری از پیش نمیرفت و عذر احدی مسموع نمیشد .

سنه هزار و دویست و نود و صدر اعظم محض تشیید بنای اتحاد ایران با سایر دول

چنان صلاح دید که بندگان اقدس همایون روحنا فداه بعزم سیاحت فرنگستان
بممالک اروپ تشریف فرما شوند و بعض قواعد آنجا را ملاحظه فرموده تا بیشتر از
پیشتر اسباب آسایش اهالی ایران را فراهم آرند و قواعد تازه بکار برند لهذا
روز شنبه بیست و یکم شهر صفر موکب مسعود همایونی از طهران بعزم سیاحت
فرنگستان در قریه کن نقل مکان فرموده و از آنجا بطرف خاک اروپ روانه
شدند و صدر اعظم بشرف التزام رکاب مبارک نایل بود و نهایت خدمتگذاریها
کرد و شرح جزئیات آن مسافرت در سفرنامه همایونی جداگانه مشروحاً نگاشته
شده در اینجا محتاج بتکرار بعض جزئیات نیست .

بعد از سیاحت اعلیحضرت شهریاری در ممالک اروپ در روز غره رجب المرجب
با سلطان عثمانی وداع فرموده بطرف ایران روان شدند روز چهاردهم
بانزلی شرف ورود ارزانی فرمودند در غیاب موکب همایونی بفرنگ
شاهزاده فرهاد میرزای معتمد الدوله مرحوم در دار الخلافه طهران نیابت سلطنت
مستقله و حکومت داشت و آنمرحوم بالطبع مرد لجوج و عنودی بود و از تربیت
و مدنیت جدید عاری و عامی و همیشه طالب آن بود که احتسابی در کار نباشد

و ایشان استبداد در حکومتها داشته باشند و میخواست بهرجائی که حکومت کنند
خون اهالی آنجا را در شیشه نماید و مردم بیچاره را بدون اذن از دربار همایونی بقتل
رساند تا متمولین و بزرگان بلدی که او حکومت دارد بترسند و صندوقخانهٔ او را
معمور سازند وضع و طرز صدارت حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله منافی سلیقهٔ
او بود لهذا شاهزاده معتمدالدوله القاء بعضی شبهات کرده با بعضی از وزراء و رجال
دولت که در طهران بودند و بواسطهٔ عدم استقلال از صدر اعظم کدورت داشتند
همدست شد و آنچه مشهور است تقویت یکی از سفرای دول اروپ مقیم ایران
هم مزید بر علت گردید بالاجماع در تخریب کار صدارت کوشیدند و شاهزادگان
و امرائی که در سفر فرنگ در رکاب مبارک همایونی بودند بواسطهٔ تلگرافات
رمز و نوشتجات معاهده کردند و این قبیل نوشتجات را محمد ابراهیم خان
پیشخدمت مرحوم علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه بیک بهانهٔ بیوجهی باسلامبول
آورده کاغذهای معتمدالدوله و سایرین را بشاهزادگان و امرای ملتزمین رکاب
رسانید در روز ورود بانزلی بعضی از شاهزادهها و امرا باصطبل مبارکه پناه بردند و در
همان روز رجال دولت که در طهران بودند بقصر نیاوران بدرخانهٔ نواب علیه

امین الدوله دست شوکتها رفتند و کلاً اظهار کراهت از صدارت حاجی میرزا حسینخان
نمودند در روز ورود برشت او از صدارت معزول شد و در امامزاده هاشم بواسطهٔ بعضی
عرایضی که عرض کرده بود مجدداً منصوب شد و در حوالی پل منجیل بواسطهٔ رسیدن عرایض بعضی
وزراء و امرا باز از صدارت بکلی معزول شد و مأمور بحکومت گیلان و رشت گردید و
اردوی همایونی بطرف طهران روان بود .

اشخاصیکه در عزل صدر اعظم با شاهزاده حاجی معتمدالدوله همدست و همداستان شدند
کسانی بودند که حاجی میرزا حسینخان با ایشان نیکی کرده و آنها را از تنبیه و سیاست
پادشاهی رهانیده بود و در عوض اینکه باید در مدت عمر رهین منت و ممنون او باشند
بطورهای دیگر تلافی کردند و اسباب افساد فراهم آوردند و چون این اشخاص
هنوز در قید حیات هستند مناسب نیست که اسامی آنها ذکر شود و البته بعد از ما هر کس
این تاریخ را تکمیل کند اسامی آنها را صریحاً خواهد نگاشت و این بنده نگارنده را در
صدارت حاجی میرزا حسینخان قضیه هائیست که نوشتن آن در اینمقام مناسبست
و آن قضیه بطریق اختصار از قرار تفصیل ذیل است .

در زمانی که از سفر فرنگ مراجعت میکردیم در اسلامبول در کشتی معروف بسلطانی

در رکاب مبارک میآمدیم یک روز قبل از ورود به بندر پوطی بعد از ظهر با جناب
جلالتمآب میرزا علیخان امین الدوله که آنوقت ملقب بمنشی حضور بودند در یک
اطاق کشتی منزل داشتیم و هر دو خوابیده بودیم ناگاه حاجی حیدر خاصه تراش
از جانب همایونی باحضار من آمد من قدری در حرکت تعلل کردم بعد میرزا عبدالله خان
نوری که آنوقت فقط فراش خلوت بود مجدداً باحضار من آمد درین بین جناب
امین الدوله بیدار شدند من بایشان گفتم نمیدانم بچه جهت باین عجله مرا احضار
کرده اند فرمودند تو کاری جز کتاب خواندن نیست من رخت دربکانه پوشیده
بطرف اقامتگاه همایونی رفتم حکیم الممالک و مرحوم اجودان مخصوص (آقا رضای
اقبال السلطنه) و بعضی از عمله خلوت در اطاق اول نشسته بودند چون دیدند
که من قصد شرفیابی حضور دارم حکیم الممالک فریاد زد خلوت است و صدراعظم
در حضور همایون است من برگشته نزد همقطاران آمده نشستم و منتظر شدم که
هر وقت خلوت بهم بخورد بحضور همایونی بروم درین بین خود بندگان اعلیحضرت
همایونی روحنا فداه بنده را باسم صدا و احضار فرمودند من وارد اطاق شدم
دیدم بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی در روی صندلی جلوس فرموده بودند و صدراعظم

بلافاصله در روی زمین نشسته بود و هنوز من نزدیک نشده صدراعظم زانوها را
بزمین گذاشته نیم خیز حرکت کرده دست خود را بکلاه شاه گذاشت و بمن خطاب
کرد و گفت محمد حسنخان باین سر مبارک و بعد دست را بپای بندگان همایون
گذاشت و گفت باین خاکپای همایون قسم لدی الورود در انزلی هزار چوب
میزنم من از شدت وحشت نزدیک بود قبض روحم شود بندگان همایون
شاهنشاهی بصدراعظم مکرر فرمودند آنچه بشما از فلانی سعایت کرده اند دروغ
محض است او دشمن زیاد دارد شما نباید سخن مردم را درباره او بشنوید من دیگر
جواب صدراعظم را ملتفت نشدم بطور قهقری از اطاق بیرون آمده فی الفور نزد
مرحوم مغفور امین السلطان طاب ثراه رفتم و تفصیل را بایشان عرض کردم ایشان
بمن فرمودند چاره اینکار را چه می بینی عرض کردم بهترین چاره ها اینست که شماها
از تفلیس با جمعیت کم و بنه سبک بطرف انزلی باید بروید مرا مأمور کنید که با حمال
و اثقال نوکرهای زیادی که از مردم همراه است بانزلی بیایم و اسباب زیادی را
در آنجا برسانم ایشان فرمودند رای سلیم همین است چون این سخنان گفته شد
از آنجا برخاسته بمنزل خود آمدم جناب امین الدوله خود را در پتوئی پیچیده خوابیده

بودند من خدمتشان عرض کردم یا ایها المزمل برخیز و شرح حالم باز پرس ایشان
برخاسته شدند و من تفصیل را در خدمتشان عرض کردم ایشان پتو را بر کشیدند و رو را
بطرف دیوار گشتی کرده فرمودند تا انزلی خدا بزرگ است دیگر نمیدانم در سخن
مسبوق بعزل صدراعظم بودند یا اینکه محض دلداری من این کلام را فرمودند خلاصه
قریب بغروب حاجی مجید پیشخدمت صدراعظم بمنزل من آمده مرا نزد صدراعظم
برد صدراعظم و شاهزادگان و امین السلطان در عرشه کشتی نشسته بودند من با ترس
و لرز نزدیک شدم بمن گفت که امین السلطان را دیدی و او را واسطه کردی که
عقب بمانی و بارها را بیاوری بسیار خوب چاره داری هم بکن بعلاوه بعد از
ورود بانزلی منتظر هزار چوب هم باش باز من بمنزل مراجعت کردم بندگان اعلیحضرت
همایون احضارم فرمودند بعد از اظهار مرحمت زیاد فرمایش کردند که نترس و آسوده
باش با وجود این اطمینان من از تفلیس بعد بارکشی کردم و در رکاب مبارک آمدم
چون بانزلی رسیدم از قایقچیهای انزلی تفصیل عزل صدراعظم را شنیدم من از ترس
اینکه مبادا مردم بنوکرهای او و معتمد الملک برادرش دستی بیابند و اموال آنها را
غارت کنند تا صبح نوکرهای ایشان را که با من بودند در اطاق خود نگاه داشتم

صبح

و صبح جلوتر از همه کس آنها را روانه کردم هنگام عصر وارد رشت شدم حاجی میرزا حسنخان
از صدارت معزول کرده و در آنجا بحکومت گذاشته بودند و عبدالرسول خان نواده
صدر اصفهانی نایب الحکومه رشت بود و عمداً بخدمت صدراعظم معزول که حاکم رشت
بود نرفتم تا چنان تصور نکند که محض شماتت او آمده ام با ملاحظه نزد نایب الحکومه
او رفتم صدراعظم چون ورود مرا شنید نصرالله خان پیشخدمت خود را باحضارم فرستاد
در یک بالاخانه خشب ما لا نشسته بودند با ایشان ورود کردم این شخص با قوت
و قدرت را که باین ذلت دیدم گریه ام گرفت در حالیکه خود او هم رقتی پیدا کرد
مرا بوسید و گفت اگر چه عزل از صدارت بد است اما بیک جهت من خوشحال هستم
از آنکه دیر یا زود من ازین بالاخانه میبایستی پائین بیایم یعنی از صدارت معزول شوم
منتهی هیئت اهل ایران عجله در عزل من کردند و در حیاط تشک زیادی گستردند و مرا
از بالاخانه صدارت پائین انداختند و من بدون اینکه جاییم خورد شود بزمین افتادم
اگر شورش آنها نبود من خود بعد از چندی پرت میشدم و هلاکت می یافتم مقصودش
این بود که مرا بندگان همایون با قبح وجوه معزول فرمودند اما حالا که بواسطه خواهش
دیگران ملجأ بعزل من شده اند مخیراً در اینجا هستم بعد از این صحبت بعضی سعایات

من بحضور شاه دادند وصدراعظم پارسال هم بجهت مخارج راه بمن عطا کردند فردای آنروز
من از رشت حرکت کرده چهار روزه بقریهٔ کن رسیدم وشبانه بآن قریه وارد شدم
وفردای آنشب موکب همایونی بدار الخلافه نزول اجلال مفرمودند وقتی که وارد
عمارت کن شدم بندگان اعلیحضرت همایون شام میل مفرمودند وکرامتی دیدم
کسانی که درپای شام حضور داشتند جناب عضد الملک وجناب امین السلطنه
ومرحوم اقبال السلطنه بودند بمحض ورود وشرفیابی این بنده نگارنده اعلیحضرت
اقدس شهریاری روحنا فداه بحاضرین فرمودند دو سه روز قبل من تفصیل ملاقات
فلانی را باصدراعظم بشماها گفته ام که چطور ملاقات میشود وچه پیغامات میدهد وبا
خود او چگونه رفتار خواهد کرد حسب الامر من وحضرت اذن جلوس یافته نشستیم آنها
تفصیل ملاقات مرا از رفتار وگفتار وحرکات وسکنات وگریه وپیغامات که
صدراعظم داده بود بیان کردند تمام آن مطالب بدون کم وزیاد وتطابق با واقع
داشت مگر قضیهٔ آن صد امپریال که از این بابت سخنی بمیان نیامده بود .

روز سلخ رجب المرجب موکب همایونی بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند میرزا یوسف
مستوفی الممالک هم که چند سال برحسب حکم بتوقف آشتیان محکوم بود واز مشاغل

دولتی

دولتی کناره داشت درهمین روز وارد طهران شدند بندگان همایون درهمین
سفر مراجعت از فرنگ در قزوین باحضار او مقرر فرمودند که بدار الخلافه بیاید و
درین روز شرفیاب خاکپای مبارک شد باز محاسبهٔ مالیه ووزارت
داخله یافت چند روزیکه گذشت بندگان اعلیحضرت همایونی حاجی میرزا حسینخان
مشیرالدوله را از حکومت گیلان احضار بطهران فرمودند ومور د تفقد واقع
شد وزارت خارجه را باو دادند درسنه هزار ودویست ونود ویک در
سلک وزرای ستهٔ منسلک شده دویم شخص بود درهمین سنه باز امور
قشونی را هم ضمیمهٔ مشاغل حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر خارجه کردند واورا
ملقب بسپهسالار اعظم نمودند زمام اختیار واقتدار ملک بدست میرزا یوسف
مستوفی الممالک وسپهسالار اعظم بود واورا وزیر کشوری واین را وزیر لشکری
میگفتند سنه هزار ودویست ونود وچهار سپهسالار اعظم یک قانون نظامی
مفصلی نگاشت که حکام ولایات وسایر طبقات با اهل نظام از آن نفرات رفتار
نمایند ودر نگارش نهایت اقتدار را پیدا کرد وبموجب شرایط این قانون حکام
ولایات ناچار روی دل باو داشتند واو علاوه بر کار لشکری بامور

کشوری مداخله نمینمود و صورت آن قانون در مآثر السلطان ثبت است .

سنه هزار و دویست و نود و پنج سپهسالار اعظم چون تزلزلی در کار خود دیده و
دشمنان را آماده سعایت یافت ثانیاً اسباب سفر فرنگستان را فراهم آورد
تا مگر در کارها تغییر وضع و تبدیل پلتیکی کند لهذا بندگان همایونی سلخ ربیع الاول
از طهران بطرف فرنگ تشریف فرما شدند و در نهم شهر شعبان مراجعت فرمودند
و محض رضامندی از خدمات سپهسالار اعظم درین سفر بورود طهران دو قطعه
سردوشی مکلل بالماس باو مرحمت شد و این امتیاز سردوشی بدواً در همان
زمان ایجاد شد .

از کارهای عمده که سپهسالار اعظم درین سفر فرنگ کرد این بود وقتی که موکب
همایون از بر ندیزی بندر ایطالیا بطرف اسلامبول تشریف میآوردند و در کشتی
موسوم بسلطانی کشتی مخصوص سلطان عبدالعزیز خان جلوس فرموده بودند در
چناق قلعه واقعه در ساحل بوغاز (داردانل) رشدی افندی شروانی زاده
صدر اعظم عثمانی از طرف سلطان عبدالعزیز خان باستقبال آمده بود و میرزا
حسینخان در باب تشریفات ورود موکب همایونی باسلامبول با او مجلس تشکیل

داد از جمله کسانی که در آن مجلس حاضر بودند و حالا در قید حیات هستند
نواب الله قلی میرزای ایلخانی است صدر اعظم عثمانی اظهار داشت که سلطان
ما از برای هیچیک از سلاطین که باسلامبول آمده اند استقبال نکرده است
و از برای اینکه در آتیه تکلیف زیاد نشود از شاه ایران هم استقبال نخواهد
کرد که سلاطین اروپ هم بعد از این چنین تمنائی نداشته باشند حاجی میرزا
حسینخان چون این کلام بشنید فوراً از اطاق کشتی بیرون آمده بناخدای
کشتی فرمان داد که در بر ندیزی معاودت کنید و ترک رفتن باسلامبول
نمائید صدر اعظم عثمانی ازین قضیه مضطرب شد و الله قلی میرزای ایلخانی را
شفیع کرد که حاجی میرزا حسینخان همینقدر باو مهلت دهد تا در خصوص بباب عالی
بتلگراف سؤال و جواب نماید و تکلیف معلوم شود بهمین جهت چند
ساعتی در چناق قلعه توقف شد و جواب صدر اعظم عثمانی در قبول استقبال
سلطان از اسلامبول رسید آنگاه لنگر کشتی را کشیدند و بطرف اسلامبول
حرکت کردند .

از بی طمعی حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله در زمان صدارتش شرحی نوشته شد

که واقعاً هیچ رشوه و تعارف قبول میکرد ولی بعد از عزل از صدارت چون
دوباره بوزارت خارجه و سپهسالاری رسید طمعش بحدی بود که مافوق نداشت
درهمین سفر دوم فرنگ وقتی که بندگان اعلیحضرت همایون در یکی از عمارات
سلطنتی فرنگ منزل میکردند یا در یک مهمانخانه توقف داشتند علی الرسم
میباید انعامی بخدام قصور سلطنتی یا صاحبان مهمانخانه بدهند هر مبلغی که سپهسالار
معین میکرد مرحمت میشد ولکن خود او آن وجه را نصف میداد و نیمی را برای
خود ذخیره مینمود بخلاف سفر سیم فرنگ که حضرت اجل اکرم امین السلطان
وزیر اعظم آنچه را که بندگان اقدس همایون مرحمت میکردند میدادند و از
خود هم شخصاً نقداً و جنساً چیزی علاوه میفرمودند .

دراین سفر دوم زمانی که بندگان اقدس همایون در پاریس بودند میل کردند
که چند شب در (فون تن بلو) بتفرج تشریف ببرند بنده را مأمور فرمودند
که یکروز قبل بآنجا بروم و تدارک ورود همایونی را ببینم و سپهسالار حکم شد
که پانصد تومان برای مخارج بعض تدارکات آنجا به بنده نقد بدهند ایشان
پنجاه تومان او را از من کسر کرده باقی را دادند از این فقره میتوان سایر کارهای

او را قیاس کرد و هر یک از عملهٔ خلوت از برای جلب منفعت جواهری
یا اسبابی بحضور میآوردند که بفروش برسانند و فایده ببرند از اینگونه
کارها حتماً سپهسالار یک ده یکی از برای خود برمیداشت بخلاف سفر سیم که
اگر آن مال التجاره یک تومان میارزید و عملهٔ خلوت بده تومان میفروختند
حضرت اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم با علم باینکه در ده تومان نه تومان
تقلب است باز چون و چرا آن وجه را تسلیم میفرمودند در دو سفر اول فرنگ
یک شخص جواهری بتوسط من جواهری فروخته بود و من یک ده یکی فایده
برده بودم در سفر سیم هم بهمان خیال در پطرزبورغ من واسطه همان شخص
جواهری آشنای سابق خود شده خواستیم جواهری بفروش رسانیم و
فایده ببریم حضرت اجل اکرم آقای وزیر اعظم بمحبت بمرحمتی که با بنده داشتند
قبول نفرمودند که بواسطهٔ من چیزی خریده شود ولی در حق دیگران نهایت
گذشت را میفرمودند اینهمه از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف
تو بر بالای کس کوتاه نیست .

خلاصه رشتهٔ مطلب بنا بود از دست داده در مراجعت سفر ثانی از فرنگستان

سپهسالار بکلی تغییر حالت داد و در زمان صدارت خود تا سفر دویم فرنگ
پلتیکش با پلتیک انگلیس مساعد بود و از آنان هواخواهی میکرد و بعد از مراجعت
از سفر دویم فرنگ یحیی خان معتمد الملک برادر سپهسالار با روسها دوست بود
برادر خود را بهواخواهی روسها ترغیب کرد با صرار یحیی خان معتمد الملک (مشیر الدوله)
وسعی وکوشش (میوزینا ویف) وزیر مختار روسیه مقیم طهران تغییر پلتیک
داد و تا مردن هواخواه روس بود .

خلاصه سپهسالار اعظم بعد از سفر ثانی بفرنگ مستقلاً با مور قشونی و سپهسالاری
و وزارت خارجه رسیدگی میکرد و ادارات و سئوال و جواب خراسان و
سیستان و استراباد و گرگان و ترکمان و قزوین و خمسه و سمنان و دامغان
و شاهرود و بسطام و خرقانین و امور سرحدیه و تذکرهٔ یهودی و مسیحی و گبر کلاً
ضمیمهٔ مشاغل او بود و احکام مفیده جاری میکرد و باسط الید و نافذ الحکم بود .
اگر چه در این سنوات نه او و نه دیگری صدارت نداشتند و بصدر اعظم مخاطب
نبودند و وی با مور لشکری و بعض کارهای داخله میپرداخت ولی باز رتبهٔ
صدارت داشت و هر چه میخواست بجا میآورد کرده و گفتهٔ او مناط اعتبار بود

و میرزا یوسف

و میرزا یوسف مستوفی الممالک بواسطهٔ سلامت نفسی که داشت بر او فائق
نمیآمد و سپهسالار تا هزار و دویست و نود و هشت بهمین اقتدار بود و لی
در اوایل شوال همین سال باز او را از سپهسالاری و امور قشونی و وزارت
خارجه و بعضی کارهای داخله معاف داشتند و مداخلهٔ او را اصلاح ندیدند در
همین سال او را بحکومت قزوین فرستادند تا در آنجا محترماً زیست کند و
میرزا یوسف مستوفی الممالک با آسودگی بدون شریک و سهیم بوزارت داخله
مشغول بود .

زمان توقف و حکومت حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله در قزوین چندان
طول نکشید و در همین سال در ابتدای ظهور شیخ عبید الله در تبریز حاجی میرزا
حسینخان را به پیشکاری مستقل آذربایجان فرستادند که وزارت حضرت اسعد
ولایت عهد مظفر الدین میرزا نماید و برتق و فتق امور پردازد .
سنهٔ هزار و دویست و نود و هشت حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله پیشکار
آذربایجان را برای تعزیت الکساندر دویم و تهنیت جلوس الکساندر سیم
امپراطور روسیه بسفارت پطرزبورغ فرستادند وی با هدایا و تحف لایقه

بانجا رفت چون از آن سفر مراجعت نمود در همین سنه او را بفرمانفرمائی
مملکت خراسان و سیستان و تولیت آستان قدس نشان فرستادند
حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام هم ضمیمهٔ ایالت او شد با شکوه شاهی
فراوان و حشمتی بی پایان بانجا رفت چند ماهی بایالت خراسان اشتغال
داشت و مردم نهایت رضامندی را از بزرگی و استغنای طبع او داشتند
لدی الورود امر کرد برای او در رواق مطهر مقبره ساختند و از روی یقین
کلماتی میگفت که دلالت بر وفات او میکرد لهذا در شب جمعه بیست و یکم ذیحجه در
سن پنجاه و هشت سالگی در ارض مشهد مقدس بعلت اثر ورم قلبی که داشت
وفات کرد و نعش او را با احترام بر دوش کشیدند و در دار السعاده دفنش کردند و ازارهٔ
صفهٔ مقبره اش را زینت دادند و کتابه از اشعار میرزا کاظم صبوری ملک الشعرای
آستانهٔ رضویه علیه السلام مشهدی المسکن و کاشانی الاصل نگاشته شد صورت
آن کتابه در مطلع الشمس ضبط است میرزا ناصر اصفهانی این سه شعر را در مادهٔ تاریخ
وفات او گفته است ❊ سپهسالار ایران از جهان رفت ❊ تو گوئی همچنان تیر از کمان رفت
یکی شمشیر سر تا پای گوهر ❊ ز دست خسرو صاحبقران رفت ❊ پی تاریخ سالش گفت ناصر

سپهسالار صد حیف از جهان رفت ۱۲۹۸ این صدر والاقدر از جمیع دول فرنگ نشان
درجه اول داشت ولی آن نشانها برای او باقی نماند بهترین نشانهای امتیازی او
همان نشانی است که خود ترتیب داده است و آن نشان بنای مدرسه و مسجدیست
در طهران که بمدرسهٔ ناصری موسوم ساخته است بآن متانت و استحکام و رفعت و
در ایران تا آن زمان بنائی ساخته نشده است کتابخانه برای آن مدرسه بنا نمود که بهای
امتیاز را دارد و بقیمت گزاف کتب بسیار خرید و بآن کتابخانه وقف نمود آن
کتابخانهٔ مدرسه در ایران اول کتابخانه است فهرست کتب و صورت وقفنامه
موجود است لکن نوشتن آن باعث طول کلام است بعضی مرمتهای جزئیهٔ آن
مدرسه با تمام نرسیده و آنمرحوم وفات کرد تولیت این مدرسه با سلطان عصر است
و نظارت اوقاف مزبوره با برادر خود یحیی خان معتمد الملک (مشیر الدوله است)
و مقرر نمود که نظارت مادام الحیوة با معزی الیه باشد و پس از او با ارشد و اصلح دو برادر
خود نصرالله خان نصیر الملک و حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک باشد و بعد از فوت
احدهما با دیگری و پس از فوت هر دو نوعاً با ارشد و اصلح اولاد ذکور مشارالیهم و اولاد
ذکور از اولاد ذکور ایشان و هکذا با رعایت تقدم طبقهٔ اولی بر ثانیه و ثانیه بر ثالثه

و هكذا الى ما شاء الله و در صورت فقدان واجد صفتين در طبقات اولاد ايشان
و يا العياذ بالله انقراض ايشان واگذار است بشخص اول امناء دولت كه بكفايت و امانت
موصوف باشد و متولى او را بتصديق نايب التوليه و امام و مدرسين منقول و معقول
منصوب فرمايد .

سالى دوازده هزار تومان بايد از وجه اجاره املاك موقوفه صرف محصلين و
مدرسين اين مدرسه باشد از هر علمى بايد در اين مدرسه تدريس شود و صورت املاك موقوفه
از اين قرار است ولى در اين زمان وجه اجاره آنها تنزل كرده است .

صورت املاك موقوفه

صورت املاك واقعه در دار الخلافه طهران و توابع

- قيصريه عاليه بانضمام دو باب حمام زنانه و مردانه نزديك آن و سر چشمه آب و دكاكين نزديك قيصريه
- دكاكين واقعه در بازار معروف ببازار امير
- املاك واقعه در طالقان
- املاك واقعه در توابع دار الخلافه
  - قريه كلين واقعه در ري شش دانگ
  - قريه ميان كوه واقعه در ... شش دانگ
- املاك واقعه در قزوين
  - قريه كمال آباد شش دانگ
  - قريه قبض آباد چهار دانگ
  - قريه آقا بابا دو دانگ و نيم
- املاك واقعه در ...
  - قريه حميد آباد شش دانگ
  - قريه ... شش دانگ
  - قريه ... شش دانگ
  - قريه اراك با توابع شش دانگ

و در اين زمان يحيى خان معتمد الملك (مشير الدوله) و نصر الملك و حاجى علاء الملك برادران
مرحوم سپهسالار هر سه مرحوم شده اند و نظارت مدرسه فعلاً با

معتمد الملك پسر يحيى خان مشير الدوله است از خود مرحوم سپهسالار در زمان حيات
و ممات هيچ فرزندى باقى نماند .

الحق حاجى ميرزا حسينخان سپهسالار و صدر اعظم از صدور معظمه ايران بوده است
نهايت كفايت و قابليت و بزرگى را داشت بعضى صنايع فرنگى و اسباب و آلات
اروپ از قبيل چراغ گاز و آسياب بخار و غيره و عادات سهله از قبيل دوبه سوارى
از او در ايران متداول شد و اكثر مردم از او وحشت كرده بسبب كم كردن اواز
مواجب مردم با او در صدد خصومت برآمدند احكام عادلانه بسيار خوب داشت
احكامش ناسخ پيدا ميكرد و گويند در زمان سفارت باسلامبول رعاياى آنجا بدون آنكه
عثمانى ميرفتند در محاكمات خود راضى ميشدند كه در سفارتخانه ايران عمل خود را
بگذرانند علماى طهران با او مناقضت ورزيدند از جمله علمائى كه او را تكفير ميكردند
و در طعن و لعنش غلو داشتند مرحوم آقا سيد صالح عرب بود وقتى كاغذى بمهر
صدر اعظم نزد او بردند كه براى مرافعه و مطلبى نگاشته بود آقا سيد صالح آن كاغذ را
پاره كرد و بحوض انداخت و بعد گفت حوض هم نجس شد آبش را خالى كنيد چهار پنجاه
بيشتر از اين قضيه طول نكشيد كه من خود در شب مرحوم آقا سيد صالح را در مجلس روضه خوانى

صدر اعظم دیدم که گلاب پاش در دست دارد و محض خصوصیت با صدر اعظم مرحوم
گلاب میدهد و من بعد از فوت پدر خود اعتماد السلطنه مرحوم با برادر خود مرحوم عبدالعلی
خان ادیب الملک که طریقهٔ شیخیه داشت در باب ارث مرافعه داشتم و مرحوم
آقا سید صالح چون با کلیه شیخیه نهایت مغایرت داشت او را بجهت مرافعه و محاکمه
انتخاب کردم که ارث را بمن واگذار کند و همین طور هم مقصود حاصل شد .

خلاصه باین مناسبت من با مرحوم سید خصوصیتی داشتم در مجلس صدر اعظم چون
بمحاذی من رسید گلابم داد من محض احترام او از جا برخاستم و دستش را
بوسیده آهسته گفتم شما که نوشته این زندیق را در حوض انداختید و آب حوض را
هم نجس دانستید چه طور شده است که حالا در خانهٔ او گلاب افشانی میفرمائید
مرحوم سید چون این سخن شنید بطور تغیر بمن نگاهی کرده گفت ای زندیق اگر
دیگر تکرار این مطلب بکنی آنگاه باحضرت میکنم من دم درکشیدم و هیچ نگفتم .

اما صفات حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله صدر اعظم

در امور پلیتیکی کمال بصیرت و مهارت را داشت از جزئی خدمتی که باو میشد نهایت
امتنان را داشت و اگر از کسی مختصر خباثتی میدید بشدت تلافی میکرد سوء ظنش

بدرجه

بدرجه بود که اگر از کسی هم نزد او سعایتی میشد خود او بتصور و خیال وی را طرف
عداوت خود قرار میداد .

کرم و انفاق نداشت اما در موقع که لازم بود از خرج صد هزار تومان هم دریغ نمیفرمود
عالم درویشی داشت و میگفتند که بحاجی میرزا اصفهانی مرحوم سر سپرده بود
و با مرحوم استاد غلامرضا و از این قبیل مردم در طهران خصوصیت میکرد
بیشتر اینکارهای او برای شهرت بود و الا در باطن عقیده و مذاق عرفانی
نداشت ظاهر شرع را حفظ میکرد نماز را بوقت میخواند و هنگام طلوع فجر
در مناجات و تا طلوع آفتاب در سر سجاده بود معاندین او میگفتند که غالباً
جنب بود ولی من در فرنگ هم دیدم که صبحهای زود سجاده اش گسترده
بود خط فارسی را بد مینوشت املا خوانا بود و از راست نویسی عجز داشت
و چلیپا مینگاشت و خیلی با تأنی تحریر میکرد منشآتش مخلوط با انشاء کلمات
عثمانی بود و از لغات مجعوله مجهوله آنها که بهیچوجه بقاعده صرف و نحو و لغة
درست در نمیآید در تحریرات خود مخلوط میکرد اما مطالب رسمی و پلیتیکی را
در کمال خوبی مینوشت و غالباً تصحیح نوشتجاتش را جناب جلالتماب میرزا علیخان

امین الدوله مینمودند خیالات از او نثار و املا از امین الدوله روی هم رفته
مشابه تنگ مرصعی بود که در میان او جواهر حیات ریخته باشند .

رق الزجاج و رقت الخمر	فتشابها و تشاکل الامر

فرانسه را غلط مکالمه میکرد و غلط مینوشت اما از شدت پررویی و طلاقت لسان
طوری کلمات را ادا میکرد که هرکس تصور مینمود که او فرانسه را خوب میداند .
روزنامه‌های فرنگی را خوب درک میکرد اما بقوت زبان عثمانی بود زبان
عثمانی را کاملا میدانست از حساب ربطی نداشت روزی من نزد او بودم
ناظر او صورت حساب کارخانه را باو نمود متغیر شد و گفت هزار دفعه گفته‌ام
که حساب را برقوم سیاقی ننویس بلکه بکتابت متداوله بنگار تا من خواندن
آنرا بتوانم بیشتر اوقات مرحوم میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف الدوله
شیرازی بمحاسبه شخصی او رسیدگی میکرد در ایام عید باقوام و نزدیکان و
دوستان و نوکرانش بیشتر از بیست هزار تومان از نقد و جنس و اسب و
کالسکه می‌بخشید در یکی از لیالی عید که مؤلف نزد او بود در میان عطایای
او که بمردم میبایست بدهد پانزده خرقه ترمه بطانه خز و سنجاب بود در مدت

حیاتش

حیاتش شراب نخورده بود و قمار میکرد و جهت نخوردن شرابش هم بواسطهٔ
مرض قلبش نه بعد نفس ولی کرارا اظهار میداشت که قول پیغمبر صلی الله علیه و آله
دروغ نمیشود البته شراب عقل را زایل میکند و من ترک آن کرده‌ام و همیشه
انفیه میکشم که حالت زکام داشته باشم از اقسام کیفیات و تفننات فقط
استعمال انفیه را اختیار کرده بود قوه شامه و ذائقه نداشت و خود او
معترف بود اغذیه در دهان او مزه نمیکرد میل بدادن امتیاز دولتی بکسان
نزدیک خود نداشت در دادن امتیازات دولتی و درجات نظامی
کف نفس میکرد و بدون استحقاق و خدمت کسی را برتبه نظامی و غیر بالا
نمیبرد وقتی یکی از نزدیکان خیلی محرم او که ناگزیر از شنیدن سخن او بود
از او استدعای یک رتبه نظامی کرد با آنکه با او نهایت علاقه و دلگرمی
داشت آن رتبه را نداد و باو دستی پانصد تومان بذل کرد که او از سر این
خواهش درگذرد و اگر با کسان نزدیک خود انکار
نمیکرد عشوات از دیگران در دو
تمثال غیره مضایقه کند

مستوفی الممالک میرزا یوسف صدر اعظم

این میرزا حسن مستوفی الممالک ابن میرزا کاظم آشتیانی قدس سره بالاتر از آنست که
در نجابت و نجیبی بمیان آید چندان اصالت و بزرگی و فخامت داشت که هیچکس از
تمکین و اطاعت و فروتنی او ننگ نداشت در عصر خود جمیع اعیان دوره خود را
بخوردی دیده بود و دیگران او را ببزرگی دیده بودند هر وقت که برای او تنزلی
پیدا میشد اظهار عجز و جزع نمیکرد و بدربخانه این و آن ملتجی نمیشد و هیچکس را با خود همدست
و همعهد نمی نمود در عزل و نصب خود با ارکان دولت مواضعه و زمینه سازی نداشت
وقتی که او را از استیفاء ممالک و وزارت و خلعه معزول کردند بحالت او هیچ تفاوتی
نکرد و همان دستور سابق شهامت و بزرگی داشت عزلت و رفعت در نظرش
یکسان بود وقتی که او را با آشتیان توقف دادند در نهایت احترام و احتشام
با همان عمله و خدام و وسعت دستگاه زندگانی میکرد زمانی که او را از خدمت دولت
معاف میداشتند مردم همانطور اظهار بندگی و کوچکی نزد او میکردند احترام و بزرگی
جزو ذات او بود و شاهزادگان بزرگ در عزل و نصب او در نهایت توقیر با او
سلوک میکردند هر کدام خود را بمنزله فرزند او میدانستند بهیچوجه از فروتنی با و ننگ

و عاری نداشت ما اگر درین کتاب شرح بزرگیها و جلالت ذات او را مشروحاً
بنگاریم همین چند سطر در حق او کافی است مردم میدانند که این وزیر بزرگ چه قدر
عظمت داشته است که در عزل و نصب مردم باو احترام میکردند هیچکس در عزل او
با وی مخاصمتی نداشت بلکه هواخواه او بودند هیچیک از صدور باین درجه نبود که
در حین عزل چنین احترامات داشته باشد در جلالت قدر و نبالت شأن این
نکته بس است که چندین بار باو تکلیف صدارت و اقتدار کلیه کردند قبول نکرد
و پیش از آنکه او بصدارت کبری نایل شود در همان وزارت داخله و استیفاء
ممالک صدارت عظمی داشت بر همه اقدم و اولی بود چندان احترام و عظمت
داشت که در همان زمان وزارت داخله خود زحمت حضور رفتن و مراقبات چندان
زحمت کشیدن نداشت در خانه خود نشسته هرچه در روی کاغذ مینگاشت بحضور
میفرستاد فوراً اعلیحضرت سلطانی آنرا امضا کرده میفرمودند هرچه آقا گفته و داده
و کرده است صحیح است از بس سلامت نفس و ملایمت طبع و نیک نفسی داشت
با عمال مردم نمی پیچید بعزل مردم نمیکوشید مکرر باو پیغام بردند که فلان بزرگ ترا
دشنام داده و در حضور سلطانی دشمنی کرده وی اعتنا نمیکرد و بار حاجت او را

بر میآورد

بر میآورد و نانش را مقطوع نمیکرد طرف مقابل چون این حرکات میدید خجل
میشد و از انصاف خود بعید میدید که با چنین بزرگی کسی دشمنی کند
و دشنام و بد با نجابت احدی از او در خاکپای سلطانی سعایت نمیکرد که کارش
فاسد شود و هرچه مینوشت و هرچه رای میداد همان نوشته امضا و صحه میشد در تمام
اوقات بسکوت و بی اعتنائی میگذرانید و در امور مملکتی تدبیری و اندیشه نمیکرد
ولی تمام سکوت و متانت و شخصیت و هیکل او کارهای داخله را اصلاح میکرد
که هیچ فسادی بظهور نمیرسید وقتی که مستوفی الممالک بوزارت داخله منصوب (٢)
خواست از مواجب چاکران دولت چیزی بکاهد هرچه باو اصرار کردند که انکار را
امضا کند وی امضا نکرد و گفت نان مردم را نباید قطع کرد و در چندین سال
وزارت داخله و استیفاء ممالک و صدارت خود نان احدی را نبرید و بسیاری
از حقوق صاحبان موجب نکاست مردمان بدنفس هرچه در اینگونه کارها اقدام
میکردند وی رد میکرد و از ابتدای خدمتگذاری او بدولت تا انتهای صدارت
او با اقتباسات و روایات و حکایاتی که داشته است اگر بنگاریم باید مدتی
اوقات خود را مصروف انگارداریم همانا از جمیع وقایع او اعراض کرده بابتدا

٢
میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار
اعظم بوزارت عسکریه و وزارت
امور خارجه برقرار سپهسالار اعظم
بعنوان صلاح اندیشی و خیر
جوئی دولت
ع

واسمهای امرا و اشارتی میکنیم
سنه هزار و دویست و شصت و یک چهار سال قبل از جلوس ناصری که کار
صدارت با حاجی میرزا آقاسی بود میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک وفات
کرد منصب مستوفی الممالکی را بفرزندا و میرزا یوسف دادند و او را باین شغل
بزرگ سرافراز نمودند و درین زمان میرزا تقی خان اتابک اعظم و میرزا آقاخان
صدر اعظم و میرزا محمد خان سپهسالار اعظم و حاجی میرزا حسینخان صدر اعظم که هرکدام
بعد از حاجی میرزا آقاسی بصدارت رسیدند هیچیک از آنها درین سنه احترام و
شغل و منصب میرزا یوسف مستوفی الممالک را نداشتند و از آنها جز میرزا آقاخان را
دیگر اسمی و رسمی نبود و بعد از حاجی میرزا آقاسی هریک ازین چهار نفر بصدارت
فائز شده ترقیات کردند و میرزا یوسف مستوفی الممالک بعد از این چند نفر
بصدارت عظمی نایل شد لهذا با این کبر سن و تشخص و منصبی که مردم از ابتدا از او
دیده بودند ناچار طوری از او تمکین داشتند که در حالت صدارت و غیر صدارت
و در هنگام عزل یا نصب او از پاس حرمت وی بهیچوجه فروگذار نمیکردند و چون
نوبت سلطنت را بنام نامی بندگان اعلیحضرت ناصرالدین شاه روحنا فداه زدند

در دوره صدارت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم باز همچنان میرزا یوسف مستوفی
الممالک بود و محاسبه ولایات با او بود و چون صدارت میرزا آقاخان نوری
تعلق یافت حکومت عراق را بمستوفی الممالک واگذار نمودند و او لطفعلیخان را
بنیابت عراق روانه داشت میرزا آقاخان صدر اعظم پس از چندی شغل استیفاء
ممالک را از برای فرزند خود مرحوم میرزا کاظمخان نظام الملک استدعا کرد و او
باین منصب سرافراز آمد اما جهت انتقال منصب جلیل استیفای ممالک از مستوفی الممالک ۲
سنه هزار و دویست و هفتاد و نه که میرزا آقاخان از صدارت معزول شد در دولت
شش وزیر و شش وزارتخانه ترتیب دادند و وزارت داخله با میرزا محمد صادق
قایم مقام بود و وزارت مالیه و استیفاء ممالک ثانیاً بمیرزا یوسف تعلق یافت
و میرزا محمد خان کشیکچی باشی بسپهسالاری و وزارت جنگ سرافراز آمد چون
میرزا صادق قایم مقام از وزارت داخله خارج شد میرزا محمد خان بیشتر ترقی
کرد امور لشکری با او بود و امور کشوری با میرزا یوسف آمد چون میرزا محمد خان
سپهسالار اعظم شد و صدارت کبری یافت باز مستوفی الممالک همچنان وزارت
مالیه داشت   سنه هزار و دویست و نود و سه میرزا محمد خان سپهسالار اعظم

۲ بنظام الملک این بود که نظام الملک
میخواست دو عشر از مواجب نوکر
و خدام دولت که مبلغی گزاف
میشود موضوع نماید و مستوفی الممالک
راضی باین امر نشد لهذا مستوفی الممالک
باغوای میرزا آقاخان صدر اعظم
معزول و تا صورت مقتضی طرد و
بشتیان نمودند

از صدارت معزول شد و او را بخراسان ایالت دادند و جمیع امور کلیه میرزا
یوسف مستوفی الممالک تعلق یافت نهایت اقتدار را داشت ولی بصدر اعظم
مخاطب نبود و با اینکه میدان خالی بود در صدد اخذ این لقب بر نیامد ولی جمع
امور بصلاح او بود و وزارت دخله داشت و روزگاری بر این منوال گذشت
و عزیزخان و امور لشکری سردار کل بود .

سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار عزم ملوکانه بر وسعت شهر طهران تعلق یافت
لهذا مقرر فرمودند که شهر طهران را از سمت دروازه شمیران یکهزار و هشتصد ذرع
و از سه جانب دیگر از هر طرف یکهزار ذرع وسعت دهند و کفالت این امر را بعهده
جناب آقای مستوفی الممالک و میرزا عیسی وزیر دار الخلافه موکول فرمودند و نیز مقرر
شد که خندقی حفر کنند که رفع عبور مردمان از خارج دروازه بشود و شهر از آفت
سیل محفوظ ماند روز یکشنبه یازدهم شعبان در بیرون شهر شروع باین کار شد
اعلیحضرت شهریاری بدواً کلنگی بزمین زدند و بعد سایرین شروع بحفر خندق کردند
و میرزا عیسی وزیر متعهد شد که سه ساله حفر خندق تمام شود و دور این شهر سه فرسخ و نیم
شد و دوازده دروازه بدور او ساخته آمد و میرزا عیسی متقبل شد که او در خدمت

مجاهده کند و پاره از اراضی بایره که داخل در محاط شهر جدید میباشد از او باشد
و هنوز بعضی اراضی متعلق بمیرزا عیسی است که بمردم میفروشد و فایده میبرد و از آنروز
طهران موسوم بدار الخلافه ناصره آمد و میرزا محرم شاعر خلیفه درس زبان مدرسه دار
الفنون شعر ماده تاریخی در این باب سروده است که در اینجا نگاشته میشود .

طبع محرم با دل شاد از پی تاریخ گفت :: جاودان با فر یزدان باد شهر ناصری

و مقصود از دل شاد الف است که یک عدد اضافه باعداد مصرع ثانی میشود
و با تاریخ بنا که هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری است مطابق میگردد .

سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت که شاهنشاه ایران بزیارت عتبات
عالیات مشرف شدند نظم کلیه امور ایران را بمستوفی الممالک سپردند و پس از
مراجعت از عتبات حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول را
که بعتبات آمده بود بدار الخلافه طهران آوردند چون در او کفایت و لیاقتی
مشاهده فرمودند او را وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف دادند و متدرجاً
برتبه سپهسالاری رسید و اتفاقاً چند روز بعد از ورود موکب همایون از
عتبات بطهران بود که حکم شد که او از دار الخلافه باشتیان برود و توقف کند اما

و حاجی میرزا حسینخان در کار مستوفی الممالک
مداخلت و تخریب میکرد لهذا

این دفعه مختصراً او را روانه داشتند و در نمرهٔ روزنامهٔ دولتی مسمّی بایران در آن سال نوشته شد که مستوفی الممالک بواسطهٔ کهولت و کبر سن از خدمات خود استعفا داده و بآشتیان رفت و ادارهٔ روزنامجات در همان سال باین بنده راجع شد و از جانب دولت بانجام این خدمت پرداختم اسم سابق روزنامه تغییر داده مسمّی بایران شد و آن نمرهٔ اول روزنامهٔ بود که باهتمام این بنده مؤلّف بحلیهٔ طبع رسید .

سنهٔ هزار و دویست و نود که بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه از سفر فرنگستان اول مرجعت میفرمودند بعد از خلع حاجی میرزا حسینخان از صدارت بورود قزوین مستوفی الممالک را که تا آنگاه از خدمات بکناره بود احضار فرمودند که بورود موکب همایون بطهران او هم حاضر حضرت و چاکر خدمت باشد لهذا وی در سلخ رجب المرجب همین سنه وارد دار الخلافه گردید و مورد مراحم ملوکانه شد و باز بمنصب مستوفی الممالکی و حواله و اطلاق مالیات و انجام محاسبات ارتقا جست .

سنهٔ هزار و دویست و نود و یک وزرای ستّه در بار اعظم برقرار شد جناب

مستوفی

مستوفی الممالک اول شخص بود و اسامی وزرای مشار ازینقرار است .
میرزا یوسف مستوفی الممالک و حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله و علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه وزیر علوم و نواب عماد الدوله وزیر عدلیه و محمد رحیم خان علاء الدوله (امیر نظام) و علیرضا خان عضد الملک ایلخانی و خازن مهر مبارک جمیع امور دولتی بامضای این شش وزیر بود و هر یک از آنها از رای مستوفی الممالک بیرون نمیشدند .

در همین سنه اقتدار وزرای ستّه بهم خورد و جمیع امور دولتی راجع بامضاء و اجرای مستوفی الممالک و مشیر الدوله شد مستوفی الممالک وزارت داخله داشت و با مور کشوری مداخله مینمود و سپهسالاری و وزارت لشکری بمشیر الدوله راجع آمد

سنهٔ هزار و دویست و نود و هشت حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار اعظم که در امور کشوری مداخله داشت و با مستوفی الممالک در امور دولتی شریک بود بکلّی از سپهسالاری و وزارت خارجه و وکالت خراسان و آذربایجان و غیره معزول شد و او را بقزوین حاکم نمودند و شرح حال او جداگانه بتحریر ذکر شد . در عزل او مرحوم مستوفی الممالک بدون هیچ مانعی اقتدارش بیشتر

از پیشتر شد ترتیب مهام مملکت آذربایجان هم ضمیمهٔ مشاغل او گردید با استقلال
وزارت داخله یافت و نهایت اقتدار را داشت در واقع از این تاریخ باطناً صدارت میکرد
عزل و نصب جمهور و رتق و فتق امور و سؤال و جواب حکام و امتیاز دادن بحکمرانان
کلاً و طراً با او بود ولی تمکین نمیکرد که او را لقب صدراعظم دهند زیاده از اندازه
از این لفظ تحاشی و تنفر داشت میترسید که مبادا مسئول شود و در آخر مخذول گردد و الا این لقب
در این اوان هم برای او حاضر و مهیا بود چون میدید که رسم صدارت با اوست
و احترام و بالانشینی و اقتدار او همه وقت با او ثابت لهذا باین لفظ مقید نبود .
معروف است که بابوی هندی باو گفته بود که هر وقت قبول صدارت کنی باندک
وقتی خواهی مرد باینجهت از قبول صدارت انکار داشت مردم او را پیش خود شخص
اول میگفتند و در غیاب و حضور و نزدیک و دور با آقا خطاب میکردند و او را
بآقائی و بزرگی و برتری قبول میداشتند بنین سلطنت خصوصاً حضرت والا
کامران میرزای نایب السلطنه خود را فرزند او میدانستند و در امر و نهی او از لا و نعم
دم نمیزدند نه اینکه از او ترس داشتند بلکه باطناً با او میل قلبی داشتند و او را سزاوار
این احترام میدیدند .

سنه هزار و سیصد و یک کارگذاران دولت جاوید عدت چنان صلاح
دیدند که میرزا یوسف مستوفی الممالک برحسب ظاهر هم بصدارت عظمی نایل شود
و اسماً و رسماً مخاطب بصدراعظم گردد حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم آقای امین
السلطان وزیر اعظم (که در آنوقت وزیر حضور و وزیر دربار اعظم بودند) اهتمامی از
پیش خود فرمودند که آقا را صدراعظم نمایند اینکار تا مراجعت از سفر مشهد مقدس
بخود ایشان رسیدگی داشت و رتق و فتق امور در حضور همایونی کلیةً با ایشان
بود و عموم مردم بحضرت ایشان روی دل داشتند با این حالت چنان صلاح
دیدند که اسم صدارت را مخصوص دیگری نمایند و خود ایشان از شرفیابی حضور همایونی
و التزام رکاب مبارک باز نمانند لهذا صدارت عظمی برای مرحوم مستوفی الممالک
خواستار آمدند و در روز سه شنبه بیست و نهم شهر شعبان المعظم بندگان اقدس
شهریاری روحنا فداه در قصر مبارک صاحبقرانیه (نیاوران - کردی) جلوس
فرمودند و مجلس سلام انعقاد یافت و در حضور شاهزادگان و رجال دولت
میرزا یوسف مستوفی الممالک را بنشان اقدس سرافراز فرمودند دستخط همایونی
و فرمان صدارت شرف صدور یافت .

چون میرزا یوسف بصدر اعظم مخاطب آمد حضرت اجل اکرم آقای وزیر اعظم
بتهنیت او تشریف بردند پس از ادای تبریک صدر اعظم بحضرت اجل اکرم آقای
وزیر اعظم گفتند سالها از صدارت کناره داشتم و میخواستم خود را در خطر نیندازم شما
مرا بصدارت نشاندید و باید از مخاطره و صدمات نگاهدار من باشید بندگان
حضرت اجل اکرم معاهده فرمودند که ایشان را در مخاطره و مهالک نجات دهند
و نگذارند که بوخامت امری مبتلا شوند و تا آخر هم چنین بود که معاهده شد
حضرت اجل روح صدارت بودند و هرچه تحریر و تقریر میکردند همان واقع میشد
و صدر اعظم نهایت تمکین و تسلیم را با ایشان داشتند .

دستور العمل صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک بتاریخ ۱۰ شهر شعبان ۱۳۰۱

صدر اعظم در جمیع امور دولتی اعم از قشون و غیر قشون حتی در ملبوس و کارخانه هم
مسئول خواهد بود و همهٔ امور و تکالیف هم در ضمن همین فرمایش است و تکلیف
خود را البته خواهد دانست که باید چه بکند مهر صدر اعظم باید کنده شود و برای ممهوریت
کل فرامین و برات و نوشتجات و احکام دولتی اعم از قشون و غیر قشون و داخله
و خارجه بدون استثنا اول بمهر صدر اعظم برسد بی مهر صدر اعظم با امضای همایونی

نخواهد رسید و مجری نخواهد شد وضع و قانون صدارت عظمی و شخص اول همانست
که مرحومان میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا آقاخان صدر اعظم داشتند و باید آن
سبک و سیاق را پیشنهاد خود نمایند نه سبک و سیاق مرحومان میرزا محمد خان
سپهسالار و میرزا حسینخان مشیر الدوله را سبک و وضع و استقلال تامه همان بود
که آن دو نفر اولی داشتند تکالیف ما درباره صدر اعظم اینست که هیچ فرمان
و برات و کاغذی را بدون مهر و امضای صدر اعظم قبول نخواهیم کرد و آنرا رد خواهیم
نمود سابقا رسم بود که اوقات خودمان را تقسیم کرده بودیم و صاحبان مناصب
و ادارات در روز معینی عرایض و مطالب متعلقه بخودشان را بحضور میفرستادند
حالا آن رسم و آن قرار متروک است و ابدا نباید مطالب و عرایض و نوشتجات
خودشان را پیش ما بفرستند هر طور صدر اعظم قرار خواهد داد و اوقات خود را
هر طور تقسیم کرده اطلاع داد کل مطالب و عرایض را پیش صدر اعظم برده جواب
از صدر اعظم بخواهند صاحبان مناصب بلکه احدی مرخص نیست که عرض و مطلب و
کاغذی مستقیما بحضور بفرستد صدر اعظم هر مطلبی را که لازم بداند بعرض برساند بعرض
میرساند و جواب و حکم آنرا گرفته بصاحبان مناصب میرساند و الا خود حکم آنرا

خواهد کرد نوشتجاتیکه از ولایات و سرحدات میرسد باید تمام پیش صدراعظم برود
وجواب آنها را صدراعظم بنویسد و با چاپار روانه دارد و مطالبی را که لازم بداند بعرض
برساند محض اطلاع یا خلاصه کرده بحضور بفرستد این قبیل کاغذها و نوشتجات مستقیماً
بحضور نباید مردمان متفرقه هرچه عرض و مطلب داشته باشند یا عرایض و مطالب
تمام باید پیش صدراعظم برود و صدراعظم جواب بدهد از امروز بعد یک تومان
تخفیف و خرج فوق العاده بدون اطلاع و صوابدید صدراعظم نخواهد شد صدراعظم باید
یکنفر نایب مستقل داشته باشد که اگر کوفتی خدای نخواسته کسالتی برای او دست
دهد و نتواند در خانه حاضر شود آن نایب حاضر بوده بعرایض و مطالب مردم رسیدگی
کند صدراعظم هرکس را صلاح بداند برای اینکار و این خدمت معین خواهد کرد .
صدراعظم باید قرار بدهد مادام که ما در طهران و اطراف طهران هستیم هر روزی که
خود نتواند بحضور بیاید و مطالب را عرض کرده حکم و جواب آنها را بگیرد شخصی را از جانب
خود معین نماید که او بحضور بیاید و مطالب را عرض کرده حکم و جواب آنها را بگیرد که
کارها در عهده تراخی و تعطیل نماند جمیع کارهای دولتی باید در درب خانه و در دربار اعظم
بگذرد واحدی مأذون و مرخص نیست کارهای دولتی را در خانه خودش متصدی بشود

[illegible]

وبگذراند صدراعظم هم باید همه روزه حاضر درب خانه باشد و شکوه و عظمت
سلطنت را خیلی محل ملاحظه بداند خواه در طهران و خواه در ییلاقات اطراف طهران
چون امروز در دولت کاری که زیاده از سایر اهمیت دارد امور وزارت خارجه است
جناب ناصرالملک وزیر امور خارجه امروز برای اینکار بهترین نوکرهاست باید
جناب صدراعظم کمال تقویت و حمایت را در کارهای متعلقه باو که در حقیقت اهم
کارهای دولت است بکند و او هم بدون اطلاع جناب صدراعظم کاری نکند
و امور عمده و مهمه را بعرض برساند امور جزئی را بتقویت جناب صدراعظم بگذراند
غرض اینست همان طوریکه میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم در پهلوی میرزا آقاخان
صدراعظم کار میکرد ناصرالملک هم همان طور در پهلوی جناب صدراعظم حالیه
مشغول کار باشد جناب صدراعظم باید مراقب و مواظب صاحبان مناصب
و نوکرهائی که کار دولت بآنها رجوع شده است و حکام ولایات و سرحدات باشد
که آیا بتکالیف خود عمل میکنند یا نه آیا خیر دولت و رعیت و کارهای مهمه دولت را
براغراض شخصی و طمع خود ترجیح میدهند یا نه آیا با رعایائیکه ودیعه خداوندی و سپرده
بما هستند بعدل و انصاف حرکت میکنند یا نه و بعد از ملاحظه و تدقیق هریک

تکالیف خود عمل کرده از روی صدق و راستی حفظ رعیت و مملکت را بخوبی میکند
بسیار خوب نهایت تقویت را از او بعمل آورند هر یک باینطورها که مطلوب است
راه نروند و عمل نکنند اول تکلیف صدر اعظم اینست که او را تنبیه و از شغل خود عزل نماید ۱۳۰۱

سواد دستخطهای است که بامضای این دستورالعمل صادر شده است

دستورالعمل است که بحکم ما نوشته شده است و ان شاء الله تعالی صحیح است

اینطور باید مجری شود

خلاصه از برای صدر اعظم در زمان صدارت تغییر رفتار و گفتاری پیدا نشد بسلامت نفس سابق خود باقی و برقرار بود بیست و دو ماه بخوبی صدارت کرد و بدون اینکه تقصیر و خطائی با او نسبت بدهند بصداقت خدمتگذاری میکرد چند روزی ناخوش شد و ضعف بنیه بر او مستولی آمد در سن هشتاد و شش سالگی روز پنجشنبه سیم رجب المرجب هزار و سیصد و دو بمرض اسهال و ضعف بنیه وفات کرد در رجب جنازه او را در ونک ملکی خود که آنمرحوم که در یکفرسنگی طهران و جزو شمیران و در سر راه اوین است در سرائی که قبر مرحوم مرشد معروف بیابا هم در آنجاست دفن کردند و قبل از ممات مقبره خود را در همانجا ساخته بود و ماده تاریخ آنمرحوم که نظام سروده شده است در آنجا ثبت میشود .

دو از تاریخ فوتش چون کنی کم ⁂ شود تاریخ فوتش صدر اعظم ۱۳۰۲

صحن و رواق و بقعه مرحوم آقا سید صادق مجتهد را که در محله سنگلج طهران ساکن بود در بیرون دروازه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم او بانی خیر شده است و نیز صحن و رواق و بقعه مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری را در بیرون دروازه سبزوار بطرف مشهد او بنا کرده است یوسف آباد و بهجت آباد و ونک در یکفرسنگی طهران که از تفرجات جهان است از املاک و بناهای اوست تمام نفقات بواسطه نزدیکی کوه سنگلاخ بود حکم کرد سنگهای آنرا کندند و بجای آن خاک انباشتند آنگاه بنای غرس اشجار نموده باغ و صحرا و عمارت ساخت و زرعی بخوبی آن مخارج کرده است تا سنگلاخ آنجا را بآبادانی رسانیده است املاک او در عراق و آشتیان و سایر بلدان بسیار است و ثبت آن در این مختصر نگنجد .

این صدر بسیار محترم و بزرگ بوده است قبل از صدارت بمردان سالخورده عنوان نو چشمها میگذاشت فقط جز خط دیگر سواد و فضلی نداشت ولی دم از عرفان میزد هرچندی با یکی از عرفا بطوری مخالطه میداشت که مردم سخنان زشت میگفتند با سید درجه و سید هندی و بابای معروف سمت فدویت داشت از بعضی از این مرشدها

میخواست اکسیر کند و مثل فارابی اعتقادش این بود که از ترکیب و اختلاط فلزات
سافله جوهر فلزات عالیه پیدا میشود .

بزیارت حضرت عبدالعظیم علیه الکریم کمتر میرفت ولی هر جمعه بونک رفته بارادت مقبرهٔ
بابا که خود بانی بود زیارت میکرد و قبل از بلوغ صدارت عریضهٔ بخاکپای مبارک نگاشته
بود که به ونک برود بندگان اعلیحضرت همایونی در جواب او مرقوم فرموده بودند
من زار بابا بونک کمن زار عثمان بدرک وقتی که مستوفی الممالک بود
یکی از اعیان وزرا عریضهٔ بخاکپای مبارک همایونی فرستاده شکایت و تقدیمات زیادی
داد که شغل و منصب مستوفی الممالک باو رجوع شود اعلیحضرت همایونی که پادشاهی
بلنداساس و خداوندی قدرشناس است در صدر عریضهٔ او بمناسبت اسم
مستوفی الممالک این مصرع را مرقوم فرموده بودند مصرع صحبت یوسف به از دراهم معدود

این صدر والاقدر بسیار بلندهمت و صاحب نظر بود و هیچکس مثل او عمله و خدمه نداشت
و هرکدام دارای مال و ثروت شدند علاوه براینها جمعی را همه ساله از خود نقدا و جنسا وظیفه
میداد و سالی چند هزار خروار غله از املاک خود برای مردم وظیفه برقرار کرده بود در سالی
که گرانی شد گندم خرواری چهل تومان قیمت پیدا کرد انبار دار او عرض نمود که گندم

وجو

وجو قیمت پیدا کرده خوب است بارباب وظیفه سرکاری عوض جنس بقیمت سالهای
گذشته در امسال نقدی بدهیم مستوفی الممالک با او تغیر کرده فرموده بودند که مردم
همه ساله از من جنس وظیفه داشته اند امسال که گندم قیمت دارد چگونه بآنها نقدی
بدهم که فایده و حیات آنها در هذه السنه بگندم است خرد و زاد میگفت که من علاوه
بر مزد خود همه ساله دو خروار گندم وظیفه داشتم در سنوات گرانی هم باز من گندم
دادند که دو خروار آن هشتاد تومان قیمت داشت و اگر آن گندم بمن نمیرسید
با این کسب خود باید بهلاکت رسم .

مرحوم صدر اعظم هرگز بکبر موجب دوست و دشمن خود راضی نشد و تا میتوانست
مردمان را نان میداد و سفرهٔ او همیشه گسترده بود هر زمان که خودش هم مهمانی
باندرون بود علی الرسم همان سفره را بدون کسر و نقصان میگستردند و مردم
درخانهٔ او صرف طعام مینمودند پیشخدمتان او در آنروز بیشتر مواظب خدمت
بودند که مبادا کسی را در غیاب آقا رنجشی پیدا شود و تعلیقه کمتر بولایات میفرستاد
ولی اگر یک تعلیقه او را در باب مواجب و تخفیف مالیات بحکام و ولایات
میبردند آن تعلیقه مثل فرمان سند بود و بهیچوجه انکار بظهور نمیرسید و بهمان

تعلیقه موجب تخفیف مردم داده میشد بواسطهٔ ضعف بنیه که داشت کمتر
بدربخانه میآمد و در خانه خود نشسته بود و امور هرکس را فیصل میداد و اگر در مطلبی
محتاج بعرض میشد مستدعیات مردم را انجا کپای مبارک همایونی راپرت کرده
در جواب تمام مطالب بطور مساعد دستخط مبارک شرفصدور می یافت غیر از مواجب
و مرسوم و استمراری در سال دوازده هزار تومان فقط بجهت صرف نهار مجلس
دربار از دولت بصدراعظم داده میشد که بمصارف آنکار برساند و ی دیناری
ازین تنخواه را حیف و میل نمیکرد و نقداً این مبلغ را بکماشتهٔ خود مختارخان میداد
که در کارخانهٔ او طبخ میکردند و از انجا نهار بدربار اعظم میبردند که در انمجلس صرف شود
اگرچه مرحوم صدراعظم شعر را ملتفت نمیشد و کمتر گوش میداد لکن بزرگان در حق
او مدایح بسیار میگفتند چون ذوق شنیدن شعر نداشت شعرای زمان کمتر ملکه
هیچوقت بمجلس او نمیرفتند و ازین فقره دلتنگی داشتند که او چرا گوش باشعار نمیدهد
بانواسطه در هجو او اشعار بسیاری گفته شده است و مرحوم میرزا اسمعیل افشار نظماً
و مرحوم میرزا حبیب الله نظام افشاری نثراً در وصف او مضامین بدیعه بکار برده اند
مرحوم حاجی میرزا مشتری هم دربارهٔ چند قطعات هجویه سروده است چون اینگونه

هجا را مأخذ صحیحی نداشته و از روی غرض شخصی بوده است لهذا از نوشتن آنها
صرف نظر میشود و در مجلس او از علم و فضل و ادب و شعر و هنر و تاریخ و اطلاعات جدیده
از ترقیات فرنگ صحبت نمیشد بیشتر اوقات مجلس او بسکوت میگذشت و اگر
گاهی صحبتی بمیان میآمد از زراعت و فلاحت و حفر قنوات آقا بود در دورهٔ
خود تشویق کمال و هنر نمیکرد یعنی در خیال این عوالم نبود و از این مراتب آگاهی
نداشت بانواسطه هیچکس باسم او کتابی نمی نگاشت و ذکری از او نمی نمود مجالسین
و کسانی که زیاد نزد او میرفتند جماعت اهل قلم بودند که بجز علم سیاق از سایر
کمالات بهره نداشتند مگر بطور ندرت مرحوم صدراعظم در خط نسخ میل وافر
داشت و هرچه قرآن و ادعیه خوش خط بود نزد او میبردند یا باو نیاز میکردند
با آنکه بقیمت گزاف میفروختند نهایت میل و رغبت را باینکار داشت جناب
فاضل دانشمند میرزا هدایت الله لسان الملک متوفی دیوان فرزند مرحوم لسان
الملک صاحب ناسخ التواریخ در جلد شرح حالات حسنین علیهما السلام دیباچه نگاشته
و آن دیباچه را باسم مرحوم صدراعظم موشح نموده است اگرچه مقدمهٔ آن دیباچه
از ذی المقدمه بیشتر است ولی باندازه در آن دیباچه فصاحت و بلاغت و

براعت استهلال و اصطلاحات علوم نگاشته است که زبان در توصیف آن
عاجز است جز این دیباچه دیگر کتابی مستقلاً باسم صدر اعظم نگاشته نشده است
مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک مشاقی در شکایات زمان و شرح حال وزرا
و اعیان نگاشته است که دست هیچ مترسل لبیبی بدامن آن نمیرسد در آن
اوراق زیاده از اندازه بمرحوم مستوفی الممالک طعن میزند و مضامین غریبه و نکات
ملیحه درباره او میگوید که نهایت ملاحت و حلاوت را دارد و در عنوان آن نکات
این شعر است ⁂ من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر ⁂ من عاجزم ز گفتن و خلق
از شنیدنش ⁂ این صدر تا آخر عمر بعزت زندگانی کرده و بدون مغضوبیت از
جهان رفت و جهتش امانت و صدق و دولتخواهی او بوده است در امانت
و دولتخواهی او روایتی از جبار خان پیشخدمت مخصوص حضور همایونی در دست آمد
که بر صداقت مرحوم میرزا یوسف دلیلی کافی است و جبار خان از قدیمی چاکران
این سلطنت است که از اکثر وقایع کمال آگاهی را دارد و روایت او اینست
جبار خان میگوید یکماه بعد از سفر همایون از اصفهان روزی عبدالحسین خان
خوانشر نزد من آمد و گفت مستوفی الممالک مرا سپرد که برو بجبار خان بگو

امشب سه ساعت از شب گذشته محرمانه خودت را بمن برسان که کار لازمی دارم
و از بس میرزا تقی خان اتابک اعظم در سر معابر و خانه‌ها جاسوس و اخبارنگار
داشت احدی جرئت نمیکرد که بجائی رود یا دو کلمه سخنی گوید بهر حال بود بنده
سه ساعت از شب گذشته نزد مستوفی الممالک رفتم او بمن اظهار کرد که در راه
اصفهان تا طهران بین شما و اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه گفتگوی اتابک
اعظم شده است و حالا هم آن مذاکرات را در میان دارید هرچه شنیده اید مرا
در خصوص آگاه نمائید من کتمان کردم مستوفی الممالک قرآنی از بغل در آورده
برای من سوگند خورد که در این استفسار مطلبی دارم که باید بتوسط شما بعرض خاکپای
مبارک برسانم و از آنجائیکه من خائن دولت نیستم و پدرم هم خائن نبود شما را
خواستم که حقیقت امر را با دیگران بدانی من ناچار وضع سفر را بیان کردم آن
وقت مستوفی الممالک گفت اتابک اعظم از شاه بدگمان شده است و در میرآباد
از من و آقا محمد حسن صندوقدار و جعفر خان قره پاپاخ و اسکندر خان قره پاپاخ و محمد
رضا خان گرگری سرتیپ و میرزا هاشم آقا بیعت گرفت و معلوم است که بی
خیال نیست این مطالب را بعرض خاکپای مبارک برسانید و خود شما هم چند شبی

در منزل خودتان بخوابید زیرا که او سپرده است شما را گرفتار نمایند من این عریضه را بخاکپای
مبارک رسانیده چند روزی نگذشت که اتابک بواسطهٔ خیالات خیانت خود گرفتار شد (انتهی)

این صدر مرد با توکل درویش مسلکی بود بفقراء و عرفا اعتقاد زیادی داشت سید هندی
معروف بسید درجه غالباً با او بود و بخصوص در شبها سه ساعت که از شب میگذشت این مرحوم
از مجلس عمومی خود بر میخاست و در حیاط مابین بیرونی و اندرونی خود میرفت اگر تنزل در عالم
دست میداد دیگر آن مرحوم دیده نمیشد و جز سید هندی احدی آنجا راه نداشت دنبال
عمل کبیر بودند و غالباً بصناعت و مشاقی مشغول میشدند گاهی بخواندن کتب تواریخ
میپرداخت و اشتغالی باین عمل داشت خط تحریر را آنچه مینوشت ولی نوشتجات او کمتر
درست است در نوشتن با مردم زبان چم و خمی نداشت علم حساب چندان نمیدانست
و بزحمت فردی مینوشت بلکه بعضی را گمان این بود که کلی از علم حساب بهره ندارد تقریر
نداشت ملاحظه حقوق دوستی را مینمود و در عداوت هم ثبات میورزید و از خاطر فراموش
نمیکرد و کینه میورزید و دهانش ببدا آلوده بفحش نمیشد در منتهای تغیر خود بمخاطب گگو میگفت
روزی نگارنده این اوراق نزد او بود خود شنیدم که بمرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله خطاب کرده
گفت (حاجب الدوله اخبار شاه را برای من میاور من از خبر خوشم نمیاید راحتی مرا زایل میکند خیالم پریشان میشود)

جناب مستطاب اشرف افخم
میرزا علی اصغرخان امین السلطان وزیر اعظم

کمال الصدور و جمال الوزراء عظیم الرجال و کبیر الامراء صاحب رای و
حاتم طی غصن دوحهٔ جلالت و واسطهٔ عقد نبالت مردمک دیدهٔ مردمی
و دانش روشنی باصرهٔ فراست و بینش نسل کریم و اصل کرامت سورهٔ
بزرگی و آیهٔ شهامت بحر زاخر ادب و طود شامخ هنر شمس بازغ علا
و نجم ثاقب ازهر ملاذ ارامل مناص افاضل جامع المکارم حاوی المراتب
مهبط المعالی و مصدر المواهب اکفی الکفاة و اخو المواخاة عم الفضایل
و خال الحقایق ابن الفتوة و ابو المروة جناب مستطاب اشرف اعظم میرزا
علی اصغرخان وزیر اعظم ملقب بامین السلطان که درگهش غنی بمن الاحسان
و حضرتش محط رحل دانشمندان جهان

برای زائر و سائل در غیاب وی
گشاده است چو پیشانی مبارک او

میان او و بزرگان تفاوتیست عظیم
تفاوتیست بلی در میان لجه و جو

وزیر و ممّا یعجب المجد انه
وزیر ولکن للسماح امیر

این شخص اول و وزیر اعظم که امروز مسند بمیمنت مقدمش بلندی صحیح و معتبر مسنداست
در سال هزار و دویست و هجری متولد شده پدر بزرگوارش مرحوم
محمد ابراهیم خان امین السلطان انار الله تعالی بالرضوان از کبار وزرا و خیرخواهان این
دولت جاوید عدت بود و چندان بصدق و دیانت و خلوص و امانت در درگاه
خسروانی و آستان آسمان جاه همایون خدمت نمود که مقدم اقران گشت و سرآمد
همگنان در اوج سروری و ذروهٔ سربلندی و دست ریاست کلیه جای داشت
که راه بهای خلد برین گردیده آن مقام منیع را برای خلف الصدق افخم خود گذاشت
و این فرد نادره و مرد واحد که پس از عهد مهد و گذاشتن تمیمه حرفت و شغلش
تحصیل فنون و علوم بود و تکمیل آداب و رسوم از مبادی عمر و اوایل کار بابصیرتی راست
و خبرتی تمام متقلد جلایل مهام ملک و دولت و اجرای اوامر و مقاصد حضرت سلطنت
آمد و در ثنای او همین بس که چون در سال هزار و سیصد هجری در سفر خیر اثر خراسان
مرحوم محمد ابراهیم خان امین السلطان طیب الله رمسه ترک این سرا گفت و رخت بساحت

قرب برد تمام مناصب و مشاغل آن مرحوم را که زیاده از چهل شمار میآمد بحضرتش
مفوض و منتقل ساختند و صنادید ایران بنام ذوالریاستینش شناختند

ورث الوزارة کابرا عن کابر
کالرمح انبوبا علی انبوب

و وی آن کارها چنان بپرداخت که دوست و دشمن زبان ایراد کوتاه کردند و در
کاردانی و صفات کاملهٔ او سخن دراز نمودند و اهل خبرت دانند که در ریعان شباب
طبیعت جذاب هرگونه امل و امانی است و پای بند غرور جوانی و کامرانی از دریافت
و تحصیل و ادای تکالیف مهمه گریزان و از تحمل رنج تکمیل و مشاغل معظمه کناره و روگردان
و بسوی راحت شتابان و در چنین وقتی بدرایت و حقیقت از کبار رجال مجرب
گشتن و یکباره مهذب شدن و کار ملکی باصالت رای پرداختن و هر کس و هر چیز را
بجای خویش شناختن طوری مشکل آید که غالبا محال نماید مگر استعدادی خداداد
و فطرتی پاک و عرقی پاکیزه و سرشتی عالی و اصلی شریف و گوهری تابنده بتایید
ایزدی و لطف خداوندی ابکار کند و این بار برد و از هرگونه لغزش مصون ماند
و آنچه این مرد کافی دانست و توانست داند و تواند

چشم بد دور نظیر تو نبیند گردون
ز همه با بصران جز تو که بابید جهان

باد دو چشمی که یکی ماه و یکی خورشیدست
سربلندی که توان گفت سراپا دیدست

ام الوزاره ام حجة الولد
لکن بمثلک لم تخبل ولم تلد

وما اغنی الشمس عن الشموع چنین شخصی را چه حاجت بستودن است و اظهار بدیهی نمودن و فرضا که باید ستود و ترجمه حال قدسی اشتمالش مبادرت نمود نه ما را آن زبان و بیان است و نه این دفتر را گنجایش آن دهانی بپهنای فلک باید و توانی بقدرت ملک شاید تا این خدمت نماید و خواجه اعظم را ستاید چه قصه جودش دراز است و سرگذشت کرمش طولانی و داستان خلق کریمش مفصل و حکایات بذل و فضلش زیاده از آنچه از جعفر و یحیی گویند و روایات عقل و نقلش بیشتر از آنکه بعمید الملک کندری و نظام الملک طوسی نسبت دهند راستی از خامه اش که مشیر آیات رحمت است چه باید نوشت گفتارش را که تالی فصل الخطاب است بچه تفسیر باید نمود از نثرش که به نثره ماند چه باید گفت و از شعرش که فروغ شعرا دارد چه باید سرود و از آن عطیت و نوال و نعم ما قال

الدر و الدری خافا جوده
فحصنا بالبحر و الافلاک

از پاکی فطرتش از علو همتش از نظر بلندش از دل مهربانش از شرح صدرش از قدر رفیعش از دست جوادش از طبع رادش از اغماضش از کفایتش از ادب و منش آدمیتش از منهل و مشرب عذب نشئتش از حسن معاشرتش از لطف محاورتش از سعه اطلاع و تجربتش از اضائت رای و تدبیرش از ضمیر منیرش از روان خبیرش از محامد ذاتش از محاسن صفاتش مختصر از آنهمه نیکیها و کرمها و بذل و ذیالها درجها چگوییم که شایسته آید و صاحبنظران را پسندیده نماید

بار اگر این است پشت شیر باید دوش پیل
حامل پیغام یزدان نیست غیر از جبرئیل

سبحان من جعل العوالم کلها
مجموعة فی فطرة الانسان

چون چنین است سخن کوتاه کرده گوئیم بموجباتی که بدان اشارت نمودیم اختصاص جناب حشمت انتساب معظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان در

حضرت گردون رفعت شاهنشاهی بدانجا رسید که بیش ازین توان کفت طلب

مبارک شهریار دانا را بمنزلهٔ قالب شد و بر کل امور و مصالح جمهور بفطانت و معرفت

غالب گشت و در سال هزار و سیصد و شش شاه خسروان که در آگاهیش جای

ریب و گمان نیست و یقین است که بعد از چهل سال تحمل مقاسات کشورداری

و شاهنشاهی بر کماهی امور و دقایق اسرار مملکت عالم و بغایت دانا و فطانت

حاذق و توانا وی را منصب وزارت عظمی داد و بر قاطبهٔ ارکان و دعایم کاخ کیان

حوزهٔ امارت برتری نهاد و اتفاق و کار چنین افتاد که در همان سال موکب

فرخنده کوکب مقدس بعزم ممالک فرنگ انتهاض فرمود تا مهمات امور را

بوجهی لایق بپردازد و قلمرو خویش را السعادات حاصلهٔ حالیه نایل سازد

حضرت وزیر اعظم درین سفر سعید در کفت میمون مقدم و سر حلقه موکب

همایون بود و با اکابر رجال هر دولت بوجهی تلقی و ملاقات نمود که جمله او را

بجان و دل بپذیرفتند و مهربانی شنیدند و گفتند پس از آن سیر و سیاحت

خواجهٔ معظم ذات عنایت همواره در صدر عظمت بحل و عقد و تقریر رئوس مسائل

ادارات و کشف معضلات و درک مطالب و عرایض دوایر دولت و

حوایج مملکت مشغول است و قوای مادی و معنویش در انجام کارهای بزرگ

و اصلاح حال قاطبهٔ اهالی مصروف و مبذول

ازین لطف و احسان و اقدام و همت — کجا بنده همت شرمنده باشد

کند شکر همواره ازین عطایا — خداوند را گر کسی بنده باشد

جهان کردگارا چنان کن که دائم — شب و روز این صدر فرخنده باشد

چو شامل نود دستی این رحمت خود — خدایا همان به که پاینده باشد

فی شهر شعبان المکرم سنه ۱۳۰۹ هجری

نوشتهٔ اسمعیل ترکی

[illegible]